

۷

عصر جل

فهرست

صفحه	مترجم	نویسنده	عنوان
۳	-	چریکهای فدائی خلق	کارنامه خون * متون مارکسیستی
۲۷	شمس مقدم نژاد	کارل مارکس	دستور چیست؟
* تجربیات انقلابی ایران			
۳۴	-	چریکهای فدائی خلق	بررسی ساخت اقتصادی واجتماعی ... حته وانسو ...
۵۷	-	-	* تجربیات انقلابی جهان
۶۸	بهرای	رئیس دیره	در باره توپا ماروها (۵)
۹۳	سیامک آزاده	ارتش انقلابی خلق	یک استراتژی برای تسخیر قدرت همبستگی
۱۱۹	-	-	صاحبه با آنا ماریا گوارا
۱۲۰	ا. ر	-	تاریخچه جنبه خلق در شمالی
۱۲۵	م. یعقوب	پتر گامه یو	یادداشتهایی در مورد تاریخچه میر
۱۴۷	ن. داریوش - ر. بهزادی	میر	

* ادبیات مترقی

بعلت تراکم مطالب از چاپ بخش ادبیات مترقی و نیز بخش سوم
تثوری قیام مسلحانه خود داری شد.



کارنامه خون

از : چریکهای فدائی خلق

سال پنجاه

سال خون و گلوله

سالی که شکست و پیروزی

شادی و اندوه

چون دو رشته روشن و تیره

بهم بافته شده بود

سالی که بغض

لبخند را در چهره ها ویران میکرد

و بناگاه بر ویرانه های لبخند

هیجان و شادی جوانه میزد

سالی که زنگ بزرگ خون بصدای در آمد

و توفان شکوفه داد .



سالی که خلق

جوانه های نورسته بی روی پوست

ملتهب دستهای خود مشاهده کرد
سالی که چریکهای فدائی خلق
پاسگاه ژاندارمری ضد خلقی سیاهکل را
خلع سلاح کردند
سال سر بر کردن اولین جوانه های جرات
از خوشه زار خلق ،
سالی که رفیق سمعی و اسحاقی
یک هنگ ارتش مزدور را متلاشی کردند
و شعله خونشان جنگل را شعله ور کرد
سالی که زنگ بزرگ خون بصدای در آمد
و توفان شکوفه داد .



سال تفحص
سال پرواز هلیکوپترهای نظامی
بر فراز جنگل های برهنه
سال اعلامیه های خون ، بدیوار رنج خلق
سالی که خلق
پرپر شدن سیزده شکوفه سرخ زحمت را دید
سپیده دم آنها را بچوپها بستند
بهترین فرزند ان خلق

بر پاهای نیرومند ایمان ایستاده بودند
با دندانهای خندان کینه
به لوله تفنگ‌ها مینگریستند
و آتش عشق به خلق
در جانهایشان تنوره میکشید
سرها بالا گرفته ، مفرور
کلمات سرود " چریکهای فدائی خلق "
اندام سحر را از هیجان بلرزه در آورده بود
و چشمان حماقت
در پشت ردیف مگسک‌ها
از هراس و شگفتی منجمد شده بود
فریادی از گلوی مزدوری بر خاست :
— به پاهایشان شلیک کنید !
و پنج ساعت بی‌پاهایشان شلیک میکردند
میخواستند از زبان آنها بشنوند
که خلق غیر قانونی است
لیکن چریکهای فدائی
با صدائی بسان رعد و از جوهر کینه
فریاد میکشیدند :
" غیر قانونی امپریالیسم است "

مرگ بر آنان ، زنده باد خلق ! ”
— به سرهاشان شلیک کنید !
سالی که زنگ بزرگ خون بصدای در آمد
و توفان شکوفه داد .



سالی که خلق ، از پهلوی به پهلوی غلتید
و سوزش بیشتری را در کناره قلب
بزرگ و گرمش احساس کرد

سالی که حسن پور ، نیری و صفائی ،
ساقه های آزرخش و روشنائی ، قطع شدند
سالی که خون رحیمی ، فاضلی و فرهودی
به قامت قیام پوشیده شد

سالی که قلب گرم محدث قندچی ،
معینی عراقی و دانش بهزادی
در قهقهه تفنگ های خودکار امریکائی
روی فلات مرگ پریز شد

و بر توده های فقر فرو ریخت
سالی که انفرادی ، مشیدی ، بنده خدا
و صفائی فراهانی

چون گردباد خون و نفرت

روی فلات آتش از هم گسستند
و بر توده های زحمت فروریختند
تا کینه های نور را بارورکنند
و سازمان دهند
سالی که زنگ بزرگ خون بصدای آمد
و توفان شکوفه داد.



سال هیجان
سالی که یاران باز مانده
از فلز کینه رفقای تیر باران شده
مسلسل ساختند
و با آن در مرکز ستم
پیکر يك جانی مزدور را در برابر خانه اش
به آبکش میدل کردند
سال تلافی
سال شهادت
سالی که رفیق سلاخی و سعادت
با دست خود شهید شدند
سالی که جلادها در کنار ابزارهای شکنجه
با ریشه های هیستریک

در حسرت و شگفتی ماندند
سالی که زنگ بزرگ خون بصدای در آمد
و توفان شکوفه داد .



سالی که بهار با هراس و شگفتی
از پله های روشن رنگین کمان فرود می آمد
زیرا ایران میان خون و گلوله و امید میلرزید
و جویبار خون
از عضو عضو جرات جاری بود
سال گل خون
سالی که هر اعتصاب کوچک
با بمب های گاز اشک آور
رگبار مسلسل ژاندارم ضد خلقی
و ضربه های باطوم پلیس استعماری
بخون کشیده میشد
دهها شهید بر خاک می غلتیدند
بر این شهید زار
و روزنامه های مزدور می نوشتند :
یک تن کشته و چند تن مجروح
سال سیاست ارشادی

و قتل و عام کارگران جهان چیت
سالی که خون کارگران و دانشجویان را
از پله های کارخانه ها و دانشکده ها شستند
سالی که مزدوران برای پنهان کردن دستهای
خونین شان

شتاب عجیبی بخرج میدادند
سالی که زنگ بزرگ خون بصدای در آمد
و توفان شکوفه داد .



سال حماسه
سالی که رفقای قهرمان
دهها بانک را بنفع خلق صادره کردند
سال درو
خرداد بود ، سوم خرداد
که محلهء نیرو هوایی از ازدحام میلرزید
سه هزار رنجر
سه هزار چترباز
تنها برای دوتن
چه بر سر اینان آورده بودند
که اینهمه از آنها میرسیدند ؟

— محله را محاصره کنید !
لیکن اینان تنها جنازه شان را یافتند
چرا که آنان ، با آخرین گلوله خود
بشهادت رسیده بودند
با اینهمه پیش از آنکه جرات کنند که به آنها نزدیک شوند
جنازه شان را بگلوله بستند
آنان شهید شدند
و با گوی خونین خواندند
سطرهای آخر آوازه‌های سرخ بلند شان را
روی فلات بیدار :
" نفرت بر امپریالیسم ،
زنده باد خلق ! "
و درست در همان زمان
یک رفیق دیگر
در حالی که پیکر مزدوری را
مشبك کرده بود
در وحیدیه بخاک غلتید
و به توفانها پیوست
خرداد بود ، سوم خرداد
آنان شهید شدند

با اینهمه ، هنوز
از کشته^۱ آنها می ترسیدند
بیهوده نیست ، رفیق پویان
بیهوده نیست ، رفیق پیروندیری
بیهوده نیست ، رفیق صادقی نژاد
چرا که تنها خاطرمتان
و میراث کینه ای که بجا نهاده اید
و برای شعله ور کردن آتش های جوان کافیس
شما نمرده اید ، نه
در یاد خلق نامتان پابر جاست
سالی که زنگ بزرگ خون بصدای در آمد
و توفان شکوفه داد .



سال کارشناسان نظامی امریکائی
سال تجهیز ستم و تلاش مذبحخانه
سال اردوهای سیار ارتش مزدور
در مراکز حساس
و در حاشیه^۲ راههای جنگل
در هر گوشه و کنار این خاک خسته^۳ خونین
سال تجسس

سال قرنطینه

سالی که رفقای قهرمان

چندین کلانتری را خلع سلاح کردند

سالی که دشمنه دشمن بی آنکه خود بخواهد

به قلب پوسیده‌اش فرو میرفت

سالی که ترس استعفا میداد

و پذیرفته نمیشد

سال تندر

سالی که در آن چیزی شکسته شد ، چیزی جوانه زد

سالی که زنگ بزرگ خون بصدای آمد

و توفان شکوفه داد .



سالی که بدست رفقای قهرمان

چندین کیوسک امنیتی پلیس مزدور

به هوا پرید

سال آسیب پذیری دشمن

سالی که یک پاکت گوجه فرنگی

یک سبد گل

قادر بود یک قرارگاه پلیس

مزدور و ضد خلقی

یا یک مجسمه را بهوا بفرستد
سال جایزه های کلان
برای سر بهترین فرزندان خلق
سالی که دوتن شهید راه خلق
بر تارک حماسه نشستند
و دوسر پر شور بر سینه خم شد
سال پرپر شدن رفقا کاظم سلحی و خرم آبادی
سالی که زنگ بزرگ خون بصدای در آمد
و توفان شکوفه داد .



سالی که با مقوای حرف
ساختمان تمدن بزرگ بالا میرفت
سالی که با لقمه های درشت حرف
مردم را سیر میکردند
سال جستجوی خانه به خانه
و تفتیش عقاید

سالی که مزدوران از ترس
حتی بسایه ها شلیک میکردند
سال شکنجه ، سال مقاومت

لبها بهم فشرد و قفلی از عشق به خلق بر آنها زد
در طول آنهمه درد از شکنجه ، تا مرگ
آنکس که عشقش به خلق
با کینه اش به مزدوران برابر بود
افسانهء شکنجه و درد را بهم ریخت
و مرگ را بلرزه در آورد
و هیچ ، هیچ و هیچ نگفت
از درد فراتر ، از شکنجه فراتر ، حتی از مرگ قوی تر بود
سال شکنجه ، سال مقاومت
سال اندوه

سالی که رفیق قبادی ، سالمی و نوزادی
چون اختران سوختند و پرتو خود را بخلق دادند
سالی که آزاد سرو
با نارنجک رفیقی بشهادت رسید
و گذشته را در جویبار جانش پیراست
سالی که مهرنوش ، ستارهء خونین
مسلسل را از زیر چادر بیرون آورد
و مزدوران را برگبار خون فشان گلوله بست
و گیسو بخون فرو برد

و تکه های پیکر چندین مزدور را باطراف پراکند
و در کنار اولین زن قهرمان چریک، بخاک افتاد
سالی که زنگ بزرگ خون بصدای درآمد
و توفان شکوفه داد.



سال دستگیری

سال احداث زندانهای تازه

سال ازدحام بوسه و نصیحت و اشک

در مقابل زندانها

برای ملاقات با خوشه های سرخ توفان

سال شهادت

سال پرپر شدن بهترین فرزندان خلق

در جنگل جنبش

در کوچه و خیابانهای درگیری

در شکنجه گاهها و میدانهای تیر

سالی که ستاره پنج پر آرمان خلق

در برکه خون شکست

سالی که رفقای قهرمان خلق: کتیرائی، ترگل،

طاهرزاده، مدنی و کریمی پرپر شدند

سالی که لبخند، سیاه پوشید

سالی که خلق لرزه‌دار بود
سالی که زنگ بزرگ خون بصدای درآمد
و توفان شکوفه داد .



سالی که رفیق براتی
فریاد رزم را
از ساحل خزر تا آبهای روشن خلیج
سرداد و جان سپرد
سال نئون
سال کاغذهای رنگی
سال زوروق
سال جار و جنجال
سالی که دهان گشاد بلندگوها
ذرات هوا را از وقاحت و دروغ می‌انباشت
سال ضیافت تبه‌کاران بین‌المللی
که دستهایشان تا آرنج
از خون خلقهای زحمتکش جهان رنگین است
سال تدابیر امنیتی
سال مقررات منع عبور و مرور
سالی که رفقای قهرمان

ساختمان خانه "صلح" و انجمن امریکا را
منفجر کردند
سالی که زنگ بزرگ خون بصدای در آمد
و توفان شکوفه داد.



سالی که سه قهرمان خلق، سه پاره خشم
در خانه‌ای دور دست
به محاصره دهها مزدور افتادند
و رفیق سیروس سپهری رفقا را بوسید
با آنها وداع گفت
و تنها در برابر دشمن
در سنگر خود ایستاد
تا یاران هم نبرد، رسالت خود را
در کوچه و خیابان
در کارخانه و روستا ادامه دهند
و یکماه بعد، در خط ادامه
رفیق شاهرخ هدایتی نیز
در کوچه درگیری پرپر شد
و مزدوران چند ماه بعد
آنها را در روزنامه ها کشتند

رسوائی بزرگ

سالی که خوابگاه دانشگاه شیراز
از درگیری فدائیان خلق و مزدوران ستم
بلرزه در آمد

سالی که شلیک فدائیان

نعش هفت مزدور را در برابر خوابگاه ردیف کرد
و خلق سه شهید داد

سلام رفیق محمودیان

سلام رفیق شفیعیهها

سلام رفیق احمدی

سالی که زنگ بزرگ خون بصدای در آمد
و توفان شکوفه داد



سالی که رفیق سلمانی نژاد

در انفجار سوخت

و یاران پاک او تا لحظه افول

با تپانچه و مسلسل او را در میان گرفته بودند

و از رفیق توده مردم

از قهرمان خلق

تا آخرین نفس حراست کردند

سال بدرقه ، سال از دست دادن
سال زوزه ، خوف ببر کاغذی
و هاری و خشونت و دندان و چنگ
سالی که رفقای قهرمان ، بسیاری از مراکز ستم را
منفجر کردند
سال خیمه شب بازی
سال بر پاشدن دادگاههای ستم
دفاعیات قهرمانانه
اعدامهای پیاپی
و محکومیتهای طولانی
سال تظاهرات مصنوعی
سالی که مزدوران ، حنجره های خود را پاره کردند
تا از خلق ، باور و اعتماد گدایی کنند
سال انفجار تریبونهای تظاهرات
و اشک تمساح
سال کینه ، منفجر
سالی که در گنبد ، رشت و ساری
چندین مجسمه ، ستم بهوا رفت
سالی که زنگ بزرگ خون بسدا در آمد
و توفان شکوفه داد .

سال گلوله ، سال خون
سال رگبار بی امان
سال سینه های مشبك مردانه
پایانهای پر شکوه
سالی که در مسلخ آزادی ،
میدان چیتگر ،
شش تن چريك در خون فرو نشستند
آوازا تمام احمد زاده ها
بانك رسای نفرت مفتاحی ها
در جنگل بزرگ مردم
گل کرد و پا گرفت
سالی که خشم منفجر توکلی
و کینهء مشتعل گلوی
وسعت آسمان بهیجان آمده را پیمود
تا بام روستاها
تا شهر و خانه ها
تا کارخانه ها
سال حکومت نظامی
و محاصرهء محله ها
سالی که ارتش مزدور

برای کشته گان فردا اشک تمساح ریختند

سالی که روزهای سوگوار

با چهره‌ای از آتش

و چشمانی از خون

فلات غمزه خشمگین را روشن کرد

سالی که زنگ بزرگ خون بصدای در آمد

و توفان شکوفه داد.



سالی که انجامش

نام نه تن چریک شهید دیگر،

نه نقطه درد را به سینه خلق نشانند

سالی که نابدل، موید و عرب هریسی

شاخه‌های بارور توفان

از بار و برگ، برهنه شدند

و بخاک ملتهب میهن در غلتیدند

سالی که آرش، اردبیلی و تقی زاده

چون تیرهای آذرخش

فصلی از بیداری در آسمان خلق رسم کردند

و در انتهای خونین رسالت خود فرو افتادند

سالی که امین نیا و سرکاری

همچون رگبار تگرگ کینه باریدند بر سر دشمن
و چون شکوفه های توفان پرپر شدند
سالی که مناف فلکی
با خون، گذشته را شست
و به تبار شهیدان پیوست
سالی که زنگ بزرگ خون بصدای در آمد
و توفان شکوفه داد.



سال جنبش
سال چریکهای فدائی خلق
و طلوع مبارزه مسلحانه
آنان به نابودی ستم برخاستند
چرا که نان و آزادی را برای همه میخواستند
برای خلق میهنشان مسلسل بدوش گرفتند
و خشاب اسلحه شان
با گلوله‌هایی از آلیاژ کینه و خشم پر بود
گلوله‌هایی از آلیاژ خشم و کینه، خلق
زیباترین زیور
برای سینه‌مزدوران
از مرگ نیز نیرومندتر برخاستند

و از حنجره دوست داشتنی شان ، پاشیدند

آوازهای سرخ بلند خویش را

روی فلات خفته دریند :

” بر پابرهنگان ،

بر پاگرسنگان ،

بر پا ستمکشان ”

آنان با پره‌های حنجرهء مسلسل ها

فریاد برداشتند

چنان عظیم ، چنان عظیم

که خلق خسته تکان خورد

و قصرهای خون و ستم بلرزه در آمد

آنان در دل‌های مردم می گشتند

و همچنان می پاشیدند

آوازهای سرخ بلند خویش را

روی فلات بیدار

و در مرکز ستم

به قلب ستم شلیک میکردند

و با گوی کینه ، فریاد بر میداشتند

و خاک میهنشان

در هیجان و امید میلرزید

آنان که زنگ بزرگ خون را بصد ا در آورند
و توفان شکوفه داد.



آنان قهرمانانه

بر پاهای استوارشان ایستادند
و مرگ را بر فراز دست گرفتند
در برابر دیدگان خلق،
و حقارت آنرا به وی نشان دادند
آنان مرگ را بر تن آسان کردند
آنان مرگ را هراسان کردند
آنان با مشت های ستم ، پوسته ستم را ترکاندند
از هیمه جان
شعله هائی در فلات نشانند
که میراثی نمی شناسد
شعله ، شعله می آورد
خشم ، خوسه میدهد و کینه
سر انجام ستم را منفجر خواهد کرد
این آهنگ طپش نبض پر شکوه آنهاست
که در خلق میزند

و زنجیرهای ترس باستانی را از دستها و پاهای گسلد — ۲۵

و از انفجار کینه خبر میدهد
از آن روز سرخ خونین ، روز قصاص
که از راه خواهد آمد
با غرش مسلسل چریکها
با پتک خشم کارگران
با داس های نفرت دهقانان
و این قصرهای خون و ستم را در هم خواهد کوبید
بر لاشه سگان زنجیری
و بر سر تمامی اربابهایشان.



سلام ، سلام زنگ بزرگ خون
سلام، رفقای شهید
کوه خود را ویران کردید
تا خلقتان را آباد کنید
سلام، برای شعله هایی که از عشق به مردم
در چشمانتان میدرخشید
سلام ، ستاره های خونین
سلام، ساقه های بارور سرخ توفان
سلام، چریکهای فدائی خلق
سلام، خلق رنجبر ایران.

دستمزد چیست؟ *

... حال به مسئله اول می پردازیم : دستمزد چیست ؟ چگونه تعیین می شود ؟

* این صفحات از جزوه " کارمزد بگیری و سرمایه " مارکس را ما مستقیماً از ترجمه فرانسوی آن (Travail Salarié et Capital, Editions

1972 - Sociales, Paris) به فارسی برگردانده ایم . در این فاصله ، ترجمه فارسی دیگری از این جزوه (که بوسیله رفقای دیگر از روی ترجمه ایتالیایی به فارسی ترجمه شده و توسط انتشارات بابک نشر یافته است) ، بدستمان رسید . تفاوت در باره اصالت و امانت ترجمه اخیر ، نیازمند مطابقت با متن اصلی نوشته مارکس میباشد و حداقل چیزی که در حال حاضر میتوان گفت اینست که ترجمه فارسی آن در مجموع ، نشر راحت و روانی دارد .

ما این چند صفحه از ترجمه خود را با ترجمه رفقا ، مطابقت کردیم و نتایج زیر بدست آمد :

۱- ترجمه فرانسوی و ایتالیایی جزوه (لاقط در مورد همین چند صفحه مطابقت شده) ، در موارد بسیار با هم مشابه اند و در موارد متعدد نیز اختلافاتی در بین آنها وجود دارد (البته در موارد اختلاف ، ماهمه جا ، ترجمه فرانسوی را اصل قرار دادیم) . بدیهیست که حرف آخر در مورد این اختلافات ، در دست اصل المانی نوشته است .

۲- در مورد پاره ای از اختلافات بین دو ترجمه فارسی ، از فرانسه و ایتالیایی ، چنین بنظر ما میرسد که بیشتر ناشی از اختلاف سلیقه مترجمان فارسی است تا اختلاف واقعی بین ترجمه فرانسوی و ایتالیایی از متن اصلی . البته ماضن اینکه از برخی از معادلهای ترجمه رفقا - که بر معادلهای ترجمه قبلی مان رحمان داشت - بهره گرفته ایم ولی در مجموع ، سلیقه خود را در نحوه ترجمه ، در انتخاب واژه ها و معادلهای (و نیز در نقطه گذاری) بکار برده ایم . واژه های داخل () از طرف ما اضافه شده است .

در ضمن توضیحاتی که در زیر صفحات با علامت (*) مشخص شده اند ، توضیحاتی هستند که ما آنها را از زبان ترجمه فارسی رفقا بمعاریت گرفته و عیناً نقل کرده ایم .

اگر از يك عده كارگر سؤال كنيم: " دستمزتان تا چه حد است؟ " ، يكي جواب ميدهد: " من براي يك روزكاره يك مارك از كارفرمايم دريافت مي كنم " ، و ديگري پاسخ ميگويد: " من دو مارك دريافت مي كنم " و قيس عليهمذا .
 برحسب رشته هاي متفاوت كاري كه به آنها تعلق دارند ، مبالغ متفاوت پول را برمي شمارند كه ، براي توليد يك كار معين - في المثل براي بافتن يك اون (۱) پارچه يا براي تنظيم يك صفحه چاپي - ، از كارفرمايان مربوطه خود دريافت مي دارند . علي رغم تفاوت در پاسخ هايشان ، همه در يك مورد متحد القولند: دستمز عبارت از مبلغ پولی است كه سرمايه دار براي يك زمان معين يا در مقابل تحويل يك كار معين ، پرداخت مي كند .

بنا بر اين ، (بنظر ميرسد كه) ، سرمايه دار با پول كارشان را مي خرد . بخاطر پول است كه كارشان را مي فروشند . و اين فقط صورت ظاهر قضيه است . در واقع ، چيزي كه آنها بخاطر پول به سرمايه دار مي فروشند ، نيروي كارشان مي باشد (*) . سرمايه دار ، اين نيروي كار را براي يك روز ، يك هفته ، يك ماه وغيره مي خرد . و همينكه اين نيروي كار را خريد ، آنرا - با بكار واداشتن كارگر در طي زمان مقرر - ، مورد استفاده قرار مي دهد . سرمايه دار ، با همي - مبلغ پول - في المثل دو مارك كه نيروي كارگر را بآنان خريده است - ، مي توانست يك كيلومتر يا يك مقدار معين از فلان كالاي ديگر را خريداري كند .

(۱) Aune ، مقياس طول در قد بيم ، حدود يك متر و ۱۲ سانتيمتر .

(*) تمايز بين كار و نيروي كار يك نکته اساسي تئوري ماركس در مورد دستمز و ارزش اضافي است . اين تمايز پايه توضيحات علمي ماركس در مورد تعيين دستمز و ماهيت استثمار سرمايه داري است . نيروي كار ، توانائي انجام كار بوده و بيمزاني كه دائما تجديد توليد ميشود به كارگرا مكان ميدهد كه كار مشخصي را انجام دهد . روشن است كه اين كار مشخص (يك قطعه ماشين ، يك ميز ، و ...) با توانائي انجام كار و با نيروي كار (انرژی عظمی و یا قدرت مغزی) كه كارگر قبل از بعهرف رساندن آن در يك كار مشخص ماحض ميباشد كاملا متفاوت است .

دومارکی که بوسیله آن ، استفاده از دوازده ساعت از نیروی کار را خریداری است ، قیمت دوازده ساعت کار میبماند . پس ، نیروی کار ، کالاییست نظیر قند - نه کمتر ، نه بیشتر از آن . اولی را با ساعت اندازه گیری می کنند و دومی را با ترازو . بنابراین ، کارگران ، کالای خود - نیروی کارشان - را در مقابل کالای سرمایه دار - پول - ، مبادله می کنند . البته ، این مبادله ، بر مبنای رابطه معین ، انجام میشود : فلان مقدار پول در مقابل فلان مدت استفاده از نیروی کار . مثلاً دو مارک برای ۲ ساعت بافندگی . باری ، این دو مارک آیا معرف تمام کالاهای دیگر نیست که من میتوانم در مقابل دو مارک خریداری کنم ؟ بنابراین ، در واقع کارگر ، کالایی - نیروی کار - را در مقابل انواع و اقسام کالاها - و این ، بر مبنای رابطه ای معین - مبادله کرده است .

سرمایه دار با دادن دو مارک به کارگر ؛ فلان مقدار گوشت ، فلان مقدار پوشاک ، فلان مقدار هیضم ، روشنائی و غیره به او داده است - در مبادله باریک روز کارش . پس این دو مارک ، بیانگر رابطه ایست که بر مبنای آن ، نیروی کار در مقابل کالا های دیگر - ارزش مبادله - نیروی کار - مبادله شده است . ارزش مبادله یک کالا که بوسیله پول برآورد میشود ، دقیقاً چیزیست که قیمت آن کالا نامیده میشود . پس ، دستمزد ، جز نام مخصوص ارائه شده به قیمت نیروی کار - که معمولاً قیمت کار نامیده میشود - ، چیز دیگری نیست ؛ جز نام ارائه شده به قیمت این کالای مخصوص - که فقط در گوشت و خون انسان ، بصورت ذخیره وجود دارد - ، چیزی دیگری نیست .

اولین کارگری که از راه میرسد - فی المثل یک کارگر بافنده - را در نظر بگیریم . سرمایه دار ، دستگاه بافندگی و نخ را در اختیارش قرار میدهد . کارگر شروع به کار میکند و نخ به پارچه تبدیل میشود . سرمایه دار ، پارچه را تصاحب میکند و فی المثل آنرا به ۲۰ مارک می فروشد . در اینحال ، آیا دستمزد کارگر بافنده ، سهی از پارچه - از ۲۰ مارک ، (یعنی) محصول کار او - نیست ؟ بهیچ وجه . کارگر بافنده دستمزد خود را در ریافتد اشتناست ؛ قبل از اینکه پارچه بفروشد

بزرگد و شاید قبل از اینکه پارچه بطور کامل بافته شده باشد، پس سرمایه‌دار این دستمزد را نه با پولی پرداخت می‌کند که از فروش پارچه بدست آورد، مگر بلکه با پولی انباشته شده از پیش. همینطور اربابزادگان و نجیبانی که بوسیله کارفرما در اختیارش قرار داده شده، بوسیله کارگر بافند متولید نشده‌اند. بهمین ترتیب کارگاه‌هایی که در مبادی با کالای خود نیروی کارش - دریافت می‌دارد نیز محصول او بشمار نمی‌روند. این امکان وجود دارد که سرمایه‌دار برای پارچه‌اش اصلاً مشتری پیدا نکند. این امکان وجود دارد که از فروش خود حتی نتواند پولی را بیرون بکشد که زیادت دستمزد پرداخت کند. این امکان هم وجود دارد که پارچه را بنحوی بسیار رسودمند - در مقابل هم‌اکنون با دستمزد کارگر بافند می‌فروشد و تمام اینها به کارگر بافند هیچ ربطی ندارد. سرمایه‌دار با یک بخش از اراضی کنونی خود سرمایه‌هایش را در کارگر بافند و رابطه‌های او چکی خریداری می‌کند؛ و با یک بخش دیگر از اراضی خود، ماده اولیه - نخ - و ابزار کار - دستگاه بافندگی - را. بعد از انجام این خریدها (که در میان آنها، نیروی کار لازم برای تولید پارچه نیز وجود دارد)، و سرمایه‌دار، منحصر با مواد اولیه و ابزار کار که تماماً با او تعلق دارند - دست به تولید می‌زند. و کارگر بافند هم نیز جزئی از این ابزار کار است. سهم او در تولید یا در قیمت محصول، بیشتر از سهم دستگاه بافندگی در آنها نیست.

پس، دستمزد، سهم کارگر در کالایی که تولید می‌کند، نیست. دستمزد، بخشی از کالاهای از قبل موجود است که سرمایه‌دار با آن (بخش)، یک مقدار معین از نیروی کار تولیدی را از طریق خرید، تصاحب می‌کند (*).

(*) تجزیه و تحلیلی که مارکس در اینجا از نیروی کار و دستمزد بعمل آورده با امکان میدهد در مورد چگونگی درک آنچه که در اصطلاح امروزی سرمایه‌گذاری نامیده میشود نکته‌ای جالب را مشخص دهد. به نظر مارکس نیز مانند اقتصاددانان کلاسیک، سرمایه‌دار سرمایه خود را در تاسیسات تولیدی، مواد اولیه و وسایل کار و خرید نیروی کار سرمایه‌گذاری میکند. بدیهی است که قراردادان نیروی کار تولیدی در مقوله سرمایه‌گذاری از لحاظ علمی دقیق است.

پس، نیروی کار، کالائست که دارند ه اش - مزد بگیر - ، آنرا به سرمایه
می فروشند . چرا می فروشند ؟ برای اینکه زندگی کند .

ولی تظاهر نیروی کار - (یعنی) کار - ، فعالیت حیاتی خاص کارگر
- شیوه مخصوص او برای متظاهر کردن زندگی اش - میباشد . و همین فعالیت

حیاتی است و آنرا بشخص ثالث می فروشند تا وسایل ار امه حیات ضروری خود را

تامین کند . پس، فعالیت حیاتی اش، برای اوجزیک وسیله ار امه زندگی،

چیز دیگری نیست . او برای زنده ماندن، کاری کند . کار برای او ، بخشی از
زندگی اش نیست، از خود گذشته زندگی اوست . کالائست که آنرا در اختیار

شخص ثالث گذاشته است . به همین دلیل است که محصول فعالیتش نیز،

هدف فعالیتش بشمار نمی رود . چیزی که او برای خودش تولید می کند، ایشی

نیست که می بافد، طلائی نیست که استخراج می کند، کاخی نیست که بنا

می کند . چیزی که او برای خودش تولید می کند، دست مزد است ؛ و ابریشم ، طلا

و کاخ ، برای او ، به یک مقدار معین از وسایل ار امه حیات - احتمالا یک

نیم تنه کتانی، مقداری پول خرد و ماواشی در یک زیرزمین - تقلیل میابد .

کارگری که دوازده ساعت طولانی، می بافد، می رسد، حفره ایجاد می کند، بنفش

می کند، بابیل ورمی رود، سنگ می تراشد و آنرا حمل می کند و غیره ، آیا این دوازده

ساعت بافندگی، ریسنندگی، حفرگ - سودال، خراطی یا بنائی کردن، بابیل

و رفتن یا سنگ تراشیدن را تظاهری از زندگی اش، همچون زندگی اش تلقی

میکند ؟ بهیچوجه . زندگی برای او وقتی آغاز میشود که این فعالیت خاتمه

یافته است : سرمیزخدا، در مشروب فروشی، در بستر . دوازده ساعت کار

بهیچوجه برای او مفهوم یافتن، رسیدن، حفره ایجاد کردن و غیره راندار،

بلکه به مفهوم بدست آوردن چیزی است که به او امکان میدهد که بسر مییز

بنشیند، به مشروب فروشی و به بستر برود (*) .

(*) این است معنی از خود بیگانگی کارگر در جامعه سرمایه داری و اینست معنی " کار بیگانه"

مارکس در نوشته های اقتصادی فلسفی خود در سال ۱۸۴۴ نوشته بود: " محصول کار را از کارگر ←

اگر کرم ابریشم، برای تامین زندگی مملوک خود به بافندگی می پرداخت، می توانست یک مزد بگیر کامل باشد.

نیروی کار همواره يك کالا بشمار نمیرفت. کار همواره کار مزد بگیر یعنی کار آزاد نبود. برده، نیروی کار خود را به صاحب بردگان نمی فروخت، همانطور که گاو، محصول کار خود را به روستائی نمی فروشد. برده - از جمله نیروی کار او -، یکبار برای همیشه، به مالک او فروخته میشود. او (برده)، کالائیست که میتواند از دست يك مالک به دست مالک دیگری سپرده شود. خود او، يك کالا است ولی نیروی کارش، کالای او بشمار نمی رود. سرف، چیزی، جز يك بخش از نیروی کار خود را نمی فروشد. او از مالک زمین، مزدی دریافت نمیدارد؛ برعکس، این اوست که به مالک زمین، خراج پرداخت می کند. سرف به زمین

گرفتن تنها بدین معنی نیست که کار او تبدیل به يك شیئی و يك موجودیت خارجی میشود بلکه بدین معنی است که این شیئی خارج از او و مستقل و بیگانه از او، همانند يك نیروی مستقل در برابر او وجود دارد و حیاتی را که کارگر به شیئی داده بیگانه و دشمن تلقی میکند. " حال سلب مالکیت از کار دربرگیرنده چه چیزیست؟ قبل از هر چیزی در اینکه کار خارج از کارگرای میماند، یعنی متعلق بوجود او نیست و اینکه کارگر در کار خود خویش را تأیید نکرده، بلکه نفی میکند. خود را حسود احساس نکرده بلکه ناراضی است. او هیچگونه انرژی مادی و معنوی را آزادانه بکار نمیبرد، بلکه جسم خود را میکند و روح خود را ویران میزند. بنا بر این کارگر تنها خارج از کار احساس میکند که بسا خویشتر است و در کار بیگانه از خویش. همانطوریکه در خانه خود هنگامیکه کار نمی کند تنهات و هنگامیکه کار میکند تنها نیست. کار او داوطلبی نیست بلکه جبریست. این کار اجباری است. بنا بر این کار او برای ارضای احتیاجاتش نیست بلکه وسیله ای است برای ارضای احتیاجاتی که خارج از او وجود دارند. پس بنا بر این کاریکه با آن يك کارگر از خود بیگانه میشود بمعنی قربانی نمودن و از بین بردن زندگی خویش است و فعالیتش با او متعلق نیست بلکه بدیگری تعلق دارد. " نتیجه اینکه انسان (زحمتکش) احساس میکند تنها در نقشهای حیوانی خود آزاد است، در خوردن، آشامیدن، تولید مثل کردن و... و اینکه در نقشهای انسانی خود، خویشتر را فقط يك حیوان احساس میکند بمیوانی انسانی میشود و انسانی، حیوانی. "

تعلق دارد و برای صاحب زمین، شرببار می آورد. برعکس، کارگر آزاد (*)، خودش را می فروشد و خود را جزه جزه، به معرض فروش میگذارد. او هرروزه ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۵ ساعت از زندگی خود را به حراج میگذارد و این ساعات را به بهترین پیشنهاد دهند - به دارندگان مواد اولیه، ابزار کار و وسایل ادامه حیات، یعنی به سرمایه دار - می فروشد. کارگر نه به یک مالک تعلق دارد و نه به زمین؛ بلکه ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۵ ساعت از زندگی روزانه اش به کسی تعلق می گیرد که این ساعات را خریداری می کند. کارگر هرگاه دلش خواست، سرمایه داری را ترک می گوید که او را اجاره کرده است؛ و سرمایه دار نیز هرگاه مناسب حالش بود - (یعنی) از لحظه ای که دیگر نمیتواند بیشترین بهره را از او بیرون بکشد یا بهره ای که پیش بینی میکرد، از او بدست نیاید -، اخراجش می کند. ولی کارگر - که تنها منبع درآمدش، فروش نیروی کار او - نمیتواند تمامی طبقه خریداران یعنی طبقه سرمایه داران را ترک کند؛ مگر اینکه از زندگی چشم بپوشد. او نه بفلان و نه پیمان سرمایه دار، بلکه به طبقه سرمایه داران تعلق دارد و این بسته به اوست که طرفش - یعنی خریدارش را در بین این طبقه بورژوا - پیدا کند. (۱).

مترجم: شمسی مقدم نژاد

(*) در اینجا "آزادی" کارگر مزد بگیر در مقابل آن بندگی ای قرارداد که وی تحت سلطه سرمایه عملاً بدان دچار است. این تضاد بین روابط اقتصادی استثمار طبقه کارگر بوسیله طبقه سرمایه داران و نظام موری قضائی که کار دستمزدی را یک کار "آزاد" میدانند، هسته اساسی انتقاد مارکستی را از دمکراسی لیبرالی تشکیل میدهد.

(۱) - مارکس در این عبارت آخر، مستانقتاد اجتماعی اثر را تمسید هند. او این نگه فراد سرمایه، تحت عنوان "خرید و فروش نیروی کار" گذر ترش مید هند. (توضیح از حاشیه مترجم آثار اقتصاد مارکس، جلد اول، صفحه ۱۵۹۲، چاپ کالیفارو)

بررسی ساخت اقتصادی و اجتماعی روستای چیچالی غلامرضاخان

نقش اصلاحات ارضی در آن

از: سازمان چریکهای فدائی خلق

روستای چیچالی غلامرضاخان و روستاهای اطرافش، نمونه هائی از دهات ایران هستند که با اجرای اصلاحات ارضی و بیادیه شدن قوانین آن، درگرگونی آشکاری در زندگی اقتصادی و اجتماعی دهقانان در این روستاها بوجود آمده است. بررسی عینی اوضاع اقتصادی و اجتماعی این روستاها، نمونه زندهای از چگونگی اجرای اصلاحات ارضی و نیز چگونگی نفوذ امپریالیسم و بورژوازی کبیر در این دهات و عملکرد آنها از طریق کشت مکانیزه زمین و ایجاد دامداری های مدرن و اداره این بخش اقتصادی توسط شرکتهای کشت و صنعت خارجی و مبارزات دهقانان در مقابل آنها را بدست میدهد.

گسترش شیوه تولید سرمایه داری در دهات - که مقصود اصلی اصلاحات ارضی بود -، بصورت های مختلف در دهات ایران عطفی شده است که مهمترین آنها، ایجاد شرکتهای کشت و صنعت میباشد. امپریالیستها و بورژواهای وابسته به آنها، هر منطقه از ایران و روستاهای آنرا که برای کشت مکانیزه و ایجاد شیوه تولید سرمایه داری مناسب دیده اند، با حمایت دولت در اختیار گرفته و نفوذ خود را در آن مناطق گسترش داده اند. نفوذ این بورژوازی در دهات ایران - که ثمره اش برای دهقانان، فقر و تنگدستی و هرچه بیشتر و محروم شدن شان از داشتن زمین بوده است -، موجود

تضاد های جدیدی بین دهقانان و دولت گردیده است . بررسی نحوه عملکرد بورژوازی در دهات و تضاد های بوجود آمده ، دید ما را نسبت به نقش روستائیان ایران — اعم از کارگران کشاورزی ، خرده بورژوازی و اقتسار آن در ده — ، روشن تر میسازد .

آنچه بعد از اصلاحات ارضی ، نصیب دهقانان چپچالی شد ، چیزی غیرسراز فقر و ربودری نبود . مالکین ابتدا زمین های حاصلخیز و رابعنوان زمین مکانیزه — که طبق قوانین اصلاحات ارضی از تقسیم مصون است — ، با اختیار میگیرند و سپس ، باقی زمینها را به دهقانان اجاره میدهند . ولی این ظاهر کار است ، دهقانان باز هم آن شیوه ارباب و رعیتی ، زمینها را کشت میکنند . تضاد بین خواستهای دیرینه دهقانان — یعنی زمین دار شدن — ، با نارسائی های اصلاحات ارضی شدت می یابد و دهقانان درمی یابند که باید با مبارزه و اعمال زور ، حق خود را مطالبه نمایند . و نتیجه آن ، گرفتن یک سوم زمینها بعنوان اجاره است . ولی دهقانان بعلمت اینکه پول لارویی آب راند آرند ، عملاً نمیتوانند از زمینها استفاده نمایند . ولی در زیرسرنیزه ژاندارم ، مجبورند برای زمین نکاشته ، مال الاجاره بپردازند ؛ و این ظلم آشکار و زمینه د یگری برای شورش است . باین ترتیب ، دهقانان در زیرستم اربابان و ژاندارمها روزگار میگذرانند ، تا اینکه در سال ۴۸ ، با شروع برنامه هکذا استثمارگرانه شرکت های خارجی در این نواحی ، دگرگونی بزرگی در اوضاع ده پدید می آید . شرکت " کشت و صنعت ایران و امریکا " ، شرکت " ایران و امریکا " و شرکت د یگری بنام " هاوانی " ، شروع به فعالیت میکنند . وزارت کشاورزی در ازای پرداخت پول ناچیزی ، خانه و زمینهای دهقانان را تصاحب میکند . د اداری دهقانان در مقابل د اداریهای مدرن این شرکت های امپریالیستی از بین میرود . و باین ترتیب ، تنها کاری که برای اهالی این دهات — آنها نه برای همه شان — باقی میماند ، مزدوری برای آن شرکتهاست . شرح حال این دهقانان در واقع نمونه ای از وضع رعیت ایرانی است که در مدتی کوتاه ،

پروژه زمین د ارشدن و سپس از دست دادن آن و تبدیل به کارگر کشاورزی و یا نیمه پرولتاریا شهرشدن راطی نموده است . بورژوازی کمبرادور، خیلی زود — قبل از آنکه دهقان بعد از هائی از دست فئودال، فرصت نفس تازه کردن را بیابد — ، زمین اورا می بلعد .

شرکت‌های امپریالیستی حاضر — که بدست دولت و در اثر باصلاح برنامه های صنعتی کردن کشاورزی و دامداری دولت ، شروع بفعالیت کرده اند و در همه موارد ، از حمایت پاسگاهها و دیگر مراجع قانونی و اجرائی دولت برخوردارند — ، تضاد دهقانان با دولت را آشکار نموده اند . اکنون تضاد اصلی در روستای چیچالی ، از یکطرف ، تضاد بین کارگران با شرکت گشت و صنعت ایران و آمریکا متعلق به هاشم نراقی است و از طرف دیگر ، تضاد است که تمام اهالی — بعلمت غارت زمینها و امپاوخانه هایشان توسط این شرکت — ، با آن دارند . و تضاد با این شرکت امپریالیستی ، یعنی تضاد با دولت .

دهقانان روستای چیچالی غلامرضاخان ، بعلمت سنت مبارزاتیشان و بعلمت شرایط موجود ، از آگاهی سیاسی نسبی برخوردارند و تضاد خود با دولت را بخوبی درک میکنند . با وجود یک گاه عده ای از آنها در جستجوی راه حل و از روی ناچاری ، برای شکایت به دربار متوسل میشوند و هنوز در آرزوی پیس گرفتن زمینها و کار بطریق خرد تولید میباشند ، ولی با توجه به زمینه مادی موجود ، در صورت آغاز مبارزات توده ای دهقانی ، آنها بپراختی شعار اشتراکی شدن زمینها — یعنی زمینهای شرکت متعلق به تمام اهالی ده است — را خواهند پذیرفت .

سازمان چریکهای فدائی خلق

موقعیت روستای چیچالی غلامرضاخان

روستای چیچالی غلامرضاخان در جنوب اندیشک ، بین شوش و اندیشک — در ۲۵ کیلومتری اندیشک ، بفاصله ۱۰ کیلومتری غرب جاده اندیشک / اهواز ، محصور بین چیچالی احمد در مشرق ، بیضه و جریه در جنوب ورود خانه کرخه در مغرب آن — ، واقع شده است . این روستا دارای ۵۵ خانوار است و تعداد جمعیت آن در حدود

۳۷. نغزاطایفه لرسکوند - شاخه ای ازسکوند خرم آباد - میباشد . محصولات عمده آن ، گند م ، برنج ، کجند و محصولات صیفی است . باغهای میوه هم دارد ، و میوه هائی از قبیل انار و پرتقال و غیره در این ده بعمل می آید .
روستای چپچالی غلامرضا خان قبل از اصلاحات ارضی

قبل از اصلاحات ارضی ، مناسبات حاکم بر روستا ، ارباب و رعیتی بود . خان ده ، " غلام خان رحیم خانی " نام داشت که $\frac{1}{7}$ محصول گند م و $\frac{1}{3}$ محصولات صیفی و چلتوک (برنج) و کجند را صاحب میشد . این شخص همواره در سرکوس مسازرات در هقنان عرب آنطرف رودخانه کرخه ، نقشی عمده داشت و بدینجهت ، بسیاری مورد توجه خاندان پهلوی بود ؛ بطوریکه گاه جوایزی نیز از شاه دریافت مینمود که از جمله یک تفنگ و تیراست . این خان تعدادی از زمینها را اصلاح کرده و با پشتیبانی دربار ، مدام به غارت روستاهای آن طرف رود کرخه می پرداخت . گرفتن زمین ، گاو ، گوسفند و اموال دیگر هقنان عرب آن ناحیه ، از کارهای رایج او بود ؛ بطوریکه منطقه دشت العباس - که اکنون در تلعک رحیم خانی و ولی جمشیدی نژاد است - بهمین ترتیب بدست آمده است .

اوضاع روستا بعد از اصلاحات ارضی

مالکین این ده و حوالی آن ، از جمله مالکین هشیاری بودند که بعضی بلند شدن سرود ای اصلاحات ارضی ، جنبیدند و توانستند با استفاده از مستثنیات این قوانین و ساختن و یا ساختن با اراضی و ادن رشوه به ژاندارمها ، زمینهای ده را بطریق برای خود حفظ نمایند . در واقع ، مستثنیات قوانین اصلاحات ارضی نیز برای جلوگیری از تقسیم زمینهای حاصلخیز زمین هقنان - در دهاتی که امکان کشت مکانیزه در آنجا وجود داشت - ، تدوین شده بود تا اربابان سابق فرصت آنها را بیابند که این زمینها را زیر کشت مکانیزه برد و با شیوه تولید سرمایه داری ، مورد بهره برداری قرار دهند . اربابان این حوالی ، برای حفظ سلطه خود بر هقنان منطقه ، به کلک های مختلف دست زدند ؛ هر یک از آنها ، چند انک از زمینهای خود را فروختند و خود را خریدار مالک بحساب آوردند تا زمینها را از حالت تمرکز در یک روستا ، خارج کنند . مثلا ولی جاروبند (جمشیدی نژاد) ، ثلث زمینهای بیضه را خریداری کرد و همینطور خانم رازانی (زن غلامرضا خان که بعد از خان ، اداره کننده املاک بود) قسمتی از روستای " بابو " را خرید و سید کریم تفاع - که مالکی عمده

بود - ، تمام زمینهای بیضه را بچند نفر فروخت .
 مامورین اصلاحات ارضی وقتیکه از راه رسیدند ، در خانه خان منزل گرفتند و اربابان ،
 با کک آنها خیلی خوب توانستند زمینهای حاصلخیز را - بعنوان اینکه قصد
 دارند در آنها به کشت مکانیزه بپردازند - ، تصاحب نمایند . " ولی " اراضی پشت
 باغ راه ، که در حدود ۴۰۰ هکتار بود ، تصاحب کرد و خانم رازانی ، زمینهای پائین
 آبادی را که متعلق به چند تن از کشاورزان بود و در حدود ۱۰۰ هکتار میشد ، بچنگ
 آورد (بعد از فوت غلامرضا خان ، " ولی " که از نزدیکان خان همیشه همراه او بود ،
 همه کاره روستا شده بود) ؛ و چند هکتار از زمینهای باقیمانده بین دهقانان تقسیم
 گردید و قرار شد که روستائیان مال الاجاره بپردازند ؛ ولی تا دو سال ، مردم بهمان
 سبک قدیم ارباب - رعیتی کشت میکردند و اصلاحات ارضی عملاً مفهومی نداشت .
 مضافاً اینکه ، قسمتی از زمینهای روستائیان قبلاً می کاشتند ، حالا بعنوان اراضی
 مکانیزه ، در تملک مالکین قرار گرفته بود . و این موضوع ، باعث ناراحتی و نارضایتی
 مردم بود . تضاد بین خواستهای دیرینه دهقانان یعنی صاحب زمین شدن - که
 با باور کردن وعده های دروغین دولت ، که آنها را به نتایج مفید و شرف بخش اصلاحات
 ارضی امیدوار میکرد ، اکنون با شدت هر چه بیشتر برایشان مطرح بود - با واقعیتی
 که با آن دست بگریبان بودند ، آشکارا وجود داشت و اصلاحات ارضی ، نه تنها
 عمل کمترین خواست آنها را برنیاورد ، بود ، بلکه زندگی شان را به تراز قبل نیز کرده
 بود . مجموعه این عوامل ، در بسیاری از دهات ، موجب اعتراضات و مبارزات
 گوناگون گردید ؛ و این مبارزات بنوبه خود ، در رشد آگاهی سیاسی آنها موثر افتاد .
 در روستای چیچالی غلامرضا خان نیز ، زمینه مبارزه با این نحو بود که ایجاد شد .
 آنها که سالها در آرزوی تصاحب زمین بصری بودند ، اکنون نه تنها خود را صاحب
 تکه زمینی نمی دیدند ، بلکه قسمت اعظم زمینهایی که قبلاً حق نسق در آنها را داشتند
 نیز در دست در اختیار ارباب قرار گرفته بود . بهر حال ، این نارضایتی ها شدت
 می یابد و بالاخره یک روز ، منفجر میگردد : روستائیان همگی تصمیم میگیرند از کشت
 زمینهای پشت باغ - که در حدود ۴۰۰ هکتار مساحت داشت و " ولی جا رویند " آنها
 را تصاحب کرده بود - ، جلوگیری بعمل آورند . و این شورش بود همگانی علیه
 اصلاحات ارضی .

گزارش شورش دهقانان چیچالی غلامرضا خان

موقع کشت گندم بود . دهقانان می گفتند یا باید بصوم و بیانی گذاریم " ولی " ایمن

زمینهارا بکار د؛ هرچند که میدانیم که پاسگاه ژاند ارمری در خدمت اووکسه اوست . شب قبل، یکی از روستائیان در کوجه های ده جارمیزد که: فرد ابیائید به زمینهای بالای باغ، تا آنها را کشت کنیم .

لازم به تذکر است که در روستای چیچال غلام و چیچال کرم، قبل از اصلاحات ارضی یکی محسوب میشد و اهالی این دو روستا، بایکدیگر همکاری زیادی داشتند . نظر باینکه دهقانان روستای چیچال کرم نیز هم در و ناراضی بودند، همان شب در این روستا نیز جارچی جارمیزد که: فرد ابیائید تا زمینهای زمینهای بالای باغ را بکاریم . صدای جارچی ها بگوش " ولی " میرسد . او همان شب، با چند نفر از اقوام به دهی در آن طرف کرخه بنام " سرخه " که اهالی آن همگی عرب هستند - میروند و حدود صد نفر از افراد ناگاه را به همراه آورد، با چماق و تفنگ مسلح کرده و در داخل باغ پنهان میکند . بهریک از اینها صد تومان میدهد و آنها میگوید: باشنیدن صدای علامت، بیرون بریزید و از هیچ کشتاری و اهمه نداشته باشید، بدانید که رئیس پاسگاه دوست صمیمی منست . بگو که صد میشنند داشته باشم ولی به اینها باید بفهمانم که باکی طرفند .

در آن طرف، روستائیان هر دو ده، صبح زود، حیوانات را به جیش بسته و شروع به شخم زدن و دانه پاشیدن میکنند و منتظر عکس العمل " ولی " باقی میمانند . هیچ فکر نمیکردند که اوصد عرب مسلح تهیه دیده باشد . افراد هر دو روستا، هر چه داشتند - از چماق گرفته تا اسلحه گرم -، با خود به همراه آوردند . در اینجا از دست که به وضع دهقانان سرخه و روابط آنها با " ولی " اشاره ای بکنیم . دهقانان سرخه بحالت اینکه زمین قابل استفاده برای کشت در اختیارند اشتند و هیچوجه قادر نبودند معاش خود را از طریق کشت و کار تامین کنند، زندگی شان از طریق قاچاق اسلحه میگذاشت . البته اینکار نیز توأم با خطر بود . مثلا روزهایی پیش می آمد که چند تن از آنها بوسیله ژاند ارما کشته میشدند، و از این گریزی نبود . دهقانان این منطقه برای سیر کردن شکم، مجبور به قبول چنین خطراتی بودند . بهر حال، " ولی " جارویند " که لری از طایفه " تجار " است، خود را از طایفه " سرخه " میخواند و در اینجا، برای مقابله با دهقانان مبارز چیچال غلام و چیچال کرم، از دست ها و احساسات طایفه ای و ملی دهقانان - اهالی چیچالی و سرخه از دو طایفه مختلف اند و بین شان اختلافاتی موجود است - سو استفاده میکند و با فریب آنان وارد اخت صد تومان پول - که برای دهقانان سرخه قابل توجه است -، از وجود آنان برای سرکوب شورش دهقانان چیچالی استفاده می نماید .

زد و خورد، شروع شد. چند تن از اقوام "ولی"، چماق بدست بطرف دهقانان حمله کردند. "ولی" باتفنگ برنو، پسر دانی اش با هفت تیرو چند فرد مسلح دیگر آماده بودند. در طرف روستائیان، امید، اسفند یار و علی و دیگران مسلح بودند. نبرد باتیر هوایی شروع شد و گرزید ستهای سوی هم حمله ورگردیدند. اسفند یار، سه گرم - پسر دانی "ولی" - که سوار بر اسبی بنام "گروش" بود، رسید و لوله هفت تیر را پس گردن او گذاشت ولی از شانس بد، گلوله در هفت تیر گیر کرد و زلفت. این امر اسفند یار را چنان عصبانی کرد که گرز را به سر کریم کوفت و او را از اسب به زمین انداخت، مردم به سرش ریختند و در زیر لگله اش کردند. "ولی"، عسپارا خبر کرد. آنوقت عسپا بودند که از باغ بیرون میریختند. زن و بچه هائی که در ده مانده بودند با شنیدن صدای تیر، گرز و سنگ، به کمک مردان مبارز شتافتند. زنهای آنروز چه ها که نکردند. زنی بنام زری چنان با سنگ به سر یکی از طایفه "ولی" زد که او را به زمین انداخت. زنهای بودند که چاقهارا به غنیمت گرفتند. این در سنت عرب ننگ است که گرز را از دستش بد آرند. مرد مبارز، اگر که کشته و قطعه قطعه شود نباید اسلحه یا گرزش را از دست بد هد. زنی بنام "ونسبه"، عرب ساکن چپچال که در صف مردم قرار داشت، پنج گرز به غنیمت گرفته بود و با فحش و تهدید بد می گفت: بروید نامرد ها، اگر شما مرد بودید، من زن، گرز از شما نمیگرفتم. شورش بد بین ترتیب ادامه داشت تا اینکه با میانجیگری سید کریم تفاع و کریم حسین پور و چند مالک از روستاهای اطراف، خاتمه یافت. پس از این جریان، "ولسی" به ژاند امری شکایت کرد. جیب ژاند امری به همراه چند ژاند ارم مسلح از راه رسید. مردم که از جریان باخبر شدند، همگی بطرف ژاند ارمها حمله کردند. ژاند ارمها از ترس خشم مردم به داخل جیب رفته و با فرار گداشتند. شب از نوچند ژاند ارم به خانه "ولی" جارو بند رفتند، نظریه پراکنده شدن روستائیان، چند تن از آنها را گیر آورده و کتک زدند. می گفتند "ولی" آنشب ۵۰۰ تومان به ژاند ارمها رشوه داد. روز بعد، روستائیان به دادگاه شکایت بردند و گفتند: مگر ما به میریم که بگذاریم "ولی" زمینها را کشت کند.

در اینجا هم "ولی" مقداری پول پخش کرد، بطوریکه جارو بند (جمشیدی نژاد) بعد ها می گفت که: در آن سال، ۳۰۰۰ تومان رشوه داده است. با وجود خاتمه شورش، دعوا و زود خورد همچنان بین دو دسته بطور پراکنده ادامه داشت. بین زنهای بچه های دو دسته همواره دعوا بود. شهباسنگ بود که از طرف مردم،

به خانه های طرفداران " ولی " ریخته میشد . " ولی " یا تبارش جرات نداشتند که از بالای ده عبور کنند . بچه ها منتظر ماشین پیکان اوی نشستند و همینکه ظاهر میشد هکی انگشت شان را در دهان کرده وسوت میزدند و با سنگ به او حمله میکردند . کینه روستائیان نسبت به " ولی " واقواس - که سالیان دراز از آنها بهره کسی کرده ، و آنها را در فقر و کسبگی نگه داشته بودند ، و اکنون نیز ، با دوزخک و با حمایت زانده ارمنها زمینهایشان را غصب میکردند - ، بعدی شدید بود که در هر فرصتی بروزش میدادند . مثلا دانی " ولی " که مریض بود ، در همین ایام میبرد . قرار شد که جسد او را بطور امانت در کورستان ده نگه دارند ، تا بعد آنرا به کربلا بفرستند . یکی از افراد روستا قسم میخورد که جسد را از کور در آورده و بجای آن لاشه یک کوسفند را گذاشته بودند و جسد را توی آب انداختند .

نتیجه شورش دهقانان چیچالی

اگرچه طرف مقابل دهقانان در این شورش ارباب بود ، ولی ماهیت شورش آنها ، با دهقانانی که علیه ارباب فتوالات خود بمبارزه برمیگزینند ، تفاوتی اساسی داشت . این شورش در واقع علیه اصلاحات ارضی بود که باعث گردیده بود که زمینها از دست آنها خارج شده و به تصاحب ارباب درآید . دهقانان اگرچه از ابتدای شورش به نفع زانده ارمنی در حمایت از ارباب و به ماهیت ارتجاعی آن واقف بودند ، ولی آنها را در جریان شورش هرچه بیشتر درک کردند و خشم و نفرت شان شدیدتر گشت . فساد ادارات دولتی و مراجع قانونی ، و ماهیت ارتجاعی آنان - در رابطه بارشوه های کلانی که از طرف ارباب دریافت میداشتند - ، بطور آشکار برای دهقانان روشن گردید . البته دهقانان این روستا به تجربه دریافتند که فقط از طریق اعمال خشونت و زور است که میتوانند به خواسته های خود برسند ، و پایان تاحدی موفقیت آمیز شورش اخیر نیز این موضوع را بیشتر برایشان اثبات کرد . نتیجه عملی شورش این بود که $\frac{1}{3}$ از زمینهای پشت باغ راه دهقانان دادند تا درازای گشت آن ، سالانه مقداری بعنوان مال الاجاره به ارباب بدهند . باین ترتیب ، دهقانان شروع به گشت زمینها میکنند .

لازمست نکاتی چند در مورد آب مشروب زمینهای چیچال گفته شود . آب این روستا از جوی که از رودخانه کرخه کشیده شده بود ، تامین میگردد . دهانه این جوی نسبت به سطح رودخانه بلند نبود و در موقع زمستان و بهار که آب بالای آمد ، جوی را می پوشاند و در تابستان که آب پائین می آمد ، این جوی را رسوبات رودخانه پر میکرد ، و بنحوی که اصلا مشخص نبود که قبلا جوی وجود داشته است . درگذشته ،

مالکین کلیه مخارج لارویی را بعهده گرفته و آب را به روستای آوردند . و این مخارج ، اغلب بیش از سی هزار تومان میشد . آنسال نیز قرار شد که مالکین جوی را لارویی کنند و از هر روستائی ، بابت هر جفت زمین د سی . ۱۳۰ تومان و هر جفت زمین آبی . ۱۵۰ تومان بگیرند . روستائیان که میخواستند از تصاحب آب توسط ارباب جلوگیری کنند ، نپذیرفتند و مقرر گردید بهرجان کنندی که شده ، جوی را لارویی کرده و آب را به زمینها برسانند . ولی در اثر نداشتن بودجه و امکان تهیه وسایل لازم برای لارویی ، آب در برتراز موعد مقرر به دست رسید . گندم و برنج را کاشتند ولی نرسیدند که کجند و ماسها بکارند . در میان نیز سبزشدند . در نتیجه ، پس از کمرحق الاجاره مالک ، پول مخارج لارویی را بسختی در آوردند . دیدند که باین ترتیب کشاورزی کردن ، بیهوده جان کندن است و قرار گذاشتند سال دیگر نه زراعت کنند و نه مال الاجاره بپردازند . سال بعد آمد ، زراعت نکردند و مال الاجاره مالکین را نیز نپرداختند . سال بعد هم بهمین منوال . مالکین طبق معمول به ژاندارمری شکایت کردند . موقع ظهر ، جیب ژاندارمری بهمراه چند ژاندارم به روستا آمد . ژاندارمها به منزل غلام خان رفتند و نوکراوراید نبال مردم فرستادند . مردم جمع شدند . ژاندارمی بنام گلبرادی (۱) از یکی از روستائیان پرسید :

— چرا مال الاجاره نمی پردازید ؟

روستائی جواب داد :

— ما چیزی نمی کاریم تا از بابت آن مال الاجاره بپردازیم .

گلبرادی با مشت و لگد بجانش افتاد . و چند روستائی دیگر بهمین ترتیب کتک زد و تهدید بکنان گفت :

— بهتر ترمی شده بروید و مال الاجاره تان را بیاورید .

در هفتان با وجود روحیه مبارزه جوئی که داشتند ، خود را در مقابل ژاندارمها و سرنیزه های آنان ، عاجز دیدند . با قرض و قوله و اینطرف و آنطرف دیدن ، پولی تهیه نکردند و برداختند . تازه آن سال ، ماتم شان شد بد تربود : پلی که ساخته بودند در اثر عبور تانگهای ارتش ، بگی از بین رفته بود بی آنکه دولت ، بعنوان جبران خسارت

(۱) این شخص سال بعد ، بدست " حته " ، یکی از هفتان مبارز عرب کشته شد (درباره " حته " ، به نوشته دیگری از رفقای چریک تحت عنوان " حته واشو دو مبارز هفتانی " که در همین شماره مجله چاپ شده است ، مراجعه کنید . ع - ع) .

پولی به آنها بپردازد. بهر حال، باشکایت کردن، باین دروآن در زن و متلاش بسیار، توانستند مبلغی از وزارت راه بگیرند و بدین ترتیب، آن سال هم بحالت اینکته تمام وقت شان در اداره هابرای گرفتن حق خود صرف شده بود، نرسیدند چلتوک (برنج) بکارند و فقط کتجد و ماش کاشتند. گندم را هم دیدیم کاشتند. در هاتیمهای دیگر، حال و روزی بهترند اشتمند. و وقتیکه بهم میرسیدند، میگفتند: "مرض شما صل است و مرض ما، در دریه"؛ و در مان، یکی است.

سرخرمن گندم و چلتوک و کتجد و ماش، ژاند ارمهای آمدند و روستائیان، تا سهم مالکین را به عنوان مال الاجاره نمی برداختند، حق ند اشتمند رانه ای بخانه ببرند. ژاند ارمها حتی شبها نیز نگهبانی میدادند؛ و این وضع، تا سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۸ ادامه داشت. در سال ۱۳۰۸، روستائیان تصمیم میگرفتند بهر شکر و تریبی شده، مال الاجاره نپردازند — و نپرداختند. شب در تاریکی، دروازه چشم ژاند ارمها، محصول را مخفیانه به خانه می آوردند. مالکین اعتراض کردند، ولی دهقانان در جواب گفتند که: "دیناری مال الاجاره نمی پردازیم، حتی اگر بزنند، حتی اگر بزنند، بیفتیم. و اضافه میکردند که: امسال اصلا قرار نبوده که مال الاجاره ای پرداخت شود.

"کشیدن کانالهای آب"

اوایل سال ۱۳۰۸ بود که ماشینهای حامل ماموران سازمان آب و برق و امریکائیه به روستا آمدند؛ آب را اندازه گرفتند و بعد، زمینها را نقشه برداری کردند. دختران محل، به نهایت از این ماشینهای ترسیدند و می گفتند که باید کاسه ای زیر نیم کاسه باشند. در سال ۱۳۰۹ — ۱۳۰۸، کانال کشی توسط شرکتی بنام "سایپرو" شروع شد و نقشه برداریها و مهندسیها، بادوربینها و وسیله هاییشان و پاکلاهای حصیری شان — که از بزرگ خرما درست میشوند و مردم به آنها "پیشی" میگویند —، پیدا شدند. مردم بطرف این شرکت روی آوردند. کارگران درازا، ۱۲ ساعت کار، بین ۷۰ تا ۹۰ ریال مزد می گرفتند. بعد، شرکتی بنام "بنفیکا" — که ایتالیایی بود و زمینها را بتون میکرد —، از راه رسید. این شرکت، مزد نسبتا خوبی میداد: در مقابل ۱۲ ساعت کار، ۱۲۰ ریال و چند ساعت هم اضافه کاری نوشت. مردم از مزدی که می گرفتند، راضی بودند. کشاورزی از اهمیت افتاد؛ زیرا که پولی ند اشتمند جوی را لایروبی کنند. از طرف دیگر، به آنها گفته شده بود که: این کانالها برای شماس و حاکای از عنایات خاص شاهنشاه نسبت به شما روستائیان. هشیارها و مالکین میدانستند که قضیه باین سادگیها نیست. از این دروآن و ر، نجوهای شنیده میشد که: این زمینها را بسدت. ۳

سال به امریکائیها اجاره داده اند . ساختمان کانالها پایان یافت و آب در آنها روان شد . مردم گفتند : این زمین و اینهم آب ، حالا بکارید . و کاشتند ، بدون اینکه هیچ پول یا محصولی بهر ازند . روستائیان اطراف دزفول — نظیر صفی آباد و شمس آباد که این برنامه ها قبلا در آنجا پیاده شده بود — ، هشدار میدادند که : الکی دلتان را خوش ننگید ، زمینهای شما را به امریکائیها فروخته اند . سال بعد آمدند که زمینها را مقرر کنند . می گفتند که میخواهیم ریشه های شما را بخریم — . روستائیان مخالفت کردند . به آنها گفتند : این که نمی شود ، شما نه اجاره میدهد و نه حاضرید ریشه های خود را بفروشید . دهقانان که از نیات آنان خبرند داشتند بناچار ورقه را امضا کردند و سال بعد ، پول خانه هارا از وزارت کشاورزی دریافت داشتند . خانه ها با قیمت کم بفروش رفته بود مثلا خانه ای که ۱۰۰ متر مربع مساحت ۲ اتاق داشت ، برای ۱۲ هزار تومان پول دادند ، دیگر خانه های ۲-۳ اتاقی با حیاطی بمساحت ۱۰۰ متر مربع ، وضع شان روشن است . در ضمن ، پولی که روستائیان قبلا به شرکت تعاونی داده بودند ، با اضافه مبلغی ، بانان مسترد داشتند ؛ مثلا یک روستائی که ۷۵۰ تومان در شرکت پول داشت ، ۱۲۰۰ تومان باو برده داشتند . خلاصه اینکه ، روستائیان در آنسال ، دست پر پولی داشتند . عده ای قرضهای عقب افتاده خود را برده داشتند ، عده ای گاوها و گوسفند خریدند و یاد و سه نفری با هم شریک شدند که ماشین نیسانی و وانت بارکشی خریداری کنند . خلاصه اینکه ، وزارت آب و برق توسط وزارت کشاورزی ، هم پول زمینها را برده و اخت و هم پول خانه هارا — البته ، خیلی کمتر از قیمت واقعی شان . سال بعد ، تک و توکی تراکتور در زمینها پیدا شد . مردم به ماهیت کانالهایی پرده بودند . آنها دیگر نه خانه ای داشتند و نه زمینی . همه چیز از دست رفته بود . نوازندگان محلی و لوطی ها ، شعرها و سرود هایی بهمین مناسبت سرودند که در عروسها میخواندند :

مهندسان کلاه حصیری	مهندسان گلو پیشی
نقشه کانال را کشید	نقشی کانال کشی
اطرافان را تراکتور گرفته	دورمون بیه تراکتور
آب بینی رعیت آویزان شده	مف رشیت بیه در
تراکتور را طرفان جمع شده	تراکتور جمع بی دورمون
دولت میخواهد فرارمان بدهد	دولت هاگه شرمون

مینخ سرخی کوبیده اند (۱)	مینخ سوری چکنیه
نان رعیت هارا بریده اند	نون رعیتون بریه
کانال رفت به دوری (۲)	کانال رد سی در دوری
مرد مش گنری فروش شده اند	میابفروشن یکنری
رداره و حمید آباد (۳)	رداره و حمیدوا
مرد مش آفتابه جمع کن شده اند	هاجمع گنن آفتو
ای کانال، ای کانال	هی کانال، هی کانال
کارگرها مانند بیکار	محقظیا وشن بیکار
ای دولت، دولت، دولت	هه دوره، دوره، دوره
آب کانال، پدرت رابیره	ا کانال پاپات بوده

زمینهای مالکین رانیز خریدند و اینها پول خوبی بجهیب زدند؛ زیرا اولاً خانه های آنها آجری بود و باخانه های روستائیان تفاوت بسیار داشتند و ثانياً آنها توانستند که باغهایشان را به قیمت خوبی به سازمان آب و برق بفروشند. بین صد تادویست هزار تومان. این اربابان غیر از زمینهای چیچال، در جای دیگری موسوم به دشت العباس، واقع در جاده دهلران، زمین داشتند - که سالها قبل، غلامخان بد نبال جنگهایی که باشیوخ آن منطقه کرده بود، این زمینها را به غنیمت برده بود. بعد از فروش زمینهای چیچال و بدست آوردن مقداری پول، آنها در زمینهای دشت العباس، کشاورزی مکانیزه برآه انداختند. چاه عمیق زدند، چاه و کسی کردند، ثروت زیادی بچنگ آوردند و برای خود خانه های اجری ساختند. موتور برق خریدند، تلویزیون و کولر خریدند. مثلاً جاروبند - قبل از اینکه زمینها را بگیرند فقط یک ماشین، یک تراکتور و یک کمباین داشت -، پس از رفتن به دشت العباس، چاه عمیق زد و کشاورزان مهاجر اصفهانی (*) آورد و به ایجاد باغ و گند مکاری مکانیزه

(۱) منظور مینخ نقشه کسهاست.

(۲) اسم دهی در نزدیکی چیچالی است.

(۳) نام در روستاست.

(*) مالکین برای استفاد و بیشتر از نیروی کار ارزان کارگران اصفهانی و خاطراً اینکه آنها مانند هفتانان هوی نمیتوانستند ادعای برای داشتن حق نسق و غیره داشته



وصیفی پر داخت و بقول خودش، در سال اول فقط ۵۰ هزار تومان عواید داشت. يك وانت شورلت خرید، در عرض دو سال، گاوهایش به سه چهار هزار اس رسید که فقط با فروش پشم آنها، در حدود ۱۰ هزار تومان گیرش آمد. يك خانه در اندیشك، يك خانه در دزفول و سپس يك ماشین زمان خرید و تعداد جاهایش را به چهار حلقه رساند. يك ماشین لندرورویك موتور برق خرید و در آن دشت خشك، یخچال و کولر و تلویزیون برد. و امسال، يك شورلت ایرانی خرید و به حج رفته است. خودش میگوید که: مالم حد و اندازه ندارد. و از اینکه زمینهای چیچال را برد، اند، بسیار راضی است و میگوید: کاش آنها را جلوتر می بردند.

آغاز فعالیت شرکت کشت و صنعت ایران و امریکا (متعلق به هاشم نراقی)

این شرکت در سال ۵۱ شروع به فعالیت کرد. زمینها را بوسیله دستگاهائی بنام "اسکرپر" تسطیح کردند. این دستگاهای چون "گرینز" و تراکتور، ۲ ساعته مشغول بکار بودند. مردم با حصرت بد نهال دستگاهای روان میشدند، چوپا و ریشه هائی که از زمین بیرون کشیده میشد، جمع آوری میکردند و مصرف سوخت میرساندند. آنسال، شرکت عجلولانه پنبه کاشت. از روستائیان برای آبیاری و نگهبانی استفاده میکردند و در ازا ۲ ساعت کار، ۱ تومان مزد می پرداختند. زنها و دخترچه ها را برای وچین پنبه استخدام میکردند و به آنها روزی ۵ ریال دستمزد میدادند. در اینجا، وضعیت خانها با بهترین مردم بود. مثلاً کسی بنام نظام رحیمخانی را رئیس حفاظت و برادرانش را به سمت های دیگر شرکت گمارده بودند. زمینهای آبی روستای چیچال را شرکت کشت و صنعت ایران و امریکا - که متعلق به هاشم نراقی است -، برد، و زمینهای دیمی را شرکت ایران و کالیفرنیا، که يك شرکت امریکائی می باشد. زمینهای روستاهای ردا، حمید آباد، دودآباد و حوالی شوش را نصیب شرکتی بنام "هاوائی" کردید. روستائیان روستاهای اخیر، در مقام مقایسه با روستائیان چیچالی، وضع وخیم تری داشته اند. چون چیچالی ها هنوز مقدار زیادی زمینها را کشت میکردند، در حالیکه مثلاً روستائیان روستاهای ردا و حمید آباد، مدت چهار سال بود که يك وجب زمین را کشت نکردند و در این مدت به کارگران

باشند، از وجود آنها برای کار زمینهایشان استفاده میکردند و این - یکی از کلکهای مالکین در جریان اصلاحات ارضی بود.

کشاورزی تبدیل شده و در شرکت ها و اراضی و کارخانه نیشکر هفت تپه به آبیاری و نوبی بری
بمزد و نوبی می برد اختند .

وضع دهقانان

بعد از روی کار آمدن شرکت ، دهقانان دیگر از هستی ساقط شدند . دیگر نه زمینی
داشتند و نه خانه ای ، حتی به دامداری نیز نمیتوانستند مشغول شوند . شرکت
خود به دامداری می پرداخت . بعد از اینکه محصول پنبه و ذرت زمینها را رومی شود ،
نراقی گلگه های گوسفندش را در این زمینها را میکند ، ولی دامهای دهقانان زمینی
برای جرانند دارند و بدین علت ، ناچار میشوند که دامهای خود را نیز بفروشند .
شرکت حتی اجازه نمیدهد که گاوها و گوسفند های دهقانان در زمینهای که محصولش
چیده شده است ، بگردند . مثلا روزی گاو نری (گاویان) ، گله گاوش را نوبی یک
مرد آب کرده بود که بچرند . اتفاقا ، گاوها وارد زمینهای نراقی میشوند . نگهبان
با گاویان دعوا پیش میشود و گاویان ، اورا کتک میزند . بخاطر این امر ، گاویان را
..... تومان جریمه میکنند و بزندان می اندازند . تنها بعضی وقتها ، شرکت از سر
لطف ، زمینهای در روستا را برای مدتی به روستائیان دامداری اجاره میدهند
که در آنها ، دامهای خود را بچرانند . مثلا دامداری از روستای سگوند بنام یوسف
قلی ، نه هزار تومان داده و جای گندم شرکت کالیفرنیا را برای ۵۰ روز اجاره کرده
است . روستائی دیگر بنام رحمان ، باز قسمتی از جای گندم شرکت کالیفرنیا را ببلخ
و هزار تومان خریده است . با این وضع ، دهقانان عملا قادر به دامداری
نیستند . حتی دهقانی که یک دام دارند نمیتوانند آن وقت آنرا تهیه نمایند . کارگری
از روستای جریه می گفت : گاوی دارم و باید هر روز مقداری علف و پوشال برایش بپرسم
ولی نظام رحیمی و تیمسار (رئیس حفاظت) نمیگذاردند و میگویند کسی حق ندارد علف
و پوشال بردارد . بگذارد نوبی جو به امانند و از بین ببرد ولی حق ندارد آنها را
بخانه ببرید . خلاصه او هر روز بشکلی یک گونی علف میبرد و بالاخره ناچار شد که گاوش
را بفروشد . میگفت مگر آدم چقدر درو دارد . این سه ماهه من بار و زو کتک علف میبرم
تا اینکه در روز نظام رحیمی گفت اگر کسی علف بردارد اخراج است و کسی حق علف چیدن
از زمینها ندارد .

بدین ترتیب ، دهقانان دامهایشان را میفروشند و شرکتهای امپریالیستی با خرید
آنها به قیمت نازل ، برای خود دامداریهای مدرن ایجاد میکنند . بعنوان نمونه
اخیرا در روستای " رهدار " ، شرکت ها و اراضی تمام حیوانات روستائیان را خریده و

خود دامداری مدرن تاسیس کرده است .

تنها زمینی که دهقانان اکنون کشت میکنند ، مقداری از زمینهای پشت باغ اصاست . امسال روستائیان ده چیچال غلام ، آنقدر شکایت به سازمان آب و برق و فرمانداری بردند تا اجازه کشت زمینی - واقع در پشت باغ این ده و متعلق به ولی جارو بند - را بدست آورند . قرار شد که در آن ، چلتوک (برنج) بکارند . اما وقتیکه ولی جارو بند از جریبان مطلع شد به سازمان شکایت برد که : اگر قرار باشد آن زمینها کاشته شود چراغ نکارم . سازمان از ترس روستائیان به ولی جارو بند جواب رد داد . اما هر روز روستائیان برای گرفتن آب ، سرکانالی رفتند و مشغول ، هر روز امروز و فردا میگرد تا بالاخره موقع کشت برنج آنها عقب افتاد و ناچار شدند برنج را بدون خزانه و نشاکردن مانند گندم در زمینها بپاشند که محصول خوبی بدست نیامد . یکی از روستائیان که فرد آگاهی بود میگفت : " مردم وقتیکه از عمل جارو بند مطلع شدند ، او را بفحش گرفتند . چندین روز برای گرفتن آب ، کنار کانال رفتیم و هر روز ، قول میدادند که فردای آئیم و آب میدهیم . آنقدر رطولش دادند که نتوانستیم خزانه چلتوک را بگیریم و همینطور بنز ریاشیدیم . ما هر سال جفتی ۸ تا ۵ کیلومیکاشتیم ، ولی امسال ، جفتی ۱۰ کیلو میباشد که آنهم نصفش را بی آبی خشک کرده است . آب ندادند ، زمین هم که نداشتیم تا کجند بگیریم . و اما ، گند مکاری امسال ما کشاورزان چیز نیست تعریفی " . بعد ، دهقان آگاه ، شکایت خود را در مورد وضع روستائیان چنین دنبال میکند :

" میگویند که انقلاب سفید ، خیرات را به روستا آورد ولی نمیدانم آن روستاها کجا هستند تا برویم و ببینیم . آیا " به دهقان آزاده ازشه ، درود " راست است ؟ یعنی براستی آزادییم و خودمان خیرنداریم . ما از کشت و زرع آزادییم و در کام بیکاری لمیده ایم . بجای گندم ، خرمن فقر درومیکشیم . گندم امسال جفتی ۳۲ کیلویا چهارم خودمان (هرمن ، معادل ۸ کیلو) است . چون میدانستیم که دیگر کشت نمیکنیم و نمیکند ارند حیواناتمان را در زمینها بچرانیم ، آنها را فروختیم . پول آبیاری هم بابت هر جفت چهل تومان بوده است . مقداری هم کود شیمیائی ، و زحمت خودمان هم روی سرش . لابد شما انتظار دارید هر تخم برخاست هفتاد تخم بدهد ؟ نه بابا . نه جانم .

" دوره انقلاب سفید ، از هر تخم فقط یک تخم برخاسته است . وضع روستائیان دوره انقلاب سفید ، گریه آور است . شاید خیال میکند که ما به برنامه دهقانان گوش میدهیم . نه بابا . ما خود را از " دهقانان " جدا میدانیم و همیشه خیال میکشیم که این را بوی خارجی است ، و از یک کشور خارجی صحبت میکند . همه اش

تکرار میکنند برای دهقانان آزادی آورده ایم، به آنها زمین داده ایم. ممکنست منظورشان آقای نراقی باشد. چونکه ما ۶۱ کیلوگندم کاشتیم و قریب دوست تومان خرج کردیم و همان ۶۱ کیلوگندم را برداشت کردیم..."

با اینهمه، با وجود نداشتن بندرو آب کافی برای کشت زمینها، دهقانان از زوی اجبار و ناچارى، هر جا که قطعه زمینی بدست می آوردند، شروع به کاشتن میکردند. قطعه زمینی بود بنام "فیشه" - که دهقانان از سالها پیش آنجا بی میکاشتند و شرکت آنرا نگرفته بود -، چند تن از روستائیان که زمین برای کشت نداشتند، آنرا کاشتند. بعد از مدتی از ایساگاه احضاریه ای برای آنها آمد که زمین جز مناسب طبعی محسوب میشود، شمایی اجازه آنرا کاشته آید. و باید ۵۰۰۲ ریال جریمه بپردازد. هر چه روستائیان گفتند که این زمین را ما سالها بی میکاشته ایم و مال ما محسوب میشود، بیفایده بود. و ناچار جریمه را پرداختند. یکی از آنها بنام رحیم رحیمی از برداخت جریمه خودداری کرد. میگفت: من مزد روزانه ام ده تومان است حاضرم به زندان بروم، چون درازای هر روز زندان، ۵۰ تومان از جریمه ام کسر میشود. و به زندان رفت و بابت دو ریال باقی مانده نیز، نصف روز زندانی کشید.

شرکت کشت ایران و امریکا و مسئولین آن

سرپرست شرکت شخصی است که قبلا ارتشی (تیمسار) بود، ولی چون اوضاع شرکت را برای چاپیدن دهقانان و پولدار شدن خود مناسب دید، از تیمساری استعفا داد. او جیب لند رو آبی رنگ با پاره آبی زننده ای در اختیار او در و روی جاده خاکی به آهستگی حرکت میکند. همیشه پیسی بر لب و چکه ای قرمز بر یاد او. بظاهر خود را مهربان نشان میدهد. فرمانها را بشیوه ای نظامی صادر میکند، و قتیکه از راه میرسد کسی نباید بیگاری استند. هر کس باید خود را بشکلی مشغول نشان دهد.

مسئولین همه از او میترسند. حتی مستر مکی، رئیس امریکائی شرکت نیز از او حساب میبرد و وقتی تیمسار از راه میرسد، او بطریقی در میرفت. تیمسار هیچوقت از کارگراها و میزان کار آنها را نمیست و همیشه میگوید که اصلا کار نمیکنند. یکروز میگفت که شما هیچوقت کار نمیکنید، همه اش میخواهید وقت تلف میکنید. به سرکارگراها اخطار میکند که اگر از فردا جدیتتان را و برابر نکنید، همگی را اخراج میکنم.

از مسئولین دیگر شرکت، مستر مکی است. او رئیس امریکائی شرکت است و ماهیانه ۱۲ هزار تومان حقوق میگیرد و یک جیب همیشه زبیر یاد او. میگویند مهندس است و مثل تیمسار سعی می نماید خود را جلوی کارگران همواره حامی آنها و مهربان نشان دهد و

در پشت سر، همینکه کارگر خورد سالی رایک لحظه بیکار دید، فوری سرکارگر را احضار کرده و او را تهدید به اخراج میکند. البته کارگران هم او هم تیسار را خیلی خوب شناخته اند. کارگران خورد سال، به اوسگ زد و به تیمسار سگ بزرگ نام داده اند. مکی منزلی در صفی آباد دارد. فردی بنام ابراهیم در خانه اش کار میکند. ابراهیم درباره زندگی شخصی او، که مانند زندگی تمام غارتگران بیگانه در عیش و نوش میگذرد، مطالبی میگفت. که البته برای او، که در تمام عمرش شاهد زندگی فقیرانه روستائیان و کرسنگی ورنجهای آنان بوده است، این موضوع بسیار عجیب جلوه میکرد. مکی هر شب به کوی چهارم آبان - که نزدیک پایگاه وحدتی و مرکز خانه های مهندسی سازمان آب و برقی امریکائی هاست - میروید. . . . در یکی از شب نشینی ها، میزبان ۳ هزار تومان صرف خرید و تهیه شام کرده بود. بعد از خوردن، دستجمعی شروع کردند به جفتک اندازی یعنی رقص کردن. "در مورد خصوصیات مکی چنین تعریف میکند: "افوق العاده از ماری ترسد و جرات رفتن به پنبه زارها را ندارد. از کارگران مطیع و حرف شنو بسیار خوشش می آید. در تابستانها، بیشتر از ساعت ۹ صبح، سرزمین هانسی ماند".

شرکت کشت و صنعت ایران و آمریکا از نظر شرایط کار و استثمار کارگران:

اکثر کارگران شرکت را دختران و پسران خورد سال تشکیل میدهند و در موقع وجین، تعداد آنها به ۴۰۰ - ۳۰۰ نفر میرسد. اینها در روز ۱۲ ساعت کار - از ساعت ۵ صبح تا ۵ بعد از ظهر -، ۵۰ ریال دستمزد میگیرند. کارشان وجین زمینهای چغندر روئین است. هر روز صبح ساعت ۴ از خواب بیدار میشوند، سوار تریلی تراکتور شده و بسر کار میروند. ظهرها بین ساعت ۱۲ - ۱۱/۵، بابت نهار و صرف چای وقت دارند. این برنامه در زمستان و تابستان یکسان اجرا میشود. بچه ها صاحبها که بسر کار میروند از سرما میله زنند و مادرها با وجود بیکه میدهند بچه های ۸ - ۷ ساله آنها توانائی کار کردن را ندارند، باز از روی ناچاری، بچه ها را بسر کاری فرستند. مادرها هر روز بچه های خود را در جادری پیچند تا سرما و رطوبت محیط، بگوشهای آنها آسیب نرساند. مادری که خود و دختر بچه اش روی زمینهای شرکت کار میکردند میگفت: چه کسم، مجبوریم. مادری که از خود زراعتی ندارند، گاو هم که داشتیم بعلت نداشتن جا فروختیم. شوهرم نیز بیمار و مریض است و باید او را عمل کرد. پسر من در کلاس سوم راهنمایی است و باید خرج او را در آوردم (پسر بچه روزهای پنجشنبه و جمعه می آمد و در شرکت کار میکرد). بچه ها باید در مدت نیم ساعت استراحت نهار،

غذایشان را بخورند، همیزم جهت درست کردن چای جمع کنند و چای بسازند. که همواره بیش از نیم ساعت طول میکشد. مکی دستور داده است: هرکس بعد از وقت، مشغول خوردن چای است، چای او را بریزید دور. بچه هانا چارند چای رایا داغ را غورت دهند و یا بالگد سرکارگران بد ور ریخته شود.

در هنگام پنبه چینی درائیز، چیدن پنبه راه بچه ها کترات میدهند. با بست هر کیلو، ۲/۵ ریال. یک کارگر رنگ از ساعت ۵ صبح تا ۵ عصر، به زحمت میتواند ۲ کیلو پنبه بچیند و اکثر کارگران کمتر از ۱ کیلو پنبه میچینند. که با این حساب متوسط دستمزدها روزی ۳۵ ریال میشود. علاوه بر این، کارگران موقع چیدن پنبه نباید کوچکترین غوره ای را جا بگذارند، و اگر در موقع وزن کردن، برگ و پوشالی میان پنبه ها مشاهده کنند، چند ریالی کارگر را جریمه میکنند. جریمه کردن رایج ترین کارهاست. بچه ها همیشه صبحها قبل از آمدن بسرکار باید در حدود ۲ ریال با خود پول خورد بیاورند تا حساب خورد آنها را با پول خوردشان بدهند. اگر کارگر خورد سالی پول خورد نداشته باشد، او را نیز جریمه میکنند. بچه های شیطان برای اینکه وزن پنبه هایشان سنگین تر شود، آنها را خیس میکردند و یا توی شان سنگریزه می ریختند. که بعد از مدتی این کلک لورفت و جریمه شدند. کارگران وقتی دیدند که در مقابل این همه زحمت چیزی عایدشان نمیشود، همگی دست به اعتصاب زدند و از رفتن بسرکار، خودداری کردند. خواستشان این بود که برای چیدن هر کیلو پنبه ۳ ریال حساب کنند و گرنه بسرکار نمیروند. روز بعد، تیمسار بسرکار می آید ولی کمی راسر زمینها نمی بیند. موضوع را جویا میشود. به او اطلاع میدهند و تیمساری پد بیرید که کیلویی ۳ ریال پرداخت شود و بد نبال بچه ها میفرستند که بسر کار بیایند. در واقع، بدلیل کمی و ناچیز بودن دستمزدها، تیمسار تشخیص میدهد که مقاومت در مقابل این حداقل درخواست، ممکنست عواقب وخیمی داشته باشد و نتیجتاً درخواست آنها را می پدیرد.

در موقع پرداخت چغندره، باز کارگر را با روزی ۵ تومان استخدام کردند. کارگرها چغندرها را بار ماشین میکردند، و هر چغندری ۶-۵ کیلو وزن داشت. یکروز زنی از روستای سگوند هر موش چغندری از ماشین بسرش می افتد و خونریزی مغزی پیدا میکند و میمیرد. خوش پایمال میشود و شرکت، دیناری از این بابت نمیبرد از. از این اتفاقات مرتب پیش می آید بی اینکه شرکت خود را مسئول کارگران بداند. یکی دیگر از این پیشامدها اینست که روزی چغندره بصورت کارگری میخورد و او را بهیوش

میکند .

هوای پنبه زار فوق گرم و دم کرده است ؛ و بچه ها - که صبح از ساعت ۵ تا عصر در این شرایط کار میکنند - گاه طاقت نیاورده و در وسط پنبه زار بیپوش می افتند . آنها با وجود چنین شرایطی - که تحمل آن برای کارگران خرد سال ، بسیار دشوار است - ، سرکار حتی حق ندارند که خود را راضی کنند . سرکارگر مدام مواظب آنها میباشد و تا کوبکی خواست لحظه ای استراحت کند ، مزه شلنگی - که همیشه در دست دارد و به آن سیفون می گویند - را می چشد . وقتی که کارگر به این عمل اعتراض کرد ، سرکارگر موضوع را به رئیس قسمت میگوید تا او هم جلوی اسم کارگر بعنوان یک روز جریمه علامت بگذارد . حقوق سرکارگر روزی ۱۰ تومان است .

نارضایتی و عکس العمل کارگران شرکت در مقابل استثمار شرکت و قوانین ظالمانه آن به صورت های مختلف تجلی می یابد . گاه آنها هنگامیکه سرکارگر خواستن نیست با بیلچه های مخصوص و جبین و تیشه ، ریشه پنبه را میکنند . در دهی بنام عنبریه (در دری) که کارگران خرد سال در آنجا بسیار روحیه و زرنگ میباشند و سطح آگاهیشان بالاست با سرکارگرها قرار گذاشته بودند که تا وقتی رئیس و جبین هست خوب کار کنند و وقتی که او رفت ، بنشینند و کار نکنند ؛ به همین نحو ، اگر تیمساری آمد . و بین خود علامتهائی نیز گذاشته بودند . مثلا وقتی تیمساری آمد ، میگفتند زلزله است . اگر مکی می آمد میگفتند باران است . و اگر رئیس و جبین نزدیک میشد ، میگفتند باد است . و بدین ترتیب ، چند لحظه از زیر کار شاق ، شانه خالی میکردند . چیزی نگذشت که مکی به جریان پی برد و گفت مردم این ده خوب کار نمی کنند و باید " فینیش " یعنی اخراج شوند . و آنها را اخراج کردند . فرد ای آنروز ، تمام اهل آبادی ^{آنجا} را تا مرد ، از بچه تا پیر ریختند داخل پنبه زار و گفتند یا ما را سرکار بگذارد و یا نمیگذاردیم کار کنید . آنقدر پایداری نشان دادند تا مجبور شدند آنها را سرکار بگذارند . تا بستان رفت و پنبه جمع آوری شد ، و یا تیز موقع کشت چغندر رسید . باز دختران موقع و جبین و بختسار دست به اعتصاب زدند . کسی جرأت نداشت یک نفر از آنها را اخراج کند . همگی با هم دست میزدند و به نزاعی مکی فحش میدادند . اعتصابات و اعتراضاتی از این نوع همواره جریان دارد . یکروزه سرکارگر ، دختر ۱۰ ساله ای بنام ملوک را می بیند که بیکار نشسته است . سرکارگر میگوید : تو که نمیتوانی کار کنی برو خانه ات . دختر سر به گریه می افتد و التماس میکند که مرابرون نکن (ملوک دختر مرد کوریست که هشت سر عاقله دارد و با فروش ماست ، امرار معاش میکند . برادر ملوک سرباز است) . سرکارگر نمی پذیرد و او را بیرون میکند . دخترهای هم ده ملوک ، وقتی از این جریان باخبر

میشوند همگی دست از کار میکشند و با هم دست میزنند و فحش میدهند و همگی بخانه میروند. سرکارگر به التماس از آنها میخواهد که بسرکار برگردند ولی تا وقتی که مسواک را بکار نمی پذیرند، شروع بکار نمیکنند.

نمونه دیگر از اینگونه اعتراضات، از ده "جریه" است: در این ده، شرکت میخواه از بین متقاضیان کار - که بین ۳۰ تا ۴۰ نفر بودند -، بهترین شان را انتخاب کند؛ ولی چون برای تامین معاش خود، وسیله دیگری ندارند همگی از مزرعه بیرون آمده و بعنوان اعتراض، بخانه هایشان برمیگردند.

یکروز دیگر تیمسار دستور داده بود که چون کارگران تعدادشان زیاد است، از هر روستا، تعدادی انتخاب کرده و بقیه را به خانه هایشان بفرستید. رئیس قسمت، عصر موقع رفتن کارگرها به خانه هایشان، اسم آنها را که لازم داشته میخواند و بعد بقیه را می خواهد. اهالی "عنبریه" بی توجه به این انتخاب، فردا - حتی کسانی که قبلا کارگر نبودند - سر زمینها حاضر میشوند و بی توجه به رئیس، شروع بکار میکنند. رئیس قسمت هر چه تذکره میداد آنها را که نخوانده ام از زمینها بیرون بیایند، و لسی دخترها به حرف او اهمیتی نمیدهند. وقتی که رئیس تهدید میکند، همگی به او حمله میکنند - که سوار موتورسیکلتش میشود و با بفرار میکند و در جریان راه تیمسار - زارش میدهد. تیمسار چون قاطعیت کارگران را می بیند، بناچار می پذیرد که تمام اهالی سرکار باشند.

امسال با شرکت کشت و صنعت امریکا بود که پنبه می کاشت و هوای تابستان امسال باز گرمتر از سال بود. باز دخترچه ها و پسرچه ها بودند که در ضمن کار، از شدت گرما غش میکردند. یکروز، دختری بنام مریم، میان پنبه ها غش میکند. دخترهای کارگر در وفریاد برآه می اندازند. آبیاره کمشان می آید و مریم را بدوش گرفته و او را توی جوی آب می اندازد. دخترک بعد از مدت بی هوشی می آید و شروع میکند به گریستن. دخترچه های دیگر با او همنا شده و بصورت خود جنگ می اندازند. دختران کارگر میگفتند قربان آن وقتی که خود مان برای خود مان کشت میکردیم و حالا باید برای تو مان جان بکنیم و حاصل را دیگری ببرد.

قبلا آب یخ نمیدادند. باید توجه داشت که گرمای آن منطقه، بسیار شدید و طاقت فرساست و آب یخ، یکی از احتیاجات اولیه بشمار میرود. از این نظر، کارگران سرکارگر را میفرستند که جلوتیمسار را بگیرد و بگوید که: کارگران میگویند اگر برای ما یخ تهیه نشود، سرکار حاضر نمیشویم. تیمسار قبول میکند که از فردا برایشان یخ بفرستد. نمونه های فراوانی از مبارزات مردم این ناحیه - که همگی گویای خشم و نفرت آنها

به این شرکت خارجی و صاحب ایرانی آن (هاشم نراقی) است - رامیتوان از روی اتفاقات روزافزونی دریافت که در این منطقه بوقوع می پیوندد . یکروز هاشم نراقی با ماشینی کاد یلاک (که بین اهالی شایع است که ازخا مرضا پهلوی بمبلغ ۲۵۰ هزار تومان خریده) وزن جواشش، برای سرکنشی به مزارع آمده بود . زنان روستای عنبریه بسویش هجوم آوردند و بافحش او را مورد تهدید قرار دادند . نراقی، ابتدا آهسته میرفت ولی وقتی سیل زنان عصبانی و پرخاشجوراد ر مقابل خود دید، بالآخرین سرعت پابفرارگذاشت .

نمونه دیگر از کینه و نفرت اهالی نسبت به صاحب و کارکنان شرکت، بشرح زیر است : یکروز موقع پرداخت ستمزد به کارگران ، همه جمع بودند . از جمله مکی ، انصاری و یک یهودی که به او مهندس هارونی میگویند و از کارکنان شرکت است . کارگزاران خرد سال دور حاسب ارجع بودند . هارونی جلو آمد که بجه هارا کنار بندود مست به سینه پرسی بنام احمد فاضلی گذاشت و او را بعقب هل داد . احمد از این عمل او ناراحت شد و با مشت چنان بصورت هارونی زد که عینکش بزمین پرتاب شد . و احمد پابفرارگذاشت . چاپلوسها برای دستگیریش بدنبالش رویدند . احمد در همان حال رو، فریاد میکشید : اگر مرد است خودش بیاید مرا بگیرد ، تا به او بفهمانم اینجا کجاست .

اهالی ، کینه و نفرت خود را نسبت به شرکت ، بطور مستجمعی نیز بروز میدهند : یک روز مرد چیمجال احمد (سنجر) با سرآبیار که پشتیبان نراقی است در افتادند و چنان او را کتک زدند که روانه بیمارستان شد و بستری گردید .

یکروز جوانی بنام مرید که چند ماه بعد میبایست به سربازی میرفت ، برای اینکهدر این مدت بیکار نمانده و در ضمن خرج دوران سربازیش را در آورده باشد ، به شرکت مراجعه میکند . ولی هرباره او را به دلیل ، سربدی و مانند . تابالآخره عصبانی شده جلومهندس مسئول استخدا م را میگیرد و یکبار دیگر تقاضای خود را تکرار میکند . او باز امروز وفرد امیکند ، که مرید دیگر مهلتش نمیدهد و تا میخواند مهندس س را کتک میزند . با صدای داد و فریاد مهندس ، عده ای بککش می آیند و مهندس س را از زیر مشت و لگد مرید نجات میدهند . مهندس س به پاسگاه شکایت میرود و زاندر ارمها مرید را دستگیر میکنند و بعد از کتک ماضلی ، او را جریمه میکنند . پدمرید با قرض و قوله ، جریمه را می برد ازد .

تیساربه پاسگاه شوش سفارش کرده بود هرکس به پاسگاه از شرکت و مسئولین آن شکایت آورد ، او را فضلا کتک بزنند .

تضادها و عکس‌العملهای دیگر هفتان با شرکت: ایجاد دامداری مدرن بوسیله هاشم نراقی - و اینکه هفتان دامداری علت نداشتن محل چرا، مجبوره فروش دامهای خود شده اند -، تضاد شدید دیگری را بوجود آورده است که تجلّی خود را در عکس‌العملهای مختلف هفتان بروز میدهد. برخورد بین نگهبانان زارع و چوپانان همیشگی است. چند وقت پیش، یکی از چوپانان خادارخم، بایک نگهبان دعوا پیش میشود که چوپان پای نگهبان را می شکند. شکل دیگر از مبارزه هفتان دامدار، سعی در ضرر مالی رساندن به هاشم نراقی است. مثلا در دیدن گوسفند های او، یکی از شیوه هاست. اخیرا بیست راس از گوسفندان او کم شده است که گفته میشود کار نگهبان و چند روستائی دیگر بوده است.

تلقی هفتان از شرکت کشت و صنعت ایران و آمریکا

نکته قابل توجه در اینجا برخورد هفتان با زمینها و باغهای غصب شده توسط شرکت است که نشان میدهد هفتان چگونه با پوست و گوشت خود، غارت زمینها و اموالشان توسط شرکت را لمس میکنند و همچنان زمینها را از آن خود می شمیرند: در گذشتن، بچه های ده، رعایت باغبان را میکردند و بندرت وارد باغها میشدند ولی اکنون بچه های ده میگیرند باغ مال همه ماست، و شب روز، میوه های باغها را به غارت میبرند. و باغیانهای بیچاره نیز از ترس از دست دادن کار خود، یک لحظه آراضند و همه اش در باغ میگردند. یگروزه، و باغبان بهم میرسند، یکی میگوید از باغ توهم دردی میکنند؟ دیگری جواب میدهد: ای بابا، تو دم از بس در باغ میگردم. مثل مگس همواره از در و دیوار، صدای وزوزشان می آید. همیشه باید چوب بدست باشم. یکی از باغبانهای یگروزه جلوی یک روستائی را گرفته بود که بچه اش را منع کند تا داخل باغ نشود. آن روستائی چنین جواب داده بود: "ای آقا جون بسرو غم چه کسی را میخوری. این باغ که از خون ما بوجود آمده برخورد ما حرامست؟" از نمونه این برخورد در میان هفتان این نواحی زیاد دیده میشود: روزی عده ای از جوانان ده، در دوزخ جمع بودند. یکی از آنها میگفت، راستی نمیدانم که ایمن باغبان چرا اینقدر خودش را ناراحت میکند (باغبان چون مرد پیریست، اهل آن محل است، جوانان ده احتراش را دارند)، اگر من جای او بودم می گذاشتم تا همه میوه های آنرا بخورند و میگفتم که من زورم به بچه هانمیرسد. اخراج میگردند، بکنند. روزی ۶ تومان چيست که جوشش را بزنم. و اگر باغبان دیگری را بجایش استخدام میکردند، آنقدر از بيش میگردیم تا از این آبادی فرار کنند.

خلاصه، هر روز، جوانها بچه ها در حدود ۲۰ کیلوانا را باغها را میخورند و پیرتقالهای

سبزه‌های چینه‌دوزی‌باله میکنند . هر بار که بیابان می‌روند به خراب کردن و از بین بردن هر چه میوه است ، میبرد ازند .

برای روستائیان ، شهرک هم ساخته اند . چهار اتاق جفت هم با ۲ مستراح . و این وضع برای روستائیان ناگوار است که هر دو خانوار ، یک مستراح داشته باشند . ساختمان این شهرک ، از آجر و سیمان است با خیابان کنی (شنی) و با عمارت‌سی برای دبستان و بیمارستان . هر شهرکی متعلق به چند روستاست . هر اتاقی راه به قیمت ۴۰۰ تومان به روستائیان می‌فروشند . ولی هیچک از این روستائیان حاضر به زندگی در این شهرک‌ها نیستند و بیشتر ترجیح میدهند اتاق‌هایی در شوش ، دزفول و اندیشک اجاره کنند . روزی رئیس سازمان آب و برق که مسئول ساختمان و تحویل شهرک به روستائیان است ، بیک روستائی میگوید که ما برایتان شهرک ساخته ایم که از این خانه‌های کثیف نجات یابید . روستائی جواب میدهد : آقا جون ، حالا بگو که من در اتاق طلائی زندگی بکنم . وقتی که نان ندارم بخورم و شکم خالی است ، اتاق عالی بچه دردم میخورد . رئیس سازمان با جواب میدهد : آنکسی که زمین‌ها را از شما گرفته ، فکری هم بحال شما میکند . روستائی میگوید : تا آنکس نخواهد فکرس را بکند ، من مرده‌ام . مگر فکری بحال جسد م بکند .
و این تنها امید است که روستائیان میتوانند از دولت داشته باشند .

طرح " روستائی " (۱۹۷۱) ، اثر تیم
(Tim) ، کاریکاتورست فرانسوی ،
برندهٔ جایزهٔ بزرگ بین‌المللی نصر
الدین هوکا ، ترکیه ، ۱۹۷۵



حته و اشو: دوچهره مبارز دهقانی

حته و اشو، دوچهره مبارز دهقانی هستند که در حدود سالهای ۱۳۴۹-۱۳۴۷ در دره منطقه آشوبی میهنمان، خوزستان و آذربایجان، با جنگ و گریزهای خود، با حمله به پاسگاهها و بازیای در آوردن عده زیادی زندان، تا شیرمبئی برخلقهای منطقه برجای گذاشته اند. حته و اشو، قبل از اینکه افراد آگاه سیاسی و دارای ایدئولوژی مشخصی بوده و یقیناً در باشند که کارتشکیلاتی و سازماندهی منظمی باخط مشی و برنامه مشخص بنمایند، عناصری معمولی بوده اند که ابتدا ای کار آنها باصافه اموال مالکین و متنفذین محلی آغاز شد. ولی رفته رفته با اعمال شجاعانه خود و با مشخص کردن خط فاصل خود بین دهقانان فقیر و دشمن، چهره متمایزی پیدا کردند. آنها همواره منافع خلق را در نظر داشتند و عطفی برخلاف منافع آن انجام نمیدادند. برعکس، ضربات خود را متوجه دشمنان خلق مینمودند و بطور ملموس در صف دهقانان فقیر و در مقابل زندانها قرار داشتند.

حته و اشو، چهره های آشنای خلق هستند. چنین چهره هایی همیشه در دره افسانه های خلق درخشیده اند. افسانه هایی که منشاء آنها، زندگی و مبارزات خلق است، خواستها و امیدهای خلق در آنها تبلور مییابد.

افسانه ها معمولاً جوانمردی از بین اهالی فقیر را بنمایش می گذارند که شجاعانه با جنگ با دشمن میروند. این سیما، با دره ها و رنجهای خلق آشناست، چرا که از خود آنها مییابد و زبان آنها را نیز خوب می شناسد. او دلاوری است و فداکاریه خلق که در هیچ شرایطی با دشمن سازش نمی کند و عظیم ترین کینه و خشم در دل او جای دارد. او با این کینه خاموش نشدنی و آشتی ناپذیر، تا پای مرگ باستگران می جنگد. او شجاع و جسور و پر قدرت است و از هیبت او لرزه براند ام دشمن می افتد. این چهره در ضمن کسی است که میخواهد تمام آرزوها و خواستهای خلق را نیز برآورد. افسانه ها ریشه های واقعی دارند و خلق، قهرمان مورد پذیرش خود را از آمیزش چندین مبارز واقعی میسازد.

در اینجا، اشو و حته، دیگر افسانه نیستند، ولی دارای خصالی نزدیک بایک چهره های افسانه ای خلق میباشند. آنها زندگی مبارزاتی خود را از همسین افسانه ها الهام گرفته بودند و از این رو، خیلی زود، در بین خلق جا افتادند. اشو

— دقیق ترین که ارشد مامدی —، که در بین اهالی باین اسم خوانده میشد، در هقانی از اهالی غرب آذربایجان یعنی حوالی خوی و مهاباد و شاهپور میشاد که مدتها با نبرد های شجاعانه خویش، ژاندارمهای منطقه را از مقابله با خود عاجز نموده و وحشتی بر دل رژیم افکند بود. دشمن برای دستگیری او از راههای مختلف اقدام نموده بود، ولی هیچگاه به هدف خود نرسید. اشو نیز، اگرچه ناگهان، برای نشان دادن ضعف دشمن در مقابل اراده خلق، درست فردای روزی که ژاندارمها تمام راهات را باخاطر بید کردن اومی گشتند، به پاسگاه حمله نمود. ولی از موفقیت اشو در این بود که از حمایت دهقانان فقیر منطقه برخوردار بود. نه حمله های ناگهانی ژاندارمها به راهات، نه جنگ رود رود با آنها و نه توسل جستن دشمن به حیل های مختلف (برای اوی پیغام فرستادن، دعوت به سازش کردن و غیره)، هرگز نتوانست آسیبی به او برساند و او را به تسلیم وادارد. رژیم از تاثیر نبرد های او بر خلق منطقه هراسناک بود و ژاندارمها را در دستگیری او عاجز می یافت، برای دستگیری چریکهای دولتی استخدام نمود. دشمن فکر میکرد که چون این افراد محلی هستند، راههای کوهستان را می شناسند و بازبان و آداب و سنن دهقانان آشنائی دارند، خواهند توانست به آسانی اشو را پیدا نموده و بدست دشمنان بیاورند. ولی چریکهای دولتی یاد دقیق ترین که عناصر ضد چریک نیز کاری از پیش نبردند. در این مورد، واقعه ای را نقل میکنند که در اینجا قابل ذکر است: یکروز اشو در هنگام عبور از یک کوهستان به دو شخص برخورد میکند و دشمن صحبت با آنها را می یابد که ضد چریک هستند و بدنبال اومی گردند. اشو به آنها می گوید:

مگر اشو به شما و دهقانان فقیر چه بدی کرده است که قصد کشتن او را دارید؟
آن مزدوران صریحاً جواب میدهند که:

با این موضوع کاری نداریم و اگر بتوانیم او را دستگیر کنیم، هر کدام صاحب مقصد ار زیادی پول خواهیم شد.

اشو سعی میکند که با صحبت، آنها را به عمل نادرست شان واقف سازد و ضمن برشمردن فقر و بدبختی مردم، چهره دشمن را به آنها بشناساند. ولی گوش آنها به حرفهای اشو شنو نبود و تنها در فکر بدست آوردن پول و زندگی راحت خویش بودند و غیر از این، به هیچ مسئله دیگری توجه نداشتند. در اینحال، اشو تصمیم میگیرد به بهانه ای از آنها جدا شده و راه دیگری برای مقصد خود انتخاب نماید تا بعد از بیرون مسیری، زود تر از آن دو نفر بر سر راه آنان واقع شود. اشو، پس از خد اخافظی از آنها، راه دوم را طی مینماید و بر سر راه آن دو مزدور، خود را پشت سنگی مخفی میکند.

وقتیکه آن دو نفر به آنجا میرسند ، ناگهان به آنها حمله کرده یکی از آنان را میکشد و لسی در مورد نفر دوم ، فقط به بریدن دو گوش او اکتفا میکند و به او میگوید :

من همان آشوبی هستم که شهابد نبالش بودید . برو به اربابانت بگو که با این کارها نمیتوانند مراد ستگیر نمایند . اگر بار دیگر ، چنین اقدامی دست بزنید ، انتقام شدیدی تری در انتظار شماست .

این واقعه ، هراس بیشتری در دل دشمن افکند ، و خلق نیز جسارت و بی باکی او را ستود . اشو علی رغم پیگرد شدیدی در دشمن ، همیشه در شهرود ، آزادانه می گشت و بی آنکه کسی بتواند او را بشناسد . در این مورد ، خلق داستانهای زیادی نقل میکند ، از جمله اینکه : چطور بیک فرد شجاع و بسیار باگذشت و دست و دل بازی برخورد اند و مورد محبت و مهربانی او واقع گردیدند و بعد متوجه شده اند که او اشو بود است .

اشو برای دشمن برآستی کسی بود که همه جاهت و هیچ جان نیست . او به تاکتیکهای مختلفی توسل می جست و اعمال او ، قدرت کدائی دشمن را در ذهن خلق منطقه درهم می شکست . یکبار ، وقتیکه ژاندارمری نقشه جدیدی برای دستگیری او کشید ، بنسود ، به یک سلمانی واقع در نزد یک محل پاسگاه مراجعه مینماید و بعد از اصلاح سراز سلمانی می خواهد که نامه ای را از طرف او به پاسگاه برساند . سلمانی خواسته او را انجام میدهد . اشو در این نامه با لحن مسخره آمیزی نوشته بود :

آقایان روسای ژاندارمری ، اینقدر به قدرت نیروهای نظامی و توپ و تفنگ خود ننازید . شما در مقابل اراده ما ، هیچ کاری نمیتوانید بکنید . من اشو ، دشمن خونی شما هستم و همین چند لحظه قبل ، پیش سلمانی همسایه پاسگاه شما دانتیم سرم را اصلاح میکردم . در حالیکه میدانستم که شما دریدرید نبال من می گردید و نقشه قتل مرا کشیده اید .

مردم در باره این واقعه ، ضمن تمسخر ژاندارمری چنین نقل میکنند : در فاصله ای که سلمانی نامه را به ژاندارمری میبرد ، اشو یکمقدار پول در گنج سلمانی گذاشته و می رود . بعد ها ، دشمن سلمانی را - با اینکه نمیدانست که فرد نامه دهنده اشو است - مورد اذیت و آزار زیادی قرار داد ، ولی این موضوع تنها توانست در منشی عوامل رژیم راه رجه بیشتری به خلق اثبات کند .

اشو به کشورهای مرزی یعنی ترکیه و عراق نیز رفت و آمد میکرد . در آن نواحی مردم را می بینند که اغلب به علت تنگدستی و بیکاری ، قاچاق فروشی میکنند . ولی در آنجا زمینداران بزرگی نیز وجود دارد که با باند های مخصوص بخود ، به قاچاق تریاک

مشغول میباشند. بخصوص یکی از زمینداران بزرگ، که اکثر زمینها و باغهای ده را در
تصاحب خود دارد، با ساخت و یاخت و دادن رشوه به ژاندارمری محل، آزادانه همه
قاچاق میبرد از. یکبار اشو، لباس ژاندارم را بتن میبندد و راه را بر عوامل آن زمیندار
می بندد و تمام پولهایشان را ضبط میکند. زمیندار که از جریان اطلاع پیدا میکند
— بخیاال اینکه مصادره پولهای او واقعا توسط يك ژاندارم صورت گرفته —، به پاسگاه
ژاندارمری شکایت میبرد که یکی از ماموران فضول شما، راه را بر افراد ما بسته است
و با اینکه افراد من، جواز شمارانشان را داده و اضافه کرده اند که رئیس ژاندارمری از
جریان اطلاع دارد، با اینحال، آن ژاندارم جسور اعتنائی نکرد و تمام پولها را غصب
کرده است. زمیندار مذکور درخواست کرد که آن ژاندارم فضول شدیدا مورد مجازات
قرار گیرد. ولی بزودی می بردند که مصادره کننده پولها کسی جز اشو نبود که این
بار، به چهره يك ژاندارم به آنها ضربه زده است.

دشمن بخوبی می برد و بود که خود با هیچ تلاش مذبحخانه ای قادر به دستگیری اشو
نیست و بدون فریب دهقانان، به هدف خود نخواهد رسید. و بالاخره نیز از همین
طریق به مراد خود رسید: اشو، در سال ۱۳۴۹ بر اثر خیانتهای عمومیش، از پشت سر
هدف تیر قرار می گیرد و کشته میشود.

اشو، در طول مبارزات خود، ضعف رژیم را، با آنهمه نیرو و تجهیزات و وسایل تکنیکی،
در مقابل اراده خلق، که بیدار و بیخبر از اشو حمایت مینمودند، نشان داد. در واقع،
حمایت دهقانان از اشو — که او را در کنار خود قدرتی در مقابل رژیم میدیدند، و وفاداری
و شجاعت و تسلیم ناپذیری خود او که در عمل برایشان روشن شده بود —، بزرگترین
عامل پایداری اشو بشمار میرفت. بطوریکه یکبار، بعد از يك حمله اشو به پاسگاه
ژاندارمری، رئیس پاسگاه، ضمن يك سخنرانی برای افراد خود، به ضعف نیروهای
خود در مقابل خلق اعتراف نمود و چنین گفته بود:

خودمان هستیم و بیگانه در بین ما نیست، واقعیت اینست که روستائیان اشورا دست
میدارند و سخت از او حمایت میکنند، والا با اینهمه نیروی که ما برای دستگیری شما
کرده ایم — اگر حمایت روستائیان وجود نمیداشت —، مگر اشو میتوانست از چنگ ما
در برود؟ آخرا که نمیتواند ما را به ترکیه و عراق بگریزد. او را اینجا، در یکی از همین
دهاتی بسر میبرد که ما آنها را برای پیدا کردن اشو، زیر و رو کرده ایم.

حته، چهره مبارز دگرگشت نظیر اشو، که البته به علت طول مدت مبارزه و کسرت
عملیات نظامی اش بر علیه دشمن و محبوبیتش در بین اهالی منطقه، چهره ای شناخته

شده تر از شوم می باشد .

شرح زندگی کودکی و نوجوانی حته ، در ده خود ، بیانگر فقر و بدبختی فراوانیست که در هقانان زحمتکش ما دست بگیریان آن هستند . خانه آنها در وسط روسستای چیچالی - دهی در نزدیکی شهرشوش - واقع بود . کلبه ای در پهنه ده ، بدون در و دیوار . پدرش پیر بود . آنها و برادر بودند که به پسران جلوش معروفیت داشتند . زندگیشان از راه پرورش گاو میش و یا فروش شیر و ماست آنها می گذشت . چند تاشی گاو میش داشتند که اکثرا حته از صبح تا شام در میان جویها و دشتها آنها را می چرانند ، عصر خسته و کوفته به خانه میرسید و در دوشیدن گاو میشها به پدرش کمک میکرد .

مادرش پیر و فرسوده ، اش ، شیر را روی تپاله گاو میش ها می جوشاند . مردم ده عموما فقیر و تهیدست بودند و اکثرا را می نداشتند . تعداد کسانی که گاو یا گاو میش داشتند معدود بود . از این نظر ، مردم وقتی که از خوردن نان و چای شیرین دلزده میشدند شبها کاسه ای را به خانه جلوش می بردند و میگفتند : این کاسه را بر ابرامان ماست بگیر . صبح روز بعد ، هر کس بد نبال کاسه خود میرفت و در مقابل یک کاسه بزرگ ماست ، آرد و قند و چای و یا - کسانی که رنگ پول را دیده بودند - یک سکه پنج ریالی به آنها میداد .

این زندگی محقر آنها سالها ادامه داشت . حته ، از اوان جوانی ، مهربان و چابک بود و مردم انگلی و جوانمردی او را همه بصورت ضرب المثل نقل میکردند ، او در زنبور نمیتوانست در مقابل هفتربایستد . این زندگی یکنواخت او در چیچالی بود : صبحها پس از برخاستن از خواب ، در دوشیدن گاو میش ها به پدرش کمک میکرد ، بعد تکه نانی را تنوی در شمال می بست و با چوبدستی روی شانه آویزان میکرد و به صحرا میرفت ، عصر با تنوی خسته به خانه بر میگشت و به پدرش کمک میکرد .

در چیچالی ، حادثه ای ناگوار برایش رخ داد که از فقر و لذت زندگیشان سرچشمه میگرفت . پائیز بود ، حته مثل هر روز ، پس از برخاستن از خواب ، باید رو برادرش باگاو میش ها سرگرم بودند و هر یک ، کار مخصوص بخود را انجام میداد . مادرش در کلبه نشسته بود و داشت شیرها را می جوشاند . گاو میشی که در آن حوالی بود خود را به دیوار کپرانها زد که یکدفعه کپر فرو ریخت و مادر حته در زیر آوار ماند . حته و پدرش با تلاشش فراوان ، مادر را از زیر آوار آوردند ولی دیگر مرده بود .

تعجب آور بود ، دیوار کلبه که $1/5$ متر بیشتر ارتفاع نداشت و روی کپرانها را جزمقداری آشفال و روپه گلی نازک چیز دیگری پوشانده نبود ، مرگ مادر را سبب شد . این حادثه برای حته و برادرش سخت ناگوار بود . آنها دشمن را می شناختند و میدانستند

که مسبب اینهمه فقروید بختی شان کیست، ولی اگر آنروز نتوانستند که خشم خود را درون قالب الفاظ بیان کنند، ولی آنرا در وجود شان بخوبی حس میکردند. جای تعجب نیست چنین کلبه هائی که با ابتدائی ترین وسایل ساخته میشوند، با شاخ زدن گاو میش از جا کنده شوند؛ و در اینحال بسیار روشن است که زلزله و عوامل طبیعی دیگر نتوانند بسهولت باعث مرگ هزاران نفرویرانی چنین کلبه هائی گردند. آنوقت رژیم سفاک و مزدور محمد رضا شاه، کشتاروی خانمانی و دریدری هزاران نفر از هم مینهبان مارا که هر بار بعد از یک تکان کوچک زلزله بوجود می آید، بیشرمانه ناشی از عطر کردن عوامل طبیعی می شمارد.

حته مجبور بود که با گاو میش هایش به صحرا برود، چون در غیر اینصورت، گاو میش ها شیر نمیدادند و آنها هم گرسنه میماندند. حته در صحرا برای گاو میشها آواز میخواند و روحیه خوبی داشت. اوسخت مخالف گریه کردن بود و تا آنزمان اصلا در هیچ مرثیه و هیچ عزائی نگریسته بود. حالا هم بخاطر پیدایش و بخاطر مادری که آنهمه زجزوز رحمت کشیده بود و عاقبت در زیر آوار جان داده بود، نمیخواست گریه کند. می گفت: من دوست ندارم گریه کنم، زیرا آدم با گریستن فکر میکند که دیگر مشکلش برطرف نشده است.

بعد از این واقعه بود که دیگر نتوانستند در چیچالی ماندگار شوند و مجبور شدند بد هکده اجداد شان یعنی ده د بات پیش خواهر شان برگردند تا اوضاع خوراک و کلبه شان برسد. در اینجا هم کار حته رفتن به صحرا بود بهمراه گاو میش ها، و در اینجا هم بازار فروش شیر و ماست، زندگی محقرو یکنواخت خود را می گذراندند. تا اینکه پدر شان هم مرد. زندگی برایشان سخت تر شده بود، د ائمه در گرسنگی و بیگاری بسر میبردند. بچه کاری میبایست روی می آوردند؟ آنموقع، سال ۱۳۴۱ بود و مردم نواحی بحلست فقر شدیدی که در چاران بودند، برای بدست آوردن نان و نمردن از گرسنگی، بدزدی می برداختند. و زندگی غالب مردم آن ناحیه، از این راه میگذشت. حته دیگر از این زندگی فلاکت بار خسته شده بود. برادرش را با گاو میش ها به صحرا میفرستاد و خود هم شبها از اینطرف و آنطرف چیزی پیدا میکرد. ولی این نوع زندگی دریری نتائید، و بحلست را بر او بدون خصوصیات مثبت فراوان، راهش بزودی از دیگران متمایز شد. او فراری گردید و به بیشه ها و باطلاقهای خوزستان پناه برد. دیگر طرف او فقط مالکین، کدخداها و دیگر متنفذین محل بودند، و بطور مرتب بازاند ارمهای جنگید. او یک یاشی شده بود. هریاضی برای اینکه بتواند دوام بیشتری بیاورد، به اسلحه و پول زیاد نیاز

دارد . حته به باج گرفتن از مالکین دهات پرداخت . هرروز واقعه ای داغ ترازوز
 قبل را بوجود می آورد . شبها به دهکده هامیرفت و یکفراباعنوان قاصد می فرستاد تا
 بغلان ارباب بگوید که باید فلان مقدار پول بفرستد . و ارباب هم بدون چانه زدن آن
 مقدار را می فرستاد . حته پس از مدتی ، یک مسلسل ۶۰ تیرخزید . او دیگر فرمانروای
 بیشه های خوزستان بود ؛ و با این وجود ، مردم از او بسیار راضی بودند ، چرا که به
 مردم زورنی گفت و حاضر نمیشد به کمترین چیزی که متعلق بمردم بود دست درازی
 کند . تنها مالکان و کدخدایان بودند که ستمگرانه اموال مردم را غارت میکردند .
 مردم در مقابل زور و ستم مالکان و کدخدایان ، حته را می دیدند . او با اعمال خود و
 با دست و پنجه نرم کردن با بزرگان و کدخدایان ، سخت جای گرفته بود . حته
 بسیار شجاع و بی باک بود و توانسته بود بسیاری از بزرگان و اربابان را در نبرد های مختلف
 از پای در آورد . ولی همیشه میگفت : من در تمام عمرم حتی یک سرباز را نکشتم
 و معتقد بودم که سربازها در صف دشمن نیستند ، چه خود شاهد بودم که سربازان اکثرا
 فرزند ان روستائیان زحمتکش اند که بدون خواست خود ، لباس دولت را ب تن کردند .
 حته در نبرد با بزرگان همیشه پیروز بود و اینها را دیگر جرات رود روشی با او را داشتند
 و پاسگاه شوش ، فقط برای حفظ ظاهر ، هرروز گزارش کار خود را به ژاندارمری در فول
 میداد که : امروز چند نفر ، حته را در فلان جا دیده اند . و بدنیال آن بدروغ اضافه
 میکرد : تا فلان بیشه او را تعقیب کرده و با شلیک چند گلوله ، حته و یارانش را تارومار
 کرده ایم . اما حقیقت این است که آنها جرات تعقیب حته را نداشته اند . حته
 مسلسلی داشت که آنرا هرگز از خود دور نمیگذاشت . علاوه بر این ، دارای یک هفت تیر نیز
 بود . مردم می گفتند : زنده باد مسلسل ، برادر حته . در آن منطقه بعلت گرامی
 داشتن اسلحه ، طبق سنن خود به اسلحه ، برادر میگویند . مثلا طبق اعتقادات شان
 هر کس خواب اسلحه ببیند ، برایش برادری متولد میشود .

از جنگهای مهم حته با بزرگان ارمها ، یکی جنگی بود که در جنوب شوش روی داد . جریان
 آن از زبان یکی از بزرگان ارمهایی که در آن نبرد شرکت داشته است ، نقل میشود :
 موقع ظهر بود که به پاسگاه شوش خبر دادند که حته شترهای یکی از مالکان بزرگ را برده
 و از او پول میخواهد . پاسگاه شوش ، ده دوازده ژاندارم را با دوسه جیب و چند ماشین
 روسی مسلح کرده و آماده تعقیب حته میکند . به کدخدایان میگویند فقط کافیست که بما
 بگویند که آنها کجا هستند ، تا همین الان شترهایتان را از آنها بازستانیم . کدخدا
 و همراهانش ، سیرد رهپوش گرفته شده بوسیله حته را نشان میدهند . این مسیر

جاده ای خاکی بود که بیک دست وسیع منتهی میشد. ماشین ها که با سرعت زیاد حرکت میکردند، از دور، حته و شترها را دیدند. حته میخواست شترها را بمنسوان گروگان به پیشه ببرد تا وقتی که شیخ پول را آورد، شترها را پس بگیرد. ولی وقتی که از دور، ماشینهای ارتشی را می بیند، خود را آماده نبرد میکند. ژاند ارمها در دوسه کیلومتری حته و دوستانش از ماشین پیاده میشوند و در اینوقت حته به یارانش میگوید: آنها ژاند ارمها هستند، زود باید برویم و جلوشان را بگیریم، سزای شان مردن است. ویکترته بطرف ژاند ارمها حمله میکنند. پس از شلیک چند گلوله، ژاند ارمها ماشینها را رها میکنند و با فرار میگردانند. حته و رفقاییش به ماشینها میرسند و پس از ورود از گردن ماشین ها در همانجا باقی میمانند. ژاند ارمها آنقدر در ور میروشند که فقط از دور سایه هیگل آنها را میتوان دید. در این نبرد، چند ژاند ارم زخمی میشوند و ژانسد ارم دیگری بنام گلمرادی کشته میشود. این شخص یکی از بیشرم ترین ژاند ارمها بود.

سالی که روستائیان چیچالی بخاطر اعتراض به ظلم اربابان و از برداخت مال الاجار خود سر باز زد، بودند، به روستا آمده و چندین روستائی را برای زهر چشم گرفتن از بقیه، در ملا عام بباد کتک گرفته و آنها را - که به نان شب خود محتاج بودند - وادار کرده بود که مال الاجاره خود را به مالکین ببرد ازند. وقتی که آنشب گلمرادی به کتک زدن روستائیان پرداخته بود، آنها بسیار خشمگین بودند ولی قدرت مقابله را در خود نمی دیدند. آنها در آنشب به حته می اندیشیدند. بهمین دلیل بود که پس از کشته شدن ژاند ارم گلمرادی، مردم روستای چیچالی بسیار خوشحال شده بودند و جریان را با آب و تاب برای هم تعریف میکردند. ژاند ارمی که در این نبرد با حته شرکت داشته، تعریف میکند:

ما آنروز تا عصر در آنجا ماندیم. از یکطرف گرسنگی و تشنگی ما فشار آورد، بود، از طرف دیگر نمیتوانستیم به پاسگاه برگردیم. با حسرت به ماشینها - که از دور، چون شبحی بنظر میرسیدند -، می نگریم. یکی از همراهان حته، شترها را میچراند. آفتاب داشت غروب میکرد که آنها شتر را برداشتند و رفتند. در اینوقت، ما با ترس و ولرز به ماشینها نزدیک شدیم، جسد گلمرادی را در ماشین گذاشتیم و زخمیان را جمع کردیم که به بیمارستان برسانیم. در گزارش خود به پاسگاه نوشتیم نظر باینکه تعداد آنها در حدود ۱۰۰ نفر بود، ما بعلت قلت نفقات نتوانستیم کاری از پیش ببریم. و در حالیکه بخوبی میدانستیم که تعداد نفقات حته به ده نفر هم نمیرسید.

حته و دوستانش، شترها را به پیشه می برند و شیخ یعنی مالک و، پس از برداخت

پول ، شترهاراپس میگردد . حته برای شیخ پیغام میفرستد : این خیال خامی بود که بازورزند ارما بتوانی شترهارا از ما بازستانی .

یکی دیگر از نبرد های مهم حته در سال ۱۳۴۸ در بالای پل نادری در منطقه کوهستانی رودخانه کرخه اتفاق افتاد . در این نبرد ، عده زیادی ژاندارم و افرادی که توسط مالک محل اجیر شده بودند ، شرکت داشتند . دوهلیکوپتر نظامی نیز مورد استفاده ژاندارمها قرار داشت . با اینحال ، در اولین زد و خوردی که بین آنها و افراد حته — که ۶ نفر بیشتر نبود — در گرفت ، رئیس ژاندارمری بشدت زخمی شد و افراد دیگری ، زخمی و کشته شدند . ولی به حته و یارانش آسیبی وارد نیامد .

پس از این نبرد ، ژاندارمری با پیگیری شدید تری اقدام به دستگیری حته کرد ، و از این نظر ، چند شبانه روز ، هلیکوپتر نظامی ، در ریشه های اطراف رودخانه کرخه بد نهال حته می گشت ، ولی نتوانستند در پائی از او بید کنند . دهقانان فقیر منطقه ، دوست حته بودند ، بدین جهت در همان وقتیکه ژاندارمری با فعالیتش شدید برای پید کردن حته تلاش میکرد ، او با خیال راحت در خانه یکی از همین روستائیان فقیر بسر میبرد .

از فعالیتهای دیگر حته باید از حملات او به شرکت های سرمایه داری نام برد . حته علاوه بر ضربه زدن به مالکین و شیوخ دهات ، بخش دیگری از فعالیت های خود را ب حمله به شرکت های سرمایه داری اختصاص داده بود . یکی از نمونه های فعالیت او در این زمینه ، تهدید شرکت سهامی کاغذ پارس میباشد که در سال ۱۳۴۹ ، ده هزار تومان از آن باج گرفت .

حته علاوه بر درگیری های مداوم با ژاندارمها ، غالباً به پاسگاه ژاندارمری هم حمله میکرد . مثلاً یکبار فروری از اقوام حته بعنوان چریک در پاسگاه شوش استخدام میشود ، کار او در واقع جاسوسی از دهقانان برای پاسگاه بود . حته پس از اطلاع از این جریان ، در هنگام روز و او را بقتل میرساند و جسدش را توی خیابان شهر شوش می اندازد و سپس پاد و ستانش ، پاسگاه شوش را مورد حمله قرار میدهد و آنرا به گلوله می بندد .

آوازه بی باکی حته آنچنان در منطقه پخش شده بود و مردم باچنان تحسینی از شجاعت حته صحبت میکردند که ژاندارمها همیشه از نظر روانی در مقابل او خلع سلاح بودند ، و بسیار از او می ترسیدند . بدینجهت ، این بار نیز در موقع حمله ناگهانی حته به پاسگاه شوش ، افراد پاسگاه در رهرا بسته و هیچکدام حتی جرات فریاد کشیدن را هم نداشته اند . جای گلوله های حته تا سال ۱۳۵۲ برد رود یوار پاسگاه باقی بود ،

و مردم آنرا همیشه بیکدیگر نشان میدادند و حمایت از حته صحبت میکردند. در این سال بود که آنرا تعمیر کردند.

از کارها و عملیات دیگر حته، یکی مربوط به شروع کار و یعنی زمانی میباشد که بطور پنهانی در بیشه زارهای خوزستان میزیست. در آنوقت، بین قبیله ای که او در آن میزیست و یک قبیله دیگر، نزاعی در گرفته بود و در رابطه با این نزاع، عده ای متواری شدند. دستگاه دولتی با صد ورا اعلامیه ای از آنها - و نیز از حته - خواست که خود را معرفی کنند. تمام افراد بغیر از حته، خود را معرفی کردند و هر کدام پس از محاکمه بزندان محکوم شدند. مدتی از این واقعه گذشت و رایندت، نام و آوازه حته تمام منطقه را فراگرفت، و از طرف مردم پذیرش زیادی نسبت به او نشان داده میشود. بدینجهت، مقامات دولتی بطور جدی در صد و دستگیری او برآمدند و برای پیش پیغام فرستادند در صورتیکه خود را تسلیم نکند، افراد قبیله اش را همچنان در زندان نگه خواهند داشت. حته، بنا به خصال مثبت خود حاضر نبود که آن افراد بخاطر او در زندان بسر برند، بدینجهت با وساطت رئیس ایل - که با و قبول داده بود اگر خود را تسلیم کند، آن افراد از زندان آزاد خواهند شد -، خود را به مقامات دولتی معرفی نمود و بعد از محاکمه در دادگاه به حبس ابد محکوم شد. ناگفته نگذاریم که البته آن افراد نیز از زندان آزاد نشدند. حته از این حیله کثیف، در آغاز، بسیار خشنکین شد، ولی بعداً در فکراین برآمد که راه موثرتری در پیش بگیرد و نقشه فرار خود را طرح کند. بالاخره یکروز موفق گردید که نقشه خود را عملی کرد و از زندان فرار کرد. روز اول بعد از فرار او در مجرای فاضل آبی بسربرد و روز بعد از آنجا خارج شده و به خانه دهقانی پناه برد.

بعد از این واقعه بود که او شدیدا نفرت رژیم را در دل گرفت و مصمم شد که تا آخر عمر علیه رژیم فعالیت نماید. البته لازم به تذکر است که حته دارای خط مشی مشخص و یا هدف سیاسی نبود و اعمال او علیه زاندها و سایر عناصر رژیم جنبه انتقام جویانه داشت، نه جنبه سیاسی. فقط در اواخر عمرش دارای یک دید سیاسی گردیده بود. در تمام مدتی که حته علیه عوامل رژیم فعالیت میکرد، رژیم نیز برای دستگیری او فعالیت شدیدی داشت و به طرق مختلف توسل می جست. ولی بعلمت شجاعت و زیرکی حته و البته بخصوص حمایت بی دریغ دهقانان از او، رژیم به هدف خود نرسید. از جمله اقداماتی که عوامل رژیم علیه او نمود، بودند - ولسی حته توانسته بود نقشه آنها را نقش بر آب سازد -، از این قرار است: یکبار عده ای از افراد

ساواکی محل، از جمله شخصی بنام سرهنگ کشاورز، طرحی برای دستگیری اوستریزند .
 باین ترتیب که به حته پیغام میفرستند که حامل پیامی از دربار برای او هستند . به حته
 خبر میدهند در صورتیکه دست از فعالیتهاش بردارد، از طرف دربار با صلاح بخشید
 شده و در هر جای منطقه که بخواهد زمینی به او داده خواهد شد که بکارزراعت ببرد از
 و برای دادن ترتیب اینکار - سرهنگ کشاورز و همراهاش - از او میخواهند که بطور
 مستقیم با آنها تماس بگیرد . حته که هیچوقت چنین دعوتهایی را قبول نمیگرد و از طرف
 دیگر حدس نمیزد که این کار دومی برای دستگیری او باشد، تصمیم میگیرد که با طسوح
 نقشه ای به پیش آنها برود . از این روی، با عده ای از دوستان خود به مدرسه ای که
 سرهنگ کشاورز و دیگران در آنجا منتظرش بودند، میرود . ولی اوقلا با رفتایش قرار
 میگردد که در موقعیکه من کلمه بفرومائید را گفتم شما شروع به تیراندازی بکنید . با این
 قرار، آنها وارد مدرسه میشوند ولی در آنجا حته خیلی زود متوجه میشود که تمام افراد مسلح
 و آماده اند و خود سرهنگ کشاورز را نیز مسلح مینماید . فرصت را دیگر از دست نداده و با
 او ای کلمه بفرومائید، خود و رفتایش شروع به تیراندازی میکنند و آن افراد مزدور ساواکی
 را از پای در میآوردند .

بالاخره حته در او اواخر سال ۹۴ کشته میشود ولی علل و چگونگی کشته شدن او معلوم
 نیست . بنا به گفته های عده ای از اهالی منطقه، او در اثر خیانت یکی از دوستان خود
 که به موقعیت او رشک میبرد، کشته شده است .

در هر حال خاطره بی باکی ها و جسارت های حته و نیز محبت و دوستی بسیار او نسبت به
 دهقانان فقیر و زحمتکش در پیش اهالی منطقه هنوز زنده و بسیار با ارزش است . خلق این
 منطقه، حته را یک قهرمان ملی خود میسرود و شدیدا او را مورد ستایش خود قرار میدهند .
 و اکنون حته درست مانند یک قهرمان افسانه ای برای آنها درآمده است . محبوبیت
 حته در بین اهالی شاید از این موضوع آشکار گردد : هم اکنون در روستاهای آن منطقه،
 اغلب دهقانان نام بچه های خود را حته میگردد . با توجه به اینکه حته یک اسم
 عربی است و در آن منطقه هنوز تعصبات ایلی و ملی وجود دارد، این موضوع بسیار
 اهمیت است که دهقانان - چه عرب و چه بختیاری - بیکسان حته را دوست میدارند
 و بچه های خود را بیاورد او اسم گذاری میکنند . حتی با وجود اینکه ماورین آمارگیری، که
 متوجه موضوع شده اند و دیگر اسم حته را در شناسنامه اطفال آنها نمی نویسند، ولی
 دهقانان بی توجه باین موضوع، همچنان بچه های مورد نظر خود را حته میخوانند .

درباره توپاماروها* (۵)

A PROPOS DES TUPAMAROS

نوشته :

Regis Debray رئیس دبره

ترجمه :

بهرام سی



★ تیترونوشته دبره ، درباره توپاماروها ست که ما اشتباهات در شماره ۲ عصر
عمل ، درباره اروگوئه نوشته بودیم و این اشتباه در هر شماره تکرار میشود .

نوشته دیره ، درباره توپا ماروها ، همانطوریکه در شماره ۲ عصرعل توضیح داده ایم ،
در جلد دوم کتاب " نقد اسلحه " - تحت عنوان " آزمایشات آتش " - ، انتشار یافت .
" آزمایشات آتش " ، حاوی سه مطلب است بشرح زیر :

۱- و نزویلا

۲- درباره توپا ماروها

۳- گواتمالا (با همکاری ریگاردو رامیرز Ricardo Ramirez نویسنده
اتر درخشان نامه هائی از جبهه گواتمالا ، انتشارات ماسپرو ، پاریس ، ۱۹۷۰) .
ما مطلب دوم از جلد دوم کتاب " نقد اسلحه " را در طی ه شماره عصرعل انتشار داده ایم
که آخرین قسمت آن در این شماره تحت عنوان " حزب یافوکو " ، منتشر میشود .
" درباره توپا ماروها " - علی رغم نثر سنگین و گاهی اوقات ثقیل ، مطالب در سطح بالا و نکات
قابل تعمق خود - ، به حق مورد توجه علاقمندان به مسائل تئوریک مبارزه مسلحانه ، بویژه
رفقای داخل قرار گرفته است . ما از این نظره ضمن اینکه خوشحالی خود را پنهان نمیکنیم ،
تصمیم گرفته ایم که آنرا بصورت کتاب جداگانه ، در انتشارات عصرعل قریبا منتشر کنیم .
در اینجا فهرست مطالب " درباره توپا ماروها " را متذکر میشویم :

مقدمه عصرعل : استراتژی یا تاکتیک ؟

پیشگفتار نویسنده

بخش یکم . وقایع (سپتامبر ۱۹۷۱ - سپتامبر ۱۹۷۲) : سال تعیین
کننده)

الف - فعالتهای نزدیک بهم (سپتامبر ۱۹۷۱ - مارس ۱۹۷۲)

*** آتش بس انتخاباتی

*** برنامه تاتو

*** انتخابات نوامبر : راد یوگرافی از یک اندام غیرعادی اجتماعی

***** " برنامه ۱۹۷۲ "

ب - دست زدن به عمل ، واژ دست دادن ابتکار عمل

*** ۱۴ آوریل : حیطة قدرت " اسکار رون مرگ "

*** نقایص جشن و زره

*** فهرست و جمع بندی يك شکست

بخش دوم . مسائل

*** " کلمات ، تقسیم میکنند عمل ، متحد میکند "

*** کدام ایدئولوژی ؟ کدام خط مشی سیاسی

*** " Partido O Foco ? "

نتیجه گیری

PARTIDO O FOCO ? (۱)

جدلهای بدون موضوعی وجود دارد که هیچگاه پایان نمی پذیرند؛ اتهاماتی که چیزی جز Quip-roquos (۲) نیستند ولی سالهای سال، جان سختی نشان میدهند. انتقاد از توپاماروها در اینکه یک دستگاه نظامی گرا و ضد حزب هستند را باید بحساب این منابع معمولی پرمطراقی گذاشت که هر چند وقت یکبار، بعنوان یک اکتشاف تئوریک، به صورتتان پرتاب می کنند. این سعی در بدنام کردن ام.ال.ان، فی نفسه چیزی دیگری جز گفت و شنود گرهانیمت که از حدود ده سال قبل به اینطرف، طرفه اران و بیجیویان "فوکو" را در مقابل هم قرار داده است. فکر وجود یک "الترناتیو" بین "فوکو" و "حزب" و یا اینکه "فوکسیم" و فکری بدیع و استثنائی در طرح ساختمان حزب است که بالاخره، بر اثر عادت یا زلزله شدن، در فرهنگ افکار پذیرفته شده مبارز متوسط راه یافته است.

بدون اینکه خیال ریشه کن کردن این "اندیشه / عکس العمل عصبی" - که نوعا، مانند هر عکس العمل عصبی مقید، ریشه کن کردن نمیباشد - را در سر برورانیم، معدنک، برای اینکه نشان بدیم که پای استدلال از همان آغاز لنگ است، لازمست که چیزها را درست سرجای خود قرار دهیم و از مقدمه البراهین صحیح، حرکت کنیم. بشیوه کلی - اگر کلمات، مفهومی داشته باشند - "فوکسیم"، در حقیقت، جز منزله انتخاب یک نوع روش برای ساختمان حزب، بشکل دیگری عنوان نشده است؛ یا اینکه: تأییدی برای، که در بعضی از شرایط تاریخی ویژه، یک پیشاهنگ نظامی میتواند - در جریان یک جنگ چریکی - دراز مدت - یک پیشاهنگ سیاسی را بوجود آورد. این ابداع به معنای انکار ضرورت اساسی، جانشین ناپذیر و مطلق حزب - یا واحدی از پیشاهنگ پرولتاریا - نیست؛ چیزی که در پایان - برای استهزا - وریشند، "فوکسیم" خوانده شد، در آغاز، از برخورد یک واقعه و یک تزه، یک بررسی و یک ارزیابی تولد یافته بود: قبل از هر چیزی، یک تأییدیه، تأییدیه ای بر افلاس یافتن - در یک مقدار از کشورها - پیشاهنگان واقعی سیاسی، مارکسیست لنینیست (تفاوت واقعه، تجربی)؛ بعداً، یک اراده، اراده به مهارت ورزیدن - بدون تاخیر، از طریق سریع ترین راهها - به ایجاد چنان پیشاهنگانی (تفاوت ارزش، تئوریک). اما ام.ال.ان، هیچگاه در فکراین نیفتاده است که نقش رهبری کند و حزب سیاسی را تابع گانگن نظامی کند؛ و اگر همواره در جاری شدن در وصف "فوکستی" اگراه نشان داده است، بدین خاطر است که آن لقب وریشند آمیز (یعنی فوکسیم ۴۰)، سرانجام، کاربردانجا کننده بود که در شعور همگانی، ببنشی صرفاً نظامی از مبارزه سیاسی ایجاد گردد. ام.ال.ان، کاملاً برعکس، از همان آغاز کار، خود را یک جنبش سیاسی / نظامی، و کمی بعد، یک حزب در حال تشکیل، معرفی کرد. از همان وقتها، در سی سؤال از یک توپامارو (۳)، چنین میخواندیم:

"هر دستگاه مسلح باید، در یک لحظه از پروسه انقلابی، جزئی از یک دستگاه سیاسی شود مای

راتشکیل دهد و در صورتیکه دستگاهی از این نوع وجود نداشته باشد، باید در خلق آن سهیم شود. این حرف بدان معنا نیست که (آن دستگاه مصلح) - نظریه درونمای کنونی احزاب چپ - ملزم باشد که در یکی از گروه‌های سیاسی موجود ثبت نام کند و یا گروه جدیدی را ملزم کند. این بصورت جاودانه در آوردن موزائیک و یا جز' دیگری به آن اضافه کردن خواهد بود. باید با فکر محدودی از حزب که مد روز است، مبارزه کرد - با این فکر که حزب را باید یک اداره مرکزی، تشکیل جلسات، یک روزنامه، موضعگیری در مورد همه چیز که در گرد آید اوست، عوض می‌گیرد. باید با این د نهاله روی در زمینه حزب مبارزه کرد که مبتنی بر انتظار کشیدن است تا کلیه احزاب چپ دیگر - در مقابل یورشهای زبانی -، را ساخود و امتحال کنند و اعضای آن (احزاب منحل شده)، و بطور کلی تمام خلق، به این حزب طحق شوند. این چیز است که از شصت سال پیش به اینطرف، در اروپا مود عمل بوده، و نتایجش را امروز می‌بینیم ..."

بدینگونه، ام. ال. ان نیز با صحه گذاری برای این افلاس و ورشکستگی به ثبت رسید و بر واقعیت طسی - در محدود و چیز که میبایست علیتاش در آن جای گیرد -، براه افتاد. و اگر بکنوع بینش بوروکراتیک از حزب را بدور می‌ریخت - که بنظرش وقایع، بی خاصیت بودنش را به اثبات رسانیده بود -، از همان آغاز - از وقتیکه یک گروه کوچک و با کارآئی محدود، پیش نبود -، در فکر این بود که بصورت یک حزب در آید. بدینگونه، بدعت گذاری میزده ام. ال. ان، در هنگام تولدش، نه در جستجوی این باصطلاح نفی حزب بود - همانطوریکه هزار باره تکراری ان انتقال آن اد امه میدهند -، نه در خصیصه انحصار نظامی یا "توطئه گرانه" اش؛ بلکه در انتخاب یک نوع شیوه یا یک نوع خط سیر بود برای رسیدن باینکه، در پیرا زود، یک حزب را بنهاند. برخلاف بعضی از سازمانهای چپکی ارزانتین نظیر ارتش انقلابی خلق (E.R.P) که خط سیرشان آنها را از حزب به ارتش کشانده و شمره یک حزب سیاسی میباشند که قبلا بریاشد ماست (نظیر حزب انقلابی کار که در سال ۱۹۶۳ تولد یافت، و هفت سال بعد، در هنگام پنجمین کنگره اش در سال ۱۹۷۰، ERP بوجود آمد)؛ توپا مارواها، جهت مخالف را در پیش گرفتند: از ارتش به حزب.

یک Chronologie (نظم وقایع تاریخی)، هیچگاه معصوم نیست. یک قاعده توالسی و توارث و علی رغم خود، در زمان، یک نشانه آید تلوژیک، یک تسبک کار، یک جهت گیری غیر واضح را بدوش می‌کشد. گام روشن است که از ارتش به حزب رفتن (حتی در صورتیکه بد رستی - همان کاری که ام. ال. ان کرد -، این دور از هم مشخص و مجزا کنیم)، یعنی بطور خود بخودی، ناخود آگاهانه و حتی گاهی اوقات، بر ضد و علی رغم مقاصد صریح خود، بر تری دادن کار نظامی برکسار سیاسی است، به یک دید "علیاتی"، بیش از سیاست توسعه سازمانی ارج نهادن است، یعنی میترایت را بر آید تلوژی حق تقدم دادن است. و اگر بدینگونه نبود، چطور یک آمود یو پرز (۴) میتوانست زمانی آنچنان طولانی، احترام رفتایش را جلب کند و مقامی در هیات رهبری بچنگ آورد؟ یک اشتباه حساب از این نوع، چک بانکی خط سیر میمونه شده بوسیله ام. ال. ان را بدون محل

جلوه داده است؛ ولی هرچیزبهایی دارد و خط سیر ارتش / حزب نیز بها خود را دارد که امروزه حتی ERP در حال کشف کردن آنست. شکوه سردادن بی فایده است: هیچ راه انقلابی وجود ندارد که بدون درد سر باشد و ترجیح دادن یک راه بیک راه دیگر، بمعنای انتخاب کردن یک مقدار خطر حوادث است بجای یک مقدار خطر حوادث دیگر. توپا ماروها، در واقع، چاره دیگری نداشته اند: قاطع و مصمم — همانطوریکه در تاریخچه نقل کرده مشاهده کرده ایم —، برای رسیدن به هدف خود، تنهاراهی را در پیش گرفته اند که شرایط ملی آنها در اختیارشان میگذشت. ام.ال.ان، گویانکه در رتوری و در محتوای منطقی اش، یک جنبش "سیاسی - نظامی" بوده، بر اثر تکامل تاریخی اش، یک جنبش "نظامی - سیاسی" نیز مییابد. و نظم وقایع تاریخی (Chrono-logic) گاهی اوقات منطق خود را تحمیل میکند که منطق انسانها همواره با آن آشنائی ندارد. آیا توپا ماروها مرتکب اشتباه شده اند از اینکه کار را با "دستگاه نظامی" شروع کرده اند تا بعداً "بمراغ" دستگاه سیاسی "بروند؟ کسی بعد از بنیانگذاری اش، در حوالی پایان ۱۹۶۵، بنظر میرسد که ام.ال.ان، در همان مرحله جنبش، اولین مباحثات جدی خود را پشت سر گذاشته که در آنها، التصاق بهم پیوستگی اش به محک آزمایش گذاشته شد و در همین حال، خط منسی و سازماندهی اش از صافی گذشت. در آن موقع، چند صد — از جانب کسانی که بتازگی به جنبش ملحق شده بودند — بلند شد که جنبش نیروهایش را برای خلق یک حزب — بمفهوم سنتی واردت و کس کله — متمرکز کند و بعد از آن، به مبارزه مسلحانه بپردازد؛ این گروه اعتقاد داشت که قبل از هر چیزی باید به ساختن کادرها، به مشخص کردن موازین سازماندهی، به آبدیده کردن ابزارهای تبلیغاتی پرداخت و پس از آن، به عملیات نظامی دست یازید. در برخورد های درونی مواضع، آن گروه نتوانست حرف خود را بکسی بنشانند و از جنبش کنارت رفت؛ ام.ال.ان در دست کسانی باقی ماند که در عین ارجحیت دادن به پراتیک مسلحانه، چنین قضاوت میکردند که دوتلاش سیاسی و نظامی بهم پیوسته و مکل همند. شناسنامه ام.ال.ان، شاید بدینال همان مباحثات صادر گردید و بطور قطعی، به تولد توپا ماروها صحه گذاشته شد. تاریخ به آنها حق داده است: دلیسلسر اشتباه نکرد نشان، موفقیتها نیست که در طول هفت سال پس از آن، نصیب شان شده است.

ولی محق بودن در تاریخ، یعنی — نسبت به تحولات یک موقعیت مشخص، در رابطه بایک مرحله از پروسه — بطور موقتی محق بودن. فقط عالمان حکمت ماورا الطبیعه، در بکار بردن "محتوم" و "مواضع برگشت ناپذیر" محقند. مارکسیست لنینیستها از نمونه برجسته مردان انتقالی — از سرمایه داری به سوسیالیسم، گذاری (بطوریکه همه جا، کم و بیش، متوجه آن شده اند) که نه آتی است و نه تلخیص شدند — بشمار میروند؛ و انقلابیون، در میان مارکسیستها، بطور مضاعف مردان انتقالی اند، زیرا کسانی که در فتح قدرت سیاسی سهم میروشوند، (باز بطوریکه میدانیم)، همواره کسانی نیستند که در مرحله انتقال اقتصادی، بهتر سهم میگردند. بنا بر این، معتقدان به دیالکتیک ماتریالیستی — برخلاف پیروان آئین آیدیه ایستی —، چیزی جز حقیقت های گذرا برای دفاع کردن ندارند.

چگونه، در آن آغاز، زنجیر سیاسی / نظامی ام. ال. ان. ساخته شده است؟ به حلقه علییات نظامی، حلقه های دیگر - مانند حلقه "کارها"، حلقه "سازمان سیاسی"، حلقه "تسمه های نقل و انتقال بین حزب و توده ها"، حلقه "تالیفات توده ای" -، بد نبال هم جوش داده و میشد. اما چگونه همین زنجیر سیاسی / نظامی، در یک مرحله عالی پیرویه، در سال ۱۹۲۲، پاره میشد؟ بنحوی اعتراض ناپذیر: از حلقه "تعریف" (Definition) آید فولوژیک و "التصاق و بهم پیوستگی سیاسی". چیزی که در پیروز، مقاوم ترین حلقه بود، امروز، سست تر از همه بنظر میرسد. هر چیزی، حامل عکس خویش است. مسلط و ازگون میشود و به تحت تسلط درمی آید، چیزی که پیش از اینها تکیه گاه عمده بود (امور نظامی)، به نمای ثانوی و مشتقی از همان مسئله، مبدل میگردد. در پیروز، مسئله حزب بر مسئله علییات نظامی تکیه داشت (و به آن وابسته بود). امروزه همه چیز چنان سپری میشود که گوئی مسئله موفقیت نظامی بر مسئله درونی حزب متکی (و به آن وابسته) است. ارجحیت و - در همین حال - پیرویه انقلابی، جا بجا میشوند.

خلاصه کنیم: توپا ماروها، قابل حیات بودن یک خط سیر ارشادان داده اند. پس، درست است که بوسیله "ارتش" میتوان به "حزب" رسید؛ یا اینکه، با توسعه نمای نظامی مبارزه انقلابی، به توسعه نمای سیاسی دست یافت. اندیشه مرکزی فوکسیم - فراغت یافته از چشم فریبی درخشش خود، پوست کنده شده از "پرستیژ" های سطحی کم و بیش اسطوره مانند خود -، در تحلیل نهائی، عبارت بود از همین تزی که بر اساس آن، لجام گسیختگی نظم و قایع تاریخی (Chronologi- que) از این نوع، با نظم مشابهی از ارجحیت ها، در باره ای از شرایط از نظر تاریخی معین، نه جنون آمیز است و نه امکان ناپذیر. ولی ام. ال. ان، چنان خوب این تزی را بنمایش گذاشته است که موردی برای بازگشت مجدد به آن وجود ندارد. قال قضیه کنده شده، زیرا که قضیه حل شده است. موضوع ته کشیده است، میتوان موضوع را تغییر داد، زیرا که در همان عبارات، دیگر قابل طرح نمیشاند.

میکویند که فوکسیم، دوره خود را طی کرده است. شاید. ولی در نحوه ترک صحنه وجود دارد: بدلیل اینکه وظیفه خود را انجام داده و دیگر هیچ کاری در آنجا نداریم؛ یا بدلیل اینکه در اجرای وظیفه خود شکست خورد و معلوم شده که برای بهبود گرفتن نقش خود لیاقت نداشته ایم. در اینجا، فرض اول، خوب و پسندیده است. انگار ناپذیر است که در بسیاری از کشورهای امریکای لاتین، بینش با اصطلاح "فوکسمتی" در حال انحلال است؛ بدلیل اینکه سازمانهای مسلحی که آنرا ترویج میکردند، در عمل - بهنگام طرح مسئله حزب؛ یاد رقبولاندن اقدام گاندید انوری خود - به توده ها، برای یک نقش رهبری و تجسم بخشی (Representatif) -، شکست خوردند. ولی در مورد توپا ماروها، بنظر میرسد که "فوکسیم"، دیگر در فهرست مسائل روز قرار نداشته باشد؛ زیرا که خود را نسبت به همه آنچه در فهرست مسائل روز قرار داشت تبرئه کرده است. امتحان موجود نیز "پودینسک (۵)" - همانطوریکه انگلس علاقه داشت تکرار کند -، اینست که خورد میشود. بتعبیر دیگر: بهترین حرمتی که به یک خوردنی میتوان قائل شد

اینست که با تحلیل بردنش، آنرا از بین برد. امتحان چهار عمل اصلی (ریاضی) فوکسیم، عبارت است از نابودی فوکسیم. "Sic transit gloria mundi" (۶).

در جریان سال ۱۹۷۱، در نوشته وید شو، در میان محافل دانشگاهی و روشنفکری، مناظره ای بین "Poquistas" و "Partidistas" - بین معتقدان به "کانون نظامی" و معتقدان به "حزب" -، علم شد. اولی‌ها، دفاع میکردند و یا خیال میکردند که از مواضع ام.ال.ان دفاع میکنند؛ دومی‌ها، مورد حمله قرار میدادند و یا خیال میکردند که مواضع ام.ال.ان را مورد حمله قرار میدهند. بنظر اینها، توپا ماروها با قائل نشدن ارجحیت به ایجاد حزب، خود را از توده‌ها مجزا و منفک میکنند و با پیش از موعد داخل کردن مبارزان طبیعی خود به زندگی مخفی، ته کشیده شدند. جبهه‌های توده‌ای را مسبب میشوند. ام.ال.ان، بنوبت، آن هر دو موضعگیری را رد کرد و متذکر شد که بعنوان یک سازمان بنحوانحلال ناپذیری سیاسی / نظامی، خود را متعهد یا معترف در هیچیک از آن دو موضع، احساس نمی‌کند. در متنی - مورخ اوت ۱۹۷۱ -، تحت عنوان حزب یا فوکو برهان قاطع زوحدین (Dilemme) ساختگی (۷) که در آن ایام دست به دست می‌گشت، خصیصهٔ مکتوبی مبارزهٔ مسلحانه و کارتود ه ای - با اشاره از یکطرف، به خصیصهٔ سیاسی عملیات چریکی از طرف دیگر، به خصیصهٔ الزام مخفی کارتود ه ای در شرایط گونی کشور، - بوضوح نمایانده شده بود. از آن تاریخ بعد، در مقولهٔ متمایز - عملیات سیاسی و عملیات مسلحانه - را علم و عنوان کردن، یعنی به صوفی‌گری متوسل شدن:

" نمیتوان مقوله ای را که به سازمان مربوط میشود و مقوله دیگری را که به یک شیوهٔ مبارزه یا عملیات مربوط میشود، در مقابل هم قرار داد. حزب، یک سازمان سیاسی است و "فوکو"ی مسلح، یک شیوهٔ مبارزه میباشد. یک حزب میتواند یک کانون مسلح را برپا دارد - همان کاری را که ملاحزب کونیست چین کرد -، بی آنکه احدی از خود بپرسد که مسئله بر سر یک کانون است یا یک حزب. آنچه به کانون مسلح مربوط میشود باید گفت که این کانون، یا بوسیلهٔ یک حزب ریشه می‌دواند و یا از یک سازمان سیاسی - که در تدارک یک حزب است - زائیده میشود. در مورد اخیر، حزب، در جریان مبارزهٔ مسلحانه، یاد ریاپای آن، خلق میگردد. این ضدیت تصنعی بین حزب و "فوکو"ی مسلح، از طریق تبلیغات و ارتباط رجوع توده سنتی، بعد و فور مستری شده است. ولی یک بینش اشتباه آمیز از حزب در همینجاست، و درست احزابی را که بعنوان نمونه ارائه میدهند - بلشویکها و چینی‌ها -، مبارزهٔ مسلحانه را دنبال کرده اند بی اینکه خاصیت حزب بودن خود را از دست داده باشند (و اینکار را بطور زیرزمینی انجام داده اند). مضافاً اینکه جنگ چریکی، علاوه بر تبلیغ مسلحانه، تبلیغ و مبارزات توده ای سنتی را نیز متحقق میکند. وقتی قضا یا قروقاطی میشود - در حالتی که این قروقاطی کردن، از حسن نیت ناشی شود - که یک ارجحیت و یک نظم ترتیب وقایع - که هر واحد چریکی برای خود معین میدارد -، وجود داشته باشد. قبل از هر چیز، ما عملیات مسلحانه را - بعنوان شیوه ای برای تعیین هویت کردن خود بمثابة یک جنبش انقلابی، و بعنوان

يك گواهی نامه رونوشت برابر اصل به خود ارائه دادن - انجام میدهم؛ و فقط بعد از این است که به تبلیغات و عملیات توده ای روی کنیم. قبل از هر چیزی، خلق کردن شرایط پذیرش و فایده تبلیغات؛ و بعد از آن، تبلیغات. قبل از هر چیزی، جلب کردن اعتماد توده ها؛ و بعد از آن، دست زدن به سازماندهی توده ها.

در سی سؤال از یک توپامارو، و تئیکه می گفتیم " مبارزه مسلحانه، آگاهی و سازمان انقلابی را خلق میکند"، بروی حقیقتی انگشت می گذاشتیم که امروز بر احدی پوشیده نیست و کسی نمیتواند بر آن شک کند. این فکر را با مثالی - که با واقعیت (کنسور) مایبگانه است (۸) -، متجلی میسازیم: تا همین چند وقت پیش، اگر اعلامیه ای با امضا "E.R.P. بیک کارگر ارژانتینی" داده میشد، آنرا نخوانده و مجاله میکرد، زیرا که مشتق از اسپه و آرم ها در مغز شما تلمبار شده بود. با اینحال، امروز - پس از عملیاتی نظیر عملیاتی که متعاقب آن، دستساز کارگران سردخانه ها بالا رفت و غیره -، بدون تردید، هر اعلامیه آن سازمان را با اوسع مورد مطالعه قرار خواهد داد. و دلیلش اینست که آن نوشته از طرف سازمانی می آید که ثابت کرده در صد در صد بر یاد داشتن يك دستگاہ مسلح است برای درگیر شدن با قدرت بورژوازی. قبل از هر چیزی، يك کارخاموش و صبورانه ساختن يك دستگاہ مسلح، بود، عملیات مسلحانه وجود دارد؛ و فقط پس از اینهاست که نوبت تبلیغات و عملیات توده ای فرامیرسد. خرد و گیران بر این استراتژی، کاری جز این نمی کنند که این اولین مراحل کارخاموشانه را فتنه شمرده تا ما را مورد سرزنش قرار دهند که: کار توده ای نمی کنیم؛ ولی همین اینها، در آخرین مرحله، باید چیزی نام و نشان، در هر گوشه کوچکی، برخوردار میکنند، بی آنکه بدانند از کجا سر رآورد و است، زیرا که این "چیز" رانه در میتینگهای عمومی دیده بودند و نه در حوض مطالعه ادبیات شان.

بد بهیست که هر جنبش یا حزبی که بخواهد بطور جدی به مبارزه مسلحانه بپردازد، باید به پاره ای از قوانین زیرزمینی در کار توده ای، گردن نهید. فی المثل، اگر یکی از احزاب چپ کونی بخواهد به يك دستگاہ مسلح فعال تبدیل شود، با مشکلاتی جدی مواجه خواهد گردید. این حزب، مسئولان معروف و شناخته شده ای دارد، میتینگهای را سازمان داده است، عکسهای بمنظور انتشار تهیه شده است، همه کس مبارزان سند یکسانی و کاندیداهای انتخاباتی آثامی شناسد و غیره. اگر این سازمان سیاسی، يك عملیات مسلحانه را علم کند و امضا، خود را بپای آن بگذارد، همه از زندان سر در خواهند آورد: رهبران، مبارزان، شرکت کنندگان در میتینگها و سند یکالیست ها.

و با اینهمه، اگر چه شیوه های دیگری دست بکار شویم، سازمان زیرزمینی میتواند با سازمان توده ای منافات نداشته باشد (۰۰۰). این کاریست و شوارتره ولی با عمق بیشتر. برای پخش تراکتها، نباید بهتر باشد که کارخانه ای را اشغال کنیم. برای سازمان دادن افراد، باید از تشکیل مجمع عمومی، از صد و بیست و نه روز میانه پاره ای از مواضع در مطهراتی و دهن پرکن،

از همان کردن نقش يك مبارز، اجتناب ورزید. تسه های نقل و انتقالی حزب / خلسه،
 کثرتی و چشمگیر، ولی محکمتر خواهند بود. این تسه ها خواهند توانست در تمام ساعات
 روز، حتی در بدترین لحظات سرکوب، کار کنند. حزبی که بدینگونه، برای شرایط زیرزمینی
 سازمان یافته باشد، برای رسیدن به اهداف خود، مقید بر این نیست که از طرف حکومت،
 قانونی یا غیرقانونی شناخته شود. و خلق اسلحه بدست، تنها تضمین برای انقلاب - ورسیدن
 به هدفهای آن - بشمار میرود. هیچ بره ای با بایع کردن، از چنگ کشتار رهایی نخواهد
 یافت. (۷)

این ملاحظات و ملاحظات دیگری که بدنبال آن متن می آیند (تجزیه و تحلیلی که بره فصل کوتاه تقسیم
 شده و بر ۱۱ صفحه نایب شده - با همین قدرت در محتوی و صداقت خود مانی در نحوه بیان، که
 خاص اسناد توپا ماروهاست -، دنبال میشود)، یاوه گوئی ها یا مشغولیات فکری بشمار نمیروند.
 آن ملاحظات، وجود يك مسئله عمقی را اعلام میدارند که غیر ممکن است - همانطوریکه احزاب کمونیست
 ونزوئلا و کواتمالا میتوانند (در صورت آمادگی و داشتن صداقت م.) در باره آن شهادت بدهند -،
 بتوان به آن پشت کرد یا از آن احتراز نمود: مسئله دشواریهای گوناگونی که يك حزب و موکراتیک
 قانونی، بهنگام روی آوردن به مبارزه مخفی مسلحانه، با آنها برخورد میکند. چه سازمانهای
 محترمی، در این راه، قلمهای خود را بر زمین گذاشته اند. اما در مورد این " کار دشوار تر و لسی با
 عمق بیشتر " باید گفت که علی رغم عدم صراحت، کاملاً قابل توجیه خود، يك پراتیک سیاسی موثر اما منعکس
 میکند. و تئیکه، در سال ۱۹۷۲، سرکوب نظامی کشف کرد که کلیه منفذ های جامعه اروگوئه، با سرپ
 مذاج حضور یا تاثیر توپا ماروئی پر شده است؛ بحکم اجبار، پرده يك کم - از روی این کار شود مای
 مخفی -، کنار زد شد. سرویسهای اطلاعاتی رژیم، با بهت و حیرت، متوجه شدند که در تمام
 سطوح دولت - از رئیس کلانتری گرفته تا روحانی ترین ارگانهای قوه مجریه، ارتش، دادگستری و
 پارلمان، دستگاه آموزشی -، و در تمام سطوح جامعه - از سندی بکا های کارگری گرفته تا در " شک
 ناپذیرترین " محافل و مراکز -، يك توپا ماروئی فعال، یا يك عنصر همکاری کننده و یا يك سمپاتیوزان
 وجود داشته است. چیزی که تبلیغات پارس کنند - همراه با يك بینش پلیسی از تاریخ و که خاص
 هر دولت بورژوازی منحل است -، آنرا " رخنه گیری اخلا لگرا نه همه جا حاضر " نام میدهد، عبارتست
 از ثمره همان ریشه روانی صبورانه و خاموشانه ای گسترده بر سطح چند سال. و با اینحال، مسئله را
 باین گونه عنوان کردن و مواضع را - باین نحوی که در اینجا از آنها دفاع شده - بیان کردن، و بنوبه
 خود، چند سئوال جدی را مطرح میکند.

اکثریت ملاحظات عنوان شده در آن متن (۷)؛ که ماسطوری از آنرا در فوق نقل کرده ایم - چه در
 زمینه اشارات مربوط به موانع مادی که يك حزب بوروکراتیزه شده و قانون گرا، در هنگام پرداختن
 به مبارزه مسلحانه، با آنها برخورد میکند؛ و چه در زمینه اعتلا بخشیدن به نشانه های سیاسی -
 عملیات چریکی مستقیم -، در رابطه است با عملکرد تکنیکی سازمانها. امدی ترد بدنی گسد که در
 عالم واقع، و کاملاً بدینگونه است: در اینکه آن ملاحظات، خصیصه ای مشخص (Concret) و

رد نکردنی دارند. ولی میتوان از خود سؤال کرد مگر توضیح تعیین کننده (علل) آن خطاهای فاحش بیان موفقیت‌های تکنیکی در مبارزه علیه سرکوب، در تحلیل نهائی، بیرواز رنیامده است: در اینکه آن ملاحظاتی، در پایان امر، خصیصه ای صوری و نظری دارند، که بنوبه خود، بنظر می‌رسند که توسط این عیب به تجرید کشیده شدگی — که بحق، آنهم مورد انزجار مبارزان توپامار و قرار دارد — مورد تهدید قرار می‌گیرند. چرا؟ برای اینکه مضامین حزب یا "فوکو" — ولوانیکه یکی دیگر از راطرد کند — بنظر می‌رسد که چونان یک مقدار از جوهرهای وجود (Entites) یا فرمولهای سازماندهی — مستقل از وجود اجتماعی شان، دارای یک خود مختاری عجیب نسبت به پایگاه طبقاتی شان — مورد توجه قرار گرفته اند. گوئی که عوامل مهم تاریخ، خود پيشاهنگان — چه "سیاسی‌ها" و چه "سیاسی / نظامی‌ها" — می‌باشند؛ و نه طبقاتی که آن پيشاهنگان، مسئولیت معرفی یا دفاع از منافع شان را بر عهده گرفته اند. یا اینکه، گوئی که عنصر مشخص با سیستم سلطت یا سرکوب، در جستجوی یک رسم و نحوه سازماندهی است؛ و نه در توده های استثمار شوند و تحت ستم — چه سازمان یافته باشند و چه سازمان نیافته.

بلسان دیگری هیچ تردیدی وجود ندارد که ضد پیتو حزب / فوکوی نظامی، بیشتر بیانگر سلفه است تا تاریخ واقعی؛ ولی آید درست بدلیل اشاره شده در اینجا (در متنی که خلاصه آن در فوق نقل شده) بوسیله ام. ال. ان. است؟ راست است که یک برهان قاطع از وحدت یا ساختگی در آنجا وجود ندارد ولی نه بدلیل اینکه یک حزب میتواند یک کانون نظامی خلق کند و یک کانون نظامی میتواند یک حزب خلق کند: زیرا که برهان قاطع از وحدت واقعی، در تحلیل نهائی، عبارتست از آن (برهان قاطع از وحدت) ی که بورژوازی انحصار طلب و متحد بین امپریالیست، آتراه ضدیت با پرولتاریا و متحد بین او و امید دارد. باری، این مبارزه طبقاتی، در یک شکل منحصراً فریدی از بیان یا نبرد، منقضت ناپذیر می‌باشد. همانطوریکه بورژوازی، مبارزه طبقاتی خود را در سطوح متعدد — از برای دستگاها سرکوب گرانه اش (ارتش، پلیس، دادگستری)، دستگاها سیاسی اش (احزاب ستمی)، دستگاها ای دیولوژیکی اش (تعلیم و تربیت، مذهب، مطبوعات، تلویزیون و غیره) — دنبال میکند؛ پرولتاریا نیز باید در تمام سطوح — از سطح سندیکائی (که در باره ای از اوضاع و احوال میتواند بصورت سطحی تعیین کننده در آید) گرفته تا سطح ای دیولوژیکی (بین ای دیولوژی طبقاتی اش، مارکسیسم / لنینیسم) — بدفاع از خود برخاسته و به ضد حمله دست زند، و سطح نظامی یا سیاسی / نظامی نمیتواند بی‌نفسه — مستقل از تمام سطوح دیگر که هر روز، مبارزه طبقاتی در آنها درگیر میشود — مورد توجه قرار گیرد. ام. ال. ان. — چقدر بدلیل —، ضد پیتو حزب / فوکو واقع می‌زند؛ و لسی آیا ضدیتی را که جانشین آن می‌کند — (یعنی ضد پیتو) "سازمان سیاسی / سازمان سیاسی - نظامی" — بیشتر جا و مناسب است؟

"در تعقیب آنچه گفته شده، ما گمان می‌کنیم که سازمانهای چپ، به احزاب و فوکوها، به سازمانهای که موافق کار توده ای هستند و سازمانهایی که مخالف آن و تقسیم نمی‌شوند. اگر قضیه بر سر طبقه بندی کردن سازمانها بر اساس برنامه استرژیک شان باشد (و نه —

بر اساس دکترین شان ، هر چند که بر اساس این نیز میتوان طبقه بندی شان کرد ، میتوانیم آنها را به دو طبقه تقسیم کنیم :

- ۱) سازمانهایی که موافق مبارزه مسلحانه و کارتود ه ای هستند ؛
- ۲) سازمانهایی که فقط با عملیات توده ای (بگویی : کارتود ه ای) ، تشکیل حزب ، تراکم نیروها و غیره موافقت دارند .

البته این طبقه بندی ، فقط در این مرحله از زندگی کشور (مان) ، دارای اعتبار است ؛ فی المثل ، تعدادی از سازمانهایی که امروزه موافق راه مسالمت آمیز میباشند ، در برتر نمیتوانند موافقت خود را - خواه شرایط کشور تغییر کند ، خواه آن سازمانها بساختن - حزب توده ای (که برایشان بعنوان شرط قبلی برای قدم گذاشتن در راه انقلاب مسلحانه مطرح بود) توفیق یابند - با مبارزه مسلحانه اعلام دارند .

(همان متن (۷) ، فصل چهارم) .

مسئله شکل سازماندهی آیا میتواند برای یک طبقه بندی کردن ، عنصری باندازه کافی - دارای قوه تمیز - بشمارود ؟ آیا در نظر گرفتن مسئله سازماندهی ، بدون بهیچ کسیدن مسئله قاطعیت اجتماعی هر نحوه سازماندهی مورد عمل - فی المثل ، ساختمان طبقاتی ارگوئه - ، بمعنای عوضی گرفتن شکل با محتوی نیست ؟ آیا چگونه میتوان برنامه استراتژیکی راستل از خصیصه طبقاتی اش مورد توجه قرار داد ؟ محتوی اجتماعی یک سازمان سیاسی یا سیاسی / نظامی ، مستقیماً بروی نحوه سازماندهی اش انعکاس پیدا میکند و نمیتوان یکی را بدون توجه بد دیگری در نظر گرفت . در واقع هر طبقه ای نمیتواند هر طوری که دلش خواست خود را سازمان بدهد . یک عنصر انقلابی ، برخاسته از خرده بورژوازی روشنفکر ، ساده تر از یک کارگر ، میتواند کار خود را رها کرده ، با اسلحه و بارونه اش مخفی شود . زنش حرفه ای دارد با سطح آموزشش بعدیست که پس از " ناپدید شدن " شوهر ، بتواند شغل و حقوقی بدست آورد . در غیر اینصورت ، دوستان یا خانواده ای دارد که زن و فرزندانش را بتواند بدست آنها بسپارد ، بی آنکه با اینکار ، تعهد تحمل ناپذیری را بدوش شان گذاشته باشد ؛ یاد در صورت عدم هیچک از این امکانات ، خواهد توانست خانه یا اتومبیلش را بفروشد تا پولی برای خانواده اش باقی بگذارد که احتیاجات زندگی افراد آن تامین شود . خود او (آن عنصر انقلابی) نیز چنین احساسی راند ارد که یک گروه و تعلقاتی تکلیف آور اول کرده است ، در حالیکه این امر در مقابل یک جمع در یک کارخانه میتواند صدق پیدا کند . اما کارگر ؟ بدون شک ، که کارگر سرد خانه های بوتونس ایبرس یا کارگر متخصص کارخانه های اتومبیل سازی کورد ویا (ارژانتین ۴۰) ، بسا توجه و علاقه بیشتری اعلام میآورد (ارتش انقلابی خلق) را مطالعه خواهد کرد تا اعلامیه PCA (حزب کمونیست ارژانتین) را . ولی بعد ؟ چه نوع رابطه دیگری را خواهد توانست با ERP برقرار کند ؟ آیا چگونه خواهد توانست بشیوه ای پیگیر ، در یک ارتش مخفی ادغام شود ، بی اینکه کارش - این منبع منحصر بفرد درآمد خانواده اش - رها کند ؟ چگونه خواهد توانست فوری ترین درخواستهای اقتصاد پیش را - در کارخانه ، در کارگاهش - با تأمینش - منعی براینکه در

خارج بتواند " کاری انجام دهد " - ، تلفیق کند ؟ ERT ، چه سرسرای واقع بین در میان عملیات نظامی مخفی و زندگی روزانه اثر را به او عرضه میکند ؟ آیا امکان این را خواهد داشت که در داخل یک سند یکا مبارزه کند ، بی اینکه ازاله هاتامان انقلاب بیش چشم ببیند ، بی اینکه بطور منفعل زیر آتش برور کراسی مرکز CGT (سند یکای عمومی کارگران) " پرونیست " همیشه بگذارد ؟ اینها یک قهقرا از مسائل عملی است که هر پشاهنگ سیاسی / نظامی - هر پشاهنگی که باشد - ، باید جوابهای مدوح و قابل اجرا " در عمل - ترجمه شده به لسان سازماندهی و خط مشی سیاسی - ، برای آنها در اختیار داشته باشد . باری ، این مسائل - خارج از یک موضعگیری طبقاتی ، یک نام نویسی واقعی سازمان در جنبش کارگری - قابل حل نیستند . گرامسچی ، در اثر قبلا ذکر شده - یادداشتهای زندانی خود ، درباره مسئله سازماندهی نظامی " آردی تی (Arditi) " های فاشیست ، چنین مینویسد :

" خصیصه طبقاتی ، یک تفاوت اساسی را بهشت میرساند : طبقه ای که همه روز ، در ساعات معین کار میکند ، نمی تواند - مانند طبقه ای که دارای امکانات وسیع مالی است و وسیله هر یک از اعضا خود ، به یک کار معین وابسته نیست - پاره ای از سازمانهای پرورش دهنده و متخصص را بخود هدیه دهد . اینگونه سازمانها - که میتوانند بصورت حرفه ای درآیند - ، قادرند در هر ساعتی از شب یا روز ، ضرباتی ناگهانی و تعیین کننده وارد آورند . بنابراین - تاکتیک " آردی تی " هائی تواند برای پاره ای از طبقات ، همان اهمیت را داشته باشد که برای تعدادی دیگر دارد ؛ برای پاره ای از طبقات لازم است ، زیرا که با بطور خاص به آنها تعلق داشتن ، جنگ جنبشی و جنگ مانوری که - در حالت مبارزه سیاسی - ، میتوانست یک استعمال مفید و حتی لازم تاکتیکی از نوع " آردی تی " را پیش بینی کند . ولی باید یک کم ساده دل بود تا بروی مدل نظامی ، همینوتیزه شد ؛ و تنها سیاست است که امکان مانور و جنبش را خلق میکند . " (آثار منتخب ، ص ۲۶۳) .

ادغام امر نظامی و سیاسی - در نهاده امر سیاسی و یک ایدئولوژی پرولتری - ، قدر مسلم فرمولی سرزنش ناپذیر است . ولی این با مخلوط کردن یک پشاهنگ گرای سیاسی و یک پشاهنگ گرای نظامی نیست که از جنگ هر نوع پشاهنگ گرائی - یا اگر منظور خود را به لسان ارتدوکسی و فرانسوی بیان کنیم : از جنگ هر نوع " زاکوینیسم " - در توانیم رفت . آنچه برای تعریف کردن باقی میماند عبارتست از تمرکز مشخص - و بطور وجانه تعیین کننده - این پشاهنگ و یا یگانه اجتماعی اش . موضوع عملیات سیاسی کدام است ؟ اگر این " آنچه زیست که برای سازمان مناسب است " و آنرا حزب مینامند ، آیا می توان از وقوف بر این مسئله دوری جست : کی در سازمان ، سازمان داده میشود ، در کدام اهداف و بر اساس کدام منافع طبقاتی ؟ یا اگر این " آنچه زیست که برای شیوه مبارزه یا عملیات مناسب است " ، آیا میتوان از وقوف بر این مسئله دوری جست : کدام مأمور اجتماعی است که این شیوه عملیات را بکار می برد ، و در کدام اهداف و بر اساس کدام منافع طبقاتی ؟ شانه خالی کردن در جواب دادن به این مسئله ها - (مسئله هائی) خسارت ایجاد کند و تعیین کننده - ، این خطر شدید بوجود آورد که از یک موضع " نظامی گرا " ، " حزب گرا " یا حتی " سیاسی / نظامی " ، از تبدیل کردن یک صفت به موصوف

به دفاع برخیزیم. بدین معنا، از یک روش سازماندهی، موضوع عملیات سیاسی یا نظامی سازماندهی؛ چگونگی رایانات، معلول راه‌یافت، شکل راه‌محتوی عوضی بگیریم.

موصوف طبقه یا موجود اجتماعی است. صفت، نوع سازماندهی یا شکل عملیات می‌باشد. به تعبیر دیگر، نمی‌بینیم چگونه ممکنست بتوان مسئله طبعیت پشاهنگ را مورد توجه قرار داد، اگر قبل از هر چیز از خود نپرسیم: پشاهنگ چیست؟ واحد پیش‌رفته کدام لشکر یا ده نظام، کدام ارتش، یعنی کدام طبقه یا طبقه طبقاتی؟ به خود بگردیم، یعنی خود را در معرض آزمایش بردن یک حکم اساسی ماتریالیسم تاریخی قرار دادن است، باین معنا که: موجود اجتماعی، شکل آگاهی اجتماعی و بنابراین، سازماندهی سیاسی را معین میکند. و نه بالعکس. حزب سیاسی سنتی یا سازمان سیاسی/ نظامی، می‌تواند خود را به ماشینهای در حال کار تشبیه کند، ولی هیچ ماشینی نمی‌تواند بدون نیروی تعدیل‌کردن، کار کند. اینست قوه محرکه اجتماعی مبارزه طبقاتی است که به گویک جنبشها - بسوی انجام جنبش (سیاسی یا نظامی) - خوراک میدهد و نمی‌توان بدون داشتن پیشاپیش تئوری طبقاتی، یک تئوری سازماندهی - هر نوعی که باشد - در دست داشت. قدر مسلم، تدابیر بین طبقه و حزب، یا طبقه و سازمان سیاسی/ نظامی وجود ندارد؛ مسئله بر سر این نیست که از مسائل سازماندهی، ویژگی‌شان را حذف کنیم. ولی، این را تکرار کنیم که شکل سازماندهی انقلابی انتخاب شده هر چه باشد، (این شکل)، خارج از مناسباتش با طبقه یا با توده‌ها - از این اصطلاح توده‌ها - مجموع استثمار شدگان و محرومان، در یک لحظه معین از تکامل یک جامعه و در هر مرحله شخص از پروسه انقلابی را در نظر داریم -، فهم ناپذیر است.

باری، همین موقعیت از نظر اقتصادی شخص استثمار و دستگیری اجتماعی است که قبل از هر چیز باید حسابش را روشن کرد، زیرا که مسائل سازماندهی با آن مستقیماً سروکار دارند. این بصورت کارکنان درآوردن، نین است (با بیرون کشیدن چند عبارت از "چه باید کرد؟" از معنوی تاریخی نشان) که بخواهیم سازمان پشاهنگ را بیک ارتش انقلابی حرفه‌ای - دارای موازین عملکرد جهانشمول و غیرموقتی -، مورد قیاس قرار دهیم. عبت خواهد بود که بخواهیم یک انحرافی "راکین" را (با قرار دادن سازمان سانتالیزه بر فراز طبقه) بوسیله یک انحرافی "خود بخودی گرا" (با چشم پوشی از ضرورت سازماندهی، بسود یک جنبش طبقه غیر ارگانیک) تصحیح کنیم. دیالکتیک پروسه، کشش و قوسهای در اصطلاح مخالف و بطور بالقوه متضاد را مفروض می‌دارد: پشاهنگ و توده‌ها، حزب و طبقه - و هیچیک از این در اصطلاح، قابل چشم پوشی نمی‌باشد. این وابسته است به شرایط تاریخی شخص که تکیه عمد، گاهی بروی یکی، گاهی بروی دیگری گذاشته شود (لنین - در اوج جنگ داخلی علیه دخالت نظامی گرائی متحدین -، تکیه را بروی قطب "حزب"، "تمرکز Centralization) "، "انضباط"، "اعمال قدرت (autorité)" گذاشت؛ ولی در سال بعد، جای تکیه را بطرف قطب "توده‌ها"، "قدرت ابتکار پرولتری"، "مبارزه ضد بوروکراتیک" تغییر داد؛ فی‌النتیجه، کسی قبل از مرگش، به ایجاد "بازرسی کارگری و روستایی" - ارگان "انراپین" - مامور کنترل کردن تمامی دستگاه دولتی "انزالا" -، مبادرت ورزید.

درست است که تئوری سازماندهی در نزد مارکس وجود ندارد (درست است) که در نزد لنین وجود دارد. اما تئوری لنینیستی حزب، نه اناموقتی و نه باید اراست، به دین جهانگه وابسته است به اوضاع و احوال و روابط نیرو مابین طبقات. در آریزگوئه و پراتیک ام. ال. ان، امروزه به این منتهی شده است که ضرورت حزب یا نقش رهبری اعطاء شده به جنبش سیاسی را بخوش به نمایش بگذارد. مایه تاسف خواهد بود که ام. ال. ان. — بارسیدن به این نقطه — به یک طرح کلی ساخته و پدید آخته شده و وارد اتی، به طور سخت و سفتی سلسله مراتبی و سانترالیزه از حزب، متصل شود؛ بدین اینگه قبل از هر چیز، به ضروریات مشخص لحظه، مراجعه کرده باشد. با اینگه اساسی ترین تلاشهای سازماندهی خود را انحصاراً بر روی قطب حزب یا پیشاهنگ متمرکز کند؛ در حالیکه، قوه ابتکار رهبریتوری توده ای، به بنویب خود، به خوبی خواهد توانست در سالهای آینده، در ترکیب اشکال مبارزه سند یگانگی، بر سطحهای گار و تغییر جاد او، به مقامی برای خود کسب نماید. پس، آریزگوئه که توپا ماروها در ترکیب جنبه های مبارزه توده ای، حاضر باقی بمانند و همان زیرکی ای — که در عملیات سیاسی / نظامی خود بکار می بستند — را برای حفظ تعادل بین نیازهای انضباطی ارگانیک خود و کلیه قوای محرکه مطالباتی پایه، محفوظ نگه دارند.

توهمات و سرابهائی که میتوانند یک اعتماد مبالغه آمیز در زمینه خواص معجزات — یا دقیق ترینگه، در قابلیت های خود مختاری — عامل "سازماندهی" متولد کنند، به هیچوجه نیازی نیست که برای یافتن جای پایشان راه درود رازی برویم. "قدرت مضاعف"، "قدرت موازی" و "یا قدرت دیگر" اصطلاحاتی هستند که در سالهای ۲۱ / ۱۹۲۰ — برای مشخص کردن مناسبات مخالف و رقابت موجود در آن ایام بین سازمان ام. ال. ان و دستگاه دولتی روسی، بین واحد چریکی مخفی و حکومت بر سرکار — به وفور استعمال میشدند. هر چند که ام. ال. ان هرگز از آن، یک ادراک — و بالاتر اینگه یک معبود — نساخته، با اینحال، فکر قدرت مضاعف، به دفعات بسیار، توسط رهبران توپا ماروها بیان و عنوان شده است. در رپرتاژ لئوپولد و مادروگا (Leopoldo Madrugá) تحت عنوان "اوریانو" — کمی بعد از دستگیری هیات رهبری قدیمی، در مخفیگاه کوچیکه آمریکا — اظهار داشت:

"در این کشور، دوگانگی قدرت، بین قدرت سرکوب و قدرت توپا ماروها، وجود دارد."

در فکر ام. ال. ان، این دوگانگی قدرت، هر چه است مبتنی بر جای یا محکم کردن تد ریحی و مرتب واحد چریکی، که در سطوح متعدد در جریان می باید؛ قبل از همه، مورد سؤال قرار دادن عدالت بجزواتی، از طریق اداره کردن عملی یک عدالت توده ای — که به موازات یاد رقابت ارگانهای دولتی سرکوب، کار می کرد. "زند ان خلق" مربوط است به این مرحله — با الیگارک های زندانی اش، که با توجه به وخامت جرائم ارتکابی، به ماهها و گاهی اوقات، به سالها زندان محکوم میشدند — و به نشانه مادی وجود نوعی قدرت دوگانه. اما به نسبتی که بر شدت مبارزه افزود، میشد و نیروهای مسلح خود را بعنوان دشمنان عدو، به نمایش می گذاشتند، به همان نسبت، زندان خلق، نفع و اعتبارش را از دست میداد. در این مرحله، آنچه میبایست مورد سؤال قرار داده شود، دیگر علاوه بر شخصه

جمهوری فاشیستی مخصوص به دستگاوه قضائی دولت نبود، بلکه علامت مشخصه حاکمیت مخصوص به نیروها مسلح — یعنی کنترل قلمرو — کشور بود. از همینجاست، در مرحله دوم، تصویب برنامه تاتو (۱۱) چون پله ای بالاتر در تائید "قدرت و گمانه"؛ یا اینکه، بنا بر تئوری خوش بینانه "Prensa Latina" در ۱۹۷۱، چون راهی هدایت کننده "بطرف الترناتو قدرت".

بدون اینکه ادعای مقایسه کردن موقعیتهای غیر قابل مقایسه با هم را داشته باشیم، بدون اینکه بخواهیم مناسبات زندگی تاریخ حاضر را با معیارهای نمونه گذشته اندازه گیری کنیم، شاید مفید واقع شود که بطور خلاصه، مفهوم کلاسیک "قدرت و گمانه"، یا چیزی را که تئوریسین های مارکسیست و رهبران بزرگ پرولتاری گذاشته، از آن درک میکردند، یاد آور شویم: درجه شرایطی میتوان Stri-oto Senu (به مفهوم دقیق واکید) — از "وگانگی قدرت" سخن گفت؟ عده ترنشان را ذکر کنیم:

• قدرت و گمانه، هر لحظه — بر اثر تصمیم یا قابلیت های یک سازمان انقلابی —، ناکهانی ظاهر نمی شود. حدود و تشریح آن محدود است به یک لحظه تاریخی معین — دقیق و در همین حال استثنائی — در طی یک تشکیلات اجتماعی معلوم: در محدودۀ یک "بحران ملی عمومی"، مختصات یک دوره پیش انقلابی، که به نقطه اوج خود رسیده است. قدرت و گمانه، به این مفهوم — قبل از اینکه شروع یک عمل ارادی ایجاد ex-nihilo (۱۲) بوده باشد —، یک حالت واقع است که بر اثر قدرت ابتکاری توده ها، بطور خود بخودی ظاهر میگردد؛ نمونه اش، مورد "شوراها" — کاروان خود سازمانده سیر پیش بینی نشدنی و خود بخودی پرولتاریای پتروگراد در سال ۱۹۰۵ — میباشد. بر پایه این واقعیت عینی و از قبل موجود است که یک حزب پیشاهنگ — نظیر بلشویک در زمان خود — تکیه میکند تا رهبری این ارگانهای قدرت توده ای و انتقال جمیع قدرت دولت به آنها را تضمین کند (تمامی قدرت برای شوراها)، یک خط مشی و یک انتخاب سیاسی را تعریف میکند؛ ولی دستور لنینیستی، موجودیت پیشاپیش کسب شده — مستقل از اراده بلشویکها — پدیدۀ اجتماعی ای را مفروض میدارد که شوراها نامیده شده).

• هر قطب و گمانه قدرت، بوسیله یک طبقه اجتماعی اشغال شده است، نه بوسیله یک حزب سیاسی یا یک ابزار سیاسی / نظامی. وقتی به یک موقعیت قدرت و گمانه میرسیم که "طبقه فراخوانده شده" به استقرار یک سیستم جدید اجتماعی — در صورتیکه هنوز تسلط بر کشور نیست —، در دستهای خود — بصورت واقع — بخش قابل توجهی از قدرت دولت را جمع میکند؛ در حالیکه دستگاوه رسمی آن (قدرت دولت) — در دستهای متصرفین سابق باقی میماند (تروتسکی). ولنین (میگوید): حکومت توده ای در حال تشکیل، فنرهای قدرت دولت را در دست ندارد، ولی بطور مستقیم، بروی اکثریت بی گفتگو و مطلق خلق، بروی کارگران و سران اسلحه بدست، متکی است. به تعبیر دیگر، این با مقبولیت عامه قرار گرفتن تدابیر مصوبه نیست که میتوان قابلیت زندگی داشتن قدرت موازی انقلابی را تأمین کرد، بلکه از این طریق که بر وسیع عمومی خلق اسلحه بدست، تکیه دارد. بهمین علت است که قدرت و گمانه، جز در دوره بحران عمومی، جنگ بین المللی و درهم ریختگی و از هم پاشیدگی

نظامی و سیاسی طبقه حاکم، ظاهر نمی شود؛ زیرا که جریان عادی یک جامعه در حال صلح، مانعاً
الجمع است با تملیح توده ها.

• لندن در سال ۱۹۱۷ و در باره روسیه لوف و کرنسکی، چنین ملاحظه کرد: "دوگانگی قدرت بخود
را بر اثر وجود و حکومت، متظاهر میکند". ارگان قدرت توده ای - هر چند ناپایدار بر اثر طبیعت
خود (زیرا که هر قدرتی بر این گشش دارد که بطرف عادی شدن بازگردد، یعنی بطرف وحدت، چون
پانده ولی که به خط عمودی بازیگرند) و با اینکه الزاماً خود را همچون یک قدرت "دفاکتو" معرفی
میکند (حق، هیچگاه جز حق طبقه مسلط به مسلط بودن، چیز دیگری نبوده است) - بر اثر سر
امثال ووظایفش، بر این گرایش دارد که همچون یک قدرت دولت جنینی، عمل و رفتار کند؛ یک جبر و
قهر قانونی برحق، مقاومت ناپذیر و با خصلت همگانی را بطور اجرا بگذارد. این حکومت در حال
جوانه - و به این مفهوم، ارگان قدرت توده ای هیچگاه نمی تواند کاملاً مخفی باشد. دستگاه
خاص سیاسی، اداری، اقتصادی واید تئوریک خود را در است - در همان حدی که یک طبقه
در حال صعود را بخود تجسم می بخشد. این صفت اساسی حاکمیت جزئی و مستقر، ولسی
حکومتی ای با قدرت، توضیح میدهد برای چه، شکل جغرافیایی قلمرو (کنترل یک مقدار از قلمرو ولسی +
کنترل یک بخش از جمعیت) و شکلی نقش وکاملی از قدرت دوگانه بشمار میرود. این شکل، نه منحصر
بفرد است و نه اجباری: شوراهای روسیه، هیچگونه کنترل قلمروی مشخص شده ای را اعمال
نمیکردند. ولی بریک دوره طولانی، این شکل (کنترل) قلمروی، بمثابة تنها شکل ممکن استقامت
یک قدرت انقلابی توده ای جلوه میکند: بدینگونه بود پایگاه سرخ چینی؛ باید بنگونه است قلمرو
آزاد شد P. N. IP (جهت ملی رهائی بخش)، همین امروز در بخش جنوبی ویتنام (۱۳) - بیانگر و
پایه گذار حقانیت معرفی بودن حکومت انقلابی موقت جنوب ویتنام.

از اینجاست می بینیم - در زمینه مسئله "قدرت دوگانه" یا "قدرت موازی" (بعضی از میسازیمین
ام. ال. ان. به جای اینها، اصطلاح متواضعانه بود قیق تر "قدرت" را جایگزین کرده اند) -
چگونه استماره های ولونتاریسمی توانسته اند آزادانه دست بکار شوند. با اینکه، چگونه تظاهرات
مادی قدرت دوگانه (فی المل، زندان خلق) و توانسته اند جای شرایط واقعی اجتماعی - تنها
چیزی که ظهور ناگهانی یک "قدرت دیگر" را امکان پذیر میسازد - را اشغال کنند. زندان خلش
را - هنوز هیچی نشده - همان دلیل کافی به وجود یک قدرت موازی تلقی کردن، در واقع آیا به
معنای این نیست که نشانه را با این نظر اجتماعی مستقر شدن - سیل را بانه ریزی و بیایه عینی، با اینکه
- همانطوریکه اظهار داشته ایم - معلول را با علت، صفت را با موصوف عوض می گیریم؟ پس دون
تو دیده، الههانه جلوه میکند که بخواهیم، یکبار برای همیشه، تعریف "قدرت دوگانه" را در یک
بررسی چنین سریع و مختصر - نظیر کاری که ما کرده ایم - و محسوس کنیم و چشمهای خود را بروی اشکال
بدیع و ویژه ای بپندیم که یک جنگ چریکی شهری - در سلم، ناتوان در کنترل یک بخش از قلمرو؛
کاری که جنگ چریکی روستایی، در یک لحظه معین از توسعه خود، قادر به انجام آنست - در کشور
مانند ارگوته، می تواند در زمینه این پدیده سیاسی قدرت دوگانه - قدیمی باندازه تاریخچه

انقلابها - ارائه دهد . لیکن ، از هر چه بگذریم ، نمی توان از افشاکردن گرایش خودداری نمود که در قاطبی کردن نمای تمکیکی / نظامی و نمای سیاسی / اجتماعی درباره ای از فرمول بندیهای انتشار یافته در این زمینه ، بوسیله نمایندگان ام . ال . ان . بچشم خورده است . قدر مسلم ، بدون اینکه این امکان را طرد کنیم که قوت قاطبی کردن قضایا از جانب ماست (و بدون اینکه این امکان را طرد کنیم) که بر اثر تصویر کماتیک قدرت در وگانه " بد انگونه که در نفس خویش است ، سرانجام ، جادو انگی آسرا تغییر میدهد " ، گمراه شده و در باز شناختن اعتبار تفسیر " فنی گرا " وجد پدی از قدرت در وگانه قدیمی ، عاجز باقیم . در اینجا ، حق کلام با تاریخ است .

حقیقت اینست مسائل کنونی ، که ام . ال . ان . باید با آنها مقابله کند ، دیگر در تحت این شکل خود نمائی نمی کند مسئله قدرت در وگانه ، دیگر در این لحظه چیزی جز یک فایده تاریخی و تئوریکسی را در بر ندارد : خاطره یا دور نمائی از آینده . با اینحال ، از فراموش کردن این امر خودداری کنیم که - هر چند بظاهرنش قور شده از سالنامه های پرولتاریای اروپائی - ، مسئله قدرت در وگانه در عقب ، تحت شکلی بروی هم توده شده و دقیق ، خلاصه میشود ؛ در صورتیکه آنرا همچون نتیجه ، در روند ابر تمام پروسه های انقلابی کنونی معرفی کنیم : ساختمان کد و تد ریحی - در بونه آزمایش یک جنگ رهائی بخش در از مدت - یک قدرت پرولتاری . در وگانه قدرت ، جز یک جواب - ترک یافته ، به صورت پزاتیک و تئوری در آمده به شیوه اروپائی - یکپو ارائه شده به سه سوال اساسی - که ویتنامی ها بررسی جنگ توده ای خود را بوسیله آنها آغاز میکنند - ، چیز دیگری نیست : (۱) کدام نیروها در جنگ شرکت میکنند ؟ (۲) کدام اهداف سیاسی ، در جنگ تعقیب میشود ؟ (۳) طبقات رهبری کننده جنگ کد اند ؟

مبارزه سیاسی / نظامی توپا ماروها ، از جنگ این سئوالات ، رهائی ندارد . جواب دادن به آنها ، اجباراً مبارزه مسلحانه را ، از چهار طرف ، در مبارزه طبقاتی ، با فرازونشیب هایش - اوضاع احوال مساعد یا نامساعد - ، با سطوح قابل تشخیص و در عین حال منزوی اش - مبارزه اقتصادی ، مبارزه ایدئولوژیکی ، مبارزه سیاسی - ، وارد خواهد کرد . این چیز است که عمل کارگری کردن Proleta-
 risation نامیده میشود - پروسه ای که توپا ماروها از مدت تا قبل ، در جهت آن گام بر میدارند . عمل کارگری کردن عضوگیری اجتماعی (کدام نیروها در جنگ شرکت میکنند ؟) ، عمل کارگری کردن خط منی سیاسی (کدام اهداف سیاسی ، در جنگ تعقیب میشود ؟) ، عمل کارگری کردن ایدئولوژی هدایت کننده (طبقات رهبری کننده جنگ کد اند ؟) ، نمی توانند با هم تلفیق نشوند و با هم پیش نروند ؛ همانطوریکه در مبارزه طبقاتی ، مبارزات اقتصادی ، سیاسی ایدئولوژیکی ، با هم تلفیق میشوند و با هم پیش میروند . بورژوازی مسلط و امپریالیسم ، نبردشان را ، در آن واحد ، در تمام این جبهه ها دنبال می کنند ؛ و در اینحال ، خلق تحت سلطه ، طبقات طلی آگاه - مگر اینکه میدان را برای تاخت و تازد شمن ، ول کنند - ، نباید هیچیک از این جبهه های نبرد را خالی بگذارند . اگر قضیه کاملاً بدین گونه باشد ، در اینحال ، مسئله ای که عنوان میشود اینست که آیا عمل کارگری کردن ،

بدون تشکیل يك حزب، امکان پذیر میباشد؟ چگونه میتوان مبارزهٔ ایدئولوژیکی راه بدون چیزی مانند يك حزب، به پیش برد؟ چگونه میتوان مبارزات سند یكائی را - در سطح اقتصادی - بدون چیزی مانند يك حزب، به پیش برد و به آنها جهت داد؟ چگونه میتوان عضوهای جدید از میان افسار پرولتری جمعیت را، بدون چیزی مانند يك حزب، بیرون کشید، دستچین کرد و به آنها شکل داد؟ سئوالات مشخص، قدر مسلم، چیزی جز جوابهای مشخص را تحمل نمیکند: زیرا که مسئله بر سر این نیست که خود را بطرف ایدئولوژی پرولتاریا راهنمایی کنیم، بلکه مسئله بر سر اینست که توجه خود را بطرف اختصاصات ویژهٔ اقتصاد پرولتریزه شدهٔ اروپا بگردانیم - (اقتضای) که نه روسی اند، نه چینی و نه فرانسوی -، معطوف داریم.

انتیاز بزرگ ام. ال. ان (توباماروها) در اینست که از قبل، در لحظه ای که مسئلهٔ حزب عنوان میشود قدرت حل کردن آن را داشته اند. در واقع، در تمام طول خط سیر خود، شرایطی را - بطورندرجی، باشکیائی، به سر و صدا و بدون خود نمائی - گرد آورده اند که امروزه به آنها امکان میدهد که بنحوی مشخص تری، يك زیربال خود گیری سیاسی را مورد مبارزان و سبببازانهای خود، اعمال کنند. و شایستگی بزرگشان در اینست که پروسهٔ تشکیل حزب را - همانطوریکه در سند قبلاً ذکر شده (۷) حزب یا فوکو؟ به آن اشاره میکنند، "از این" آغاز کرده اند:

"ما می گوئیم: فقط از برای پراتیک خلق - یعنی از طریق تجربه - است که میتوان بررسی کرد يك سیاست، درست یا غلط است و تا چه حدی (درست یا غلط است) ". در نتیجه، میتوان اثبات کرد که ام. ال. ان در تمام این سالها، بیش از هر کسی، برای ساختن حزب و برای فتح توده ها، تلاش کرده است. هنوز کمبودهای بسیاری وجود دارد: کمبود نیروهای نظامی و تجربه در بسیاری از زمینه ها، کمبود حمایت توده ها و مبارزان. این جستجوی بیپایان خواهد بود که بدانیم چه مقدار از زمان برای رفع این کمبودها لازمست؟ ولی این، ثمرهٔ کار دیگری، فداکارانه و مشخص صد ها مبارز فروتن خواهد بود. این، ثمرهٔ بسیاری از موفقیتها و اشتباهات، بسیاری از بیرونیها و بسیاری از شکستها خواهد بود. و این، ثمرهٔ اراده، هوش و هوسها، مصیبت و تفصیحات عالمانهٔ يك دوچین مغز متفکر، نخواهد بود. برای داشتن يك حزب، کافی نیست که مصیبتی را از شرف صد بزرگ راند یا اشکال خارجی آنرا به تصویب رساند، خود را حزب نامید، انتشاراتی را بیرون داد، مانیفست هائی را صادر نمود، پست های رهبری را تقسیم کرد، به توده ها خط مشی خود را ارائه داد و غیره. این شکل گزافی، تقریباً همواره مستسکی است برای بی اثری بی عطفی، برای شانه خالی کردن از زیر بار يك کار بیپایان؛ (کاری) که ما، از سالها پیش به اینطرف، از برای عملیات نظامی - در محله ها، در راه حله در شوار مسائل فنی (تکنیکی)، در سند نگاهها، زندانها، در بین دانشجویان، در سلولهای مخفی، در میان کارگران روستاها، در شهرها و روستاها - در مدد انجام آوریم.

این شکلیاتی طولانی در کار سازماندهی در بن توده ها، به تنهایی کفایت که افکار اهل خانه ای که

برای دشمنان توپاماروها گرامی است - که بر اساس آن ، توپاماروها خود ، بیوزوا هائی عجولند ، موجوداتی حادثه جو و به شوق درآمده بوسیله عطیات هیجان انگیز ، ناشکیبائی خود را بپاک برهان تئوریکی ، عوضی می گیرند " ضمیر - را مردود جلوه دهد . بهترین است که کتیبه را از نوتوی پاکت بگذازند: توپاماروها بدون اینکه هایپوی راه ببند ازند ، بشیوه خودشان ، یک " خط مشی توده ای " را مورد عمل قرار داده اند که به حزب شان ، یک قابلیت زندگی و یک کارائی برتر از بسیاری دیگر عرضه خواهد داشت - در صورتیکه یکروز خود را همچون یک حزب ، تعریف کنند . درست است که یک حزب را باشیوه های شکل گرایانه بریانید آرند ، ولی این دلیل نمیشود که از آن نتیجه گیری کنیم که ایجاد یک حزب ، از طریق تعریف ، حرکتی شکل گرایانه میباشد . عقب زدن کاریکاتوری از فکر صحیح ، مانع از آن نمیشود که خود آن فکر ، صحیح باقی بماند .

مسئله حزب / فوکرا بطور مطلق ، بمثابة مقدمه البرهان بین دو شکل سازماندهی عنوان کردن یا ساختن است. اگر شکل سازماندهی مخفی " اوش " می تواند - در یک مدت از زمان و نایک حد - ، مسئله را بشیوه ای رضایت بخش حل کند ، امکان برقراری ارتباط نزد یک و کوناگون باتوده های زخمگس را فراهم کند ، الهامات آنان را منعکس سازد ، به نیازهایشان پاسخ دهد ، در اینحال ، این شگلی است که باید انتخاب کرد . ولی اگر ، برای محفوظ داشتن این روابط ، برای بهبود بخشیدن در درگیری جبهه های توده ای ، برای مستحکم کردن نقش رهبری کنند فایده طولوزی پرولتری بر خود سازمان بر عطیات نظامی اش ، تهدید یک حزب یا ایجاد موازی یک جنبش سیاسی قانونی را اجتناب ناپذیر جلوه میدهد ، در اینحال ، باید یک شکل سازماندهی عالی تر را به خود عرضه داشت . " باید که " در اینجا ، مشخص کننده یک اختطاره نظم آرند و کسی یا یک دریافت اخلاقی نیست ، بلکه انطباقی ساده ایست بر اوضاع و احوال مشخص .

برای یک سازمان سیاسی / نظامی نظیر ام. ال. ان ، مسئله روابطی که باتوده ها برقرار میکند ، بعضی از کاتالهای که بوسیله آنها ارتباط یکی با دیگری بصورت عمل درمی آید ، پاره ای از راههای سازمانی (از نظر افراد ، اطلاعات ، جهت و ادتهاضیره) که مبادلات بین آن دو را امکان پذیر میسازند ، یک مسئله فوری باجانبی ، یک افراط کاری یا یک تجمل تمام عبارات تشکیل نمی دهند . این یک مسئله سیاسی و نظامی اساسی است ، که نه تنها به وجود سیاسی بودن ، بلکه حتی امکان ادامه حیات آنرا از نقطه نظر نظامی ، مورد تهدید قرار میدهد . در واقع ، نابودی نظامی و انزوای سیاسی ، یک چیز واحد و معادل اند ؛ و هر دو ، برای سرکوب ، یک چیز واحد و معادلی را تشکیل میدهند . خیلی خوب دیده ایم وقتیکه ، پس از ۱ آوریل (۱۹۲۲) ، تمام کوششهای تبلیغاتی و سیاسی رژیم ، بعنوان هدف مرکزی ، مصروف بر این شد که در روابط توپاماروها را خالی کنند ، آنها را منزوی کرده و هرگونه رابطه آنها را با سایر نیروهای چپ - سیاسی وسند یکائی - قطع نمایند ، تخم نفاق بین توپاماروها و رهبری سند یگانه ، بین توپاماروها و کمونیستهارا بپراکنند (بدینگونه ، از طریق آن اطلاعاتی هائسی که از سراطف توسط مطبوعات پخش میشد و بوسیله نیروهای متفق دستکاری میکردید - که در آنها پاره ای از زمینه های انتقادی فرمول بندی شده در بعضی از اسناد داخلی ام. ال. ان ، در صورت

سایر نیروهای چپ، انعکاس یافته بود. ناپدید کردن نظامی يك سازمان انقلابی، قبل از هر چیزی، مستلزم درحاشیه زندگی سیاسی قرارداد آنست. علی رغم همه این تلاشها، با وجود پاره ای از موفقیتها در اینجا و آنجا، دستگاه سرکوب در روکوت، توفیق نیافته است که توپا ماروها را منزوی کرده و آنها را از توده ها جدا سازد. ولی، در راز مدت، يك ارتش مخفی بدون دستگاهی در سطح، ساده تراز يك جنبش سیاسی، قابل منزوی شدن بوده و در معرض خفگی قرار دارد. تشکیل حزب - چه چنین عنوانی را داشته باشد یا نه -، در مرحله ای از مبارزه، بصورت يك ضرورت نظامی نیز درمی آید.

این ضرورت - و حتی که به لسان سازماندهی ترجمه شود - تلاش متناقض و دشواری را آفتابی میکند: چگونه میتوان سازمان نظامی و جنبش توده ای قانونی را با هم هماهنگ و در عین حال، از هم متضایز ساخت؟ چگونه میتوان قهر انقلابی را در بطن جنبش توده ای کسانده، بدون اینکه امنیت و کارآیی مبارزان مخفی ارتش و نیز بدون اینکه امنیت و فواید جنبش قانونی را در معرض مخاطره قرار داد؟ تایقرانی کردن بین چارابید و سیلا (۱۴) کار ساده ای نیست و متوقع يك مهارت بزرگ سیاسی میباشد. از یک طرف، فی المثل این خطر وجود دارد که مبارزان کارگری را از جبهه طبیعی مبارزه شان که سند یگاست - در آنجا تیکه میتوانند مفید تر باشند - بگریزند تا از آنها، رزندگان مخفی - بریده شده از یگایک اجتماعی خانوادگی شان - بوجود آورد؛ این چیز است که جنبش توده ای قانونی را، (لا اقل بلا فاصله)، بنفع سازمان نظامی مخفی، خالی و ضعیف میکند. از طرف دیگر، این خطر وجود دارد که پاره ای از ابزارهای مبارزه قانونی - بنحوی بیش از حد خشن و بیش از حد سریع - بکار برده شود و به ازبده و در افتادن و شکست شدن مبارزان سازمان منجر گردد، و از همینجا - از نظرگاه سرکوب، و همچنین از نظرگاه پاره ای از متحدین (جنبش) -، ارگانهای مبارزه وحدت سیاسی و مبارزه عمومی، به آتش کسانده میشود (همانطوریکه این امر، پس از "کوردها" (۱۵) - با برخی از سندهای مستقل و مبارز صنعت زوب آهن کوردها - که بلا فاصله بصورت "سازمان توده های بسیاری از گروههای چریکی مخفی، مبدل شده بودند -، بوقوع پیوست). توپا ماروها، از ایمن دو تخته سنگ مقابل هم ولی همچنان خطرناک و در امان نبوده اند؛ و بر اساس این تجربیات - گاهی اوقات، بد بختی آور -، امروزه میتوانند با اطمینان بیشتر، تایقرانی کنند:

"در تاریخچه ام. ال. ان، دوره ای وجود داشته است که در طی آن، مبارزان از جبهه توده ای خارج میشدند تا به تلاش عده بهر ازند: خلق کردن دستگاه مسلح. هر سلول در سندهای چپ، قبل از هر چیزی، يك مرکز عضوگیری بود؛ ولی به میزانی که مافد برمی افراشتیم و بزرگ میشدیم، آن سلولها دیگر فقط به عضوگیری مبارزان مبادرت نمی ورزید، بلکه - تحت فشار رشد ماباره ای از امکانات جد پدی که (این رشد) با عرضه میداشت -، توانسته ایم - و ضرورت داشته است که - مسائل ویژه هر جبهه توده ای را مورد بررسی قرار دهیم و بسک وضع و رفتار بدینامیک را به تصویب برسانیم. و حتی که نیروهای ماضعیف بود، سلولهایی که به آنها ای برد اختتم زیاد نبودند و عقبه (سلولها) در دست جنبشهای دیگر رها شده بودند.

امروزه ما دیگر نمی توانیم - و دیگر نباید - بدانگونه عمل کنیم (Partido O Foco,)
 (Falso Dilema, P II) (۷) .

بطوریکه می بینیم، "عمل کارگری کردن" یک سازمان سیاسی / نظامی مخفی، فقط یک شعار اساسی، لازم و علاقه انگیز نیست؛ بلکه همچنین یک مسئله پردست انداز نیست که ترجمه آن به لسان مشخص در کار سازماندهی، امر ساده ای نیست و یک سلسله "الترناتیو" های پراتیکی روزندگی روزانه را عنوان میکند - "الترناتیو" هایی که در مقابل آنها، انجام یک انتخاب، همواره نباید یک کار سهلی بوده باشد. در جاییکه این عمل کارگری کردن، یک درگرونی و لا اقل تغییرات تعیین جهت در حضور گیری، در شیوه زندگی و در ایدئولوژی مبارزان را در بر می گیرد، بدون شک، بهترین نسبیاتی علیه "ایسم" ها - که ام. ال. ان، یک وقت از آن رنج برده است - بشمار میرود. ولی این (عمل کارگری کردن)، یک اکسیر معجزه آمانیست که، یکبار برای همیشه، تجویز شده باشد. مبتنی بر یک انتخاب تئوریک یا یک تصمیم اداری نیست که صبح بکروز خوش و آفتابی، از طرف مقامات بالا اتخاذ شده باشد؛ بلکه مبتنی بر یک پراتیک دراز مدت، موشکافانه و بیگیرانه است. در اینجاست، ام. ال. ان - برای اینکه به رجحان های همیشگی اش وفادار ماند -، کار را از "پائین" و از طریق پراتیک آغاز کرد. در واقع، توپا ماروها ناچار بوده اند بحکم اجبار با این پراتیک مقابله کنند، حتی قبل از اینکه بصورت تئوری به آن بپنندیشند. اگر موافق باشید، بدینگونه است جهیزجد پیدر شدن، افزودن شده بر میراث ام. ال. ان - شکل جدیدی از همکاری غیر ارادی، سرکوب با مستحکمان، دستگاه سرکوب، با پرتاب کردن مشت خود با تمام قدرت و در وسط گدوی زنبور انقلابی، کاری جز این نکرد که مراکز حیاتی ام. ال. ان، را بطرف چهار گوشه اساسی جامعه پراکنده کند، (کاری جز این نکرد) که توپا ماروها به کند و های جدید - در چهار گوشه کشور در تمام اقتدار اجتماعی - روی آور شوند، و آنها را مجبور کرد که در میان محروم ترین بخشهای جمعیت، پناهنده و حمایت را جستجو کنند.

نیروهای متفق، با از نظم انداختن مکانیسم های منظم عملکرد سازمان، با از خط خارج کردن یک بخش مهم از ارگانهای رهبری، تعدد قابل توجهی از مبارزان توپا مارو را به خوب شدن خویش آنها، به قابلیت قوه ابتکارشان، به مهارت و زبردستی شان، به گدیم خود از آب بیرون کسی شان رها کرد، و اند؛ و نیروهای متفق، با این ترتیب، (بی اینکه بخواهند) میدان فراخی برای همستگی، شک نکردنی بود، ای، برای همدردی با پایه و برای یک درهم جوشی نزد یک تر مبارزان و خلسی، فراهم دیده اند. عمل کارگری کردن، تسریع شده توپا ماروها - با تمام آنچه که توانسته است بعنوان بدیهه کارهای اجباری، بد نبال داشته باشد -، شاید بکروز خواهد توانست که این راه حساب متناهی حاصله از شکست تاکتیکی ۱۹۷۲ بگذارد.

نتیجه گیری

گفته اند و تکرار کرده اند: پیروس (۱۶) سرود پیروزی را سرمید او د لخورشدن از چنین رژیم مفلوک - بخاطر آهنگهای خشن و سرستانه ای که در این لحظه سرمید هد - ، کار بست اشتباه . سیستم الیکارشیك غیر نظامی ، با پیروشدن در این نبرد ی که در ۱ آوریل (۱۹۷۲) آغاز شد - ولی از بد تها قبل ، آنرا تهیه و تد ارك دیده بود - ، این احساس را بدست مید هد که جنگ را بطور قطعی برده است ؛ باید او را مورد عفو قرار داد که این آخرین سالها را - آنطوری که دلش میخواهد - با لذت ، مزه مزه کند . با اینحال ، (سیستم الیکارشیك غیر نظامی) ، بزودی خود را مجبور خواهد دید که دستمز در این نظامیان بر توقع را - که با شتاب بطرف درهای کاخ ریاست جمهوری برآید - ببرد اخت کند ؛ و این خطر هم وجود دارد که آنها - برای تمام این عطلگی های چندش آوری که متحد انجاش را بر عهد گرفته اند - ، جز کرسی مغل سرخ ، پا داش دیگری رانند بوند . بدون شك ، از بد تی پیش ، يك بخش از دستگاؤ دولت را در دست دارند ؛ ولی شاید در آینده نزدیک ، تاج رسمی این پروسه ای - که در عمل ثبت شده است - را بطور تام و تمام طلب کنند .

زیرا که سرانجام ، ریشخند تاریخ - که در يك لحظه به آن اشاره کردیم - خود را خشن تر و نیشدارتر به فاتحان ظاهری نشان خواهد داد ، تا به باصطلاح مغلوب شدگان .

از یکطرف ، راست است که توپا ماروها ، کورگان ار و کوشه لیبزال - اگر بتوان گفت ، بر اثر خفگی اقتصادی بر حمت ایزدی پیوسته - ، بخشی از خود را ، با نمشهایی که بدوش می کشیدند ، در درون خاک دفن کرده اند . با کندن گودال برای دشمنانشان ، گودال خود را نیز حفر کرده اند . موش کوراغلا بسی ، در راهروهای زیر زمینی اش و در معادن زیر دیوارها ، چنان خوب کار کرده است که سنگ آجین های برج دیوارهای محاصره شده بروی او فرور بختند و یکمقدار از زبرانی ها بروی گله اش فرود آمد . باشد .

اما ، از طرف دیگر ، " تسویه حساب کردن " با توپا ماروها - که يك لحظه بوسله رژیم بعنوان يك کار انجام شده ، ارائه شده - ، همانطوری که يك توپا مارو ، بنحو افلا نه ای ریشخند آمیز میان میکرد جز از طریق " توپا ماریزه " کردن کشور ، امکان پذیر نبود است . باری ، این " توپا ماریزه " کردن عمومی ، با قدرت از تو ظاهر شدن توپا ماروها - در " عام و در کوتاه ترین مدت - را متضمن است . بلسان دیگر ، آن باصطلاح تسویه حساب کردن ، قدم به قدم ، شرابلی را خلق کرده است که رستاخیز تسویه حساب شدگان را اجتناب ناپذیری نماید . در مجموع ، اقدام رژیم ، اقدام شوم و بد بیاری است برای او . خونهای بسیاری برای هیچ ریخته شده است . جنایاتی ناقص و ضافا بیفایده . علت های عمیق چیزیکه " خرابکاری " نامیده میشود ، نظریاتیکه دست نخورده و بیبش از همیشه ، شگرفان مانده اند ؛ معلولها هیچگاه فرصت سر قرار حاضر شدن را از دست نخواهند داد و باصطلاح " خرابکاری " نوید مید هد که همانقدر برای اصحاب دشمن ، و وحشتناک باشد که مار

هفت سر (۱۷) برای کسیکه هیچگاه از قطع کردن سر آن فارغ نمیشود. خلاصه اینکه، ارتش به این زود بها از انجام کار پلیسی در اروکوه فرات نخواست یافت، بلکه یکروز ناچار میشود که از اتاقهای شکنجه اش بیرون بیاید، زیرا هنوز هیچگاه دیده نشده است که پلیس بتوانند در راز و جدت، بحرانهای ملی عمومی را حل کنند، برای یک موقعیت بدون خروجگاه امور اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی، راه خروج و راه حلی پیدا کنند.

بنابراین، یک دوره از زندگی اروکوه به نتیجه خود میرسد، یک مرحله از زندگی ام. ال. ان و سیستم بورژوازی حاکم نیز منظر میرسد که به پایان خود رسیده است. یک تلاش انقلابی قهرآمیز، مبارزان - و در همین حال، دشمنان شان - راه "انقلاب کردن" و امید دارند. به این مفهوم، در و طرف چیزی تغییر کرده است و هیچیک از و انتاگوئیست، هیچگاه همانی نخواهند بود که بودند. آیا این دیالکتیک و وجهه، ما راه این متقابل میسازد که خطر یک ناپودی و جانیه، یک اضمحلال متقابل دشمن حاضر را یاد آوریم؟ نه، علی رض ظواهر امر، بازی مساوی نیست. توپا ماروها مشاهده کرده اند که خطوط اول شان عقب زده شده است، ولی آنها در پشت سر خود - یاد تری تراپیک در مقابلشان -، یک نیروی ذخیره، یک حاشیه برای مانور را ارمیاشند که دشمنان شان فاقد آنند. این بحران اقتصادی ساختمانی - بدون وجود راه حل، در محدوده های سرمایه داری وابسته -، و وخیم تر شدن آن، به آرامی، از اروکوه کشوری خواهد ساخت دوام نیافتنی، یک شرط بنسدی تحقق نپذیرفتنی. رژیم - زندانی بحران - نه پای پیش دارد، نه پای پس، و چارواکه نخواهد توانست، سرجا دست به مانور بزند. بهمین دلیل است که بازار توپا ماروها - تحت این نام با یک نام دیگر، براترین یا آن شکل عملیات - صحبت بمیان خواهد آمد، در حالیکه شکنجه گران بیسرحم امروزی شان، از بدت تهاقل، در توتله تاریخ افتاده اند. شاید فلان وزیر تپتی مغز و شکم پر، در همین لحظه تصور میکند که با سپردن زندانیان انقلابی به انزوی زندانهای پرت مونته ویدئو، آنها را به چنگ فراموشی، رها کرده است. ولی جاها، از قبل، عوض شده است و وقتیکه توپا ماروها - امروزه در ساس و شش دانی -، آهنگ روز را باز خواهند یافت، وزیر شکم گنده به قمر نیستی فرورفته است.

پایان



(۱) یعنی: حزب یاگانون؟

(۲) به شماره ۶ عصرعل، "در باره اریکوئه" (۴)، حاشیه شماره (۱۱) مراجعه شود.

(۳) "سی سؤال از یک توپامارو" در جلد سوم "ماتوپاماروها"، از انتشارات جبهه ملی / بخش خاور میانه، ترجمه شده است. عبارت نقل شده در جواب به سؤال پانزدهم است (ترجمه فارسی صفحات ۱۷۴-۱۷۳).

توضیحات اضافه کنیم که این عبارت راما (بخاطر اختلا فاتی که در نحوه بیان ترجمه فرانسه دیده - از متن اسپانیائی - و ترجمه فرانسوی دیگری که ماخذ ترجمه فارسی بوده) مستقیماً از روی ترجمه دیده بفارسی ترجمه کرده ایم.

(۴) در باره امود بو پریز و غیانت او، به شماره ۴ عصرعل، "در باره اریکوئه" (۳)، صفحات ۵۴-۵۳ مراجعه کنید.

(۵) Pudding یا Pouding، یک نوع شیرینی گویانده یا انگلیسی است که با آرد، کشمش، چربی گاو، روم (Rhum، نوعی مشروب الکلی) و غیره تهیه میشود.

(۶) یعنی: "بد پنکونه در گذر راست افتخار دنیائی". کلامی خطاب به پاپ اعظم در هنگام ارتقا وی به مقام رهبری کلیسا، بمنظور اینکه بخاطرش بیاوردند که هر قدرت بشری، نامستوار و شکننده است.

(۷) متن این سند، در شماره ۴ عصرعل، تحت عنوان "در راه ایجاد حزب"، از آلمانی به فارسی ترجمه شده است (صفحات ۱-۳).

ضمناً اضافه کنیم سطوری از این سند که در این ترجمه ارائه میشود، بجای نقل از ترجمه فارسی آن در شماره ۴ عصرعل، ترجیح داده ایم که مستقیماً از روی ترجمه فرانسوی دیده به فارسی ترجمه کنیم. زیرا نه تنها ترجمه فارسی این قسمت (نقل شده در شماره ۴ ع-ج) با ترجمه فرانسه حاضر، اختلافات فاحشی دارد، بلکه حتی متاسفانه عبارات متعددی از آن در ترجمه فارسی مشاهده نمیشود.

باتوجه به این امر، و نیز باتوجه به اهمیت فوق العاده سند اشاره شده و مسائل مهمی که در آن مطرح میشود، نگارنده این سطوری پیشنهاد میکند که ترجمه مجددی از آن به فارسی - در صورت امکان از متن اصلی (اسپانیائی) و یا از ترجمه فرانسه یا انگلیسی آن - بعمل آید.

(۸) بطوریکه میدانیم این سند در اوت ۱۹۷۱ انتشار یافته است و در آن تاریخ، مبارزات توده ای میتوانست در حدود ۵۰ موکراسی پیروزوایی دنبال شود. احزاب چپ قانونی (سوسیال دموکرات ها، رفورمیست ها، سندیکا های کارگری و غیره) و در آن محدوده میتوانستند به فعالیتهای خود ادامه دهند. البته ام.ال.ان (توپاماروها) همچنان غیر قانونی و زیرزمینی بود. در حد و قریب دو سال بعد از این تاریخ است که حکومت دیکتاتوری بد دنبال یک کودتای نظامی فاشیستی در اریکوئه برپا میشود و کلیه احزاب و سازمانهای قانونی، غیر قانونی اعلام میگردد.

در زمان انتشار این جلد، در ارضانتین، حکومت دیکتاتوری ژنرالها در این کشور پیدا میگرد و صدای کوچکترین اعتراض طبقه کارگر و خلق، با گلوله بود که خاموش میشد.
 عبارت "مثالی - که با واقعیت مابینگانه است . . ." اشاره است به وضع این دو کشور (اروگوئه و ارضانتین) در زمان انتشار سند (اوت ۱۹۷۱). و امروزه واقعیت دو کشور - در زمینه مورد بحث - نه با هم بیگانه، بلکه بهم شبیه است.
 (۹) درباره گرامچی به شماره ۴ عصرعل، "درباره اروگوئه" (۳)، حاشیه شماره (۱۴) مراجعه شود.

(۱۰) یعنی: توپا ماروها و حکومت: دو قدرت در عرصه نبرد.
 (۱۱) درباره "برنامه تاتو" به شماره دوم عصرعل، "درباره اروگوئه" (۱)، صفحه ۹۸ ببینید. مراجعه شود.

(۱۲) یعنی: نیست موجود نگر در ازنیت.
 کلمه قضاری که فلسفه لوکرس و اپیکور را خلاصه میکند که از یک شعر فارسی استخراج شده است. این شعر، با نیست موجود نگر در ازنیت (یعنی ازنیت هیچ چیز استخراج نشده، هیچ چیز خلق نگریده، بلکه همه آنچه که وجود دارد، از قبل، بنوعی بطور جاودانه وجود داشته است) شروع میشود.

(۱۳) کتاب حاضر، قبل از پیروزی مطلق انقلاب بیون ویتنام در آوریل ۱۹۷۵ نوشته شده است.
 (۱۴) Charylde کرداب و حشتناکی است در تنگه ماسین (Messine).
 اگر کسی از چنگ آن نجات پیدا کند به تخته سنگ Scylla تصادم کرده و در هم کوبیده خواهد شد که در نزدیکی کرداب چارابید قرار دارد. از همینجا است ضرب الصل: اچارابید به سیلا افتادن که معادل دقیق فارسی آن، از چاله به چاه افتادن میباشد.
 (۱۵) شویش دانشجویمان و کارگران کوردها در ۱۹۶۹، که آغازی بود بر پایان دیکتاتوری نظامی (توضیح از ژینس بهره).

(۱۶) Pyrrhus یا Pyrrhos (۲۷۲-۱۸ قبل از میلاد)، پادشاه اسپیر (۲۷۲-۲۹۵). اوقوانی به ایتالیا اعزام داشت، و همین غافلگیری ای که قبل هایش برای رویا بوجود آوردند، در ۲۸ قبل از میلاد در هراکه پیروزی بدست آورد. و بد نبال همین پیروزی بسیار خونین است که اصطلاح "پیروزی از نوع پیروس" پیدا شده است. پیروس، پس از این پیروزی - که بهائی بسیارگران برایش پرداخت -، این عبارت را بزهان آورد:
 "یک پیروزی دیگر از این نوع، مساویست با نابودی من"

او در سال ۲۷۹ قبل از میلاد از روی هاشکست خورد. و در زمان محاصره ارگوس، بقتل رسید.
 (۱۷) Hydre de Lerne ماری افسانه ای که گوپاد رمداب "لرن" میبست، و دارای هفت سر بود که اگر در آن واحد با هم قطع نمیشدند، سرتازه ای از نومی روئید، نابودی این جار هفت سر را یکی از واژه در کار مهم هرکول بشمار می آورند.
 Hydre de Lerne یا جار هفت سر، اصطلاحاً بمعنای خطر است که مداوماً - بد نبال هر تلاشی برای نابودی آن - افزایش می یابد.

يك استراتژی برای تسخیر قدرت

L'ERP: UNE STRATÉGIE POUR
LA PRISE DU POUVOIR

آرژانتین امروزه داغ‌ترین نقطهٔ امریکای لاتین و همچنین کشوری بشمار میرود که در آن مبارزه طبقاتی، از مدتی پیش، اولین مختصات يك جنگ داخلی را پیدا کرده است. خلق آرژانتین، قربانی سرکوب و حشیانه‌ایست که جزئی از يك برنامهٔ تهیه شده بوسیله امپریالیسم و طبقات حاکم در سطح قاره‌ای میباشد؛ خطوط عمدهٔ این برنامه در هنگام آخرین جلسهٔ ارتشهای امریکای لاتین در مونتو ویدئو - در اروگوئه - بتصویب رسیده است.

همبستگی با خلق آرژانتین بمعنای همبستگی با خلق اسلحه بدستی است که برای دومین و آخرین استقلال خود به مبارزه برخاسته است. بمعنای همبستگی با انقلاب کارگری و سوسیالیستی و انترناسیونالیسم پرولتری است. پیروزی خلق آرژانتین، پیروزی خلقهای امریکای لاتین است. یا بطوریکه یکی از اعلامیه‌های شورای هماهنگی چهار جنبش انقلابی امریکای لاتین اعلام می‌کند: امروز امریکای لاتین در آرژانتین به مقاومت برخاسته است."

"يك استراتژی برای تسخیر قدرت"، برای اولین بار در شمارهٔ ۱ نشریهٔ

چه گوارا، ارگان رسمی چهارجنبش انقلابی امریکای لاتین، چاپ شد و



بعد در جزوه "جنگ توده ای در آرژانتین" نقل گردید .
 "یک استراتژی برای تسخیر قدرت" در واقع تاریخچه مختصریست از تشکیل
 ارتش انقلابی خلق (E.R.P). از یک حزب انقلابی به یک ارتش
 انقلابی رسیدن ، در شرایط مشخص آرژانتین - همانطوریکه در جاهای دیگر
 و در شرایط مشخص دیگر، از ارتش انقلابی به حزب انقلابی میرسند . بقول
 دبره و فورمولوی : سیاسی / نظامی یا سیاسی / نظامی . اگر قبول کنیم که
 این دو ، دو جزء لازم و مکمل از یک کل اند ، تغییر جای آنها یک مسئله ثانوی
 است ، ثانوی به این معنا که : الزاماً وابسته است به موقعیت و شرایط
 مشخص در هر کشور . . .

"یک استراتژی برای تسخیر قدرت" دارای مطالب آموزنده بسیار و حاوی
 مسائل مهمی است ، فی المثل میتوان از بخش "موضع بین المللی" نام برد . در
 این بخش می بینیم که ا.ا.خ ، با چه روشن بینی قابل تحسین و با چه درک
 عمیق از مارکسیسم لنینیسم ، بحث تروتسکیسم ، استالینیسم ، رفورمیسم ،
 مائوئیسم . . . و "آنتی" هایشان را برای کسانی باقی میگذارد که به

نشخوارهای روشنفکرانه مسائل جوامع دیگر سرگردمند، و خود مارکسیسم /
لنینیسم خلاق را در شرایط مشخص ارژانتین بکار میگیرد. و این، بنظر
نگارنده، دسی گرانبهاست برای تمام جنبشهای انقلابی که رهائی ملی و
سوسیالیسم را نشان گرفته اند. افراد سازمانهایی که تضاد اصلی و دشمن
عمده در هر مرحله استراتژیک را عمیقاً درک نکنند، مارکسیسم لنینیسم خلاق را
درک نکرده اند، به خرده کاری ایدئولوژیکی دلخوش داشته اند و به هرز
میروند. اگر این خرده کاری و هرزروی برای افراد آتشین مزاج و غیرمسئول،
مجاز باشد ولسی یک سازمان انقلابی پیشاهنگ، که باید جنبشهای توده ای
را مرحله به مرحله سازمان بدهد و خلق را بطرف انقلاب رهبری کند، هرگز
نیاید به چنین و لخرجی رضایت دهد. انقلابهای روسیه، چین و ویتنام
آموزشهای گرانبهای در این زمینه بجا گذاشته اند که خیلی ها از کارشان
سرسری رد میشوند تا بقول خودشان " مبارزات ایدئولوژیک" خود را دنبال
کنند. دنیا را آب ببرد، اینها را بنوعی خواب برده است. . . .
البته در همین بخش " موضع بین المللی" نکته ای وجود دارد که نویسنده
این سطور - شاید بدلیل اینکه امریکای لاتینی نیست - با آن موافقتی
ندارد و آن، مسائل مربوط به کوبا است. از اینکه تروتسکیستها با انقلاب
کوبا موافقتی ندارند، قضیه ای تازه نیست و قابل درک است. زیرا اینها در
همه جای " استالینیست" می بینند - از جمله رهبران ویتنام (هوشی مین
و دیگران) را - استالینیست" میخوانند - و اگر خواهیم به سیاق روانشناسان
و طنی حرف بزنیم، آنها "عقدۀ استالین بینی" دارند. اما، کوبارادر ردیف
ویتنام قرار دادن و از آن بعنوان پیشاهنگ پرولتاریای بین المللی یاد کردن،
بنظر ما قدری مبالغه آمیز جلوه میکند.



در زیر مقدمه ای را ترجمه میکنیم که برجزوۀ " جنگ توده ای در ارژانتین" -
آمده است:

آرژانتین باگامهای بزرگ بطرف يك موقعیت انقلابی پیش می‌رود . این امر، علاوه بر تاشیری - که قد رسل - بر سر نوشت این کشور خواهد داشت، اثراتی بزرگ بر تمام کشورهای مخروط جنوبی و امریکای لاتین بر جا خواهد گذاشت .

پس از تجربیات دیکتاتوری نظامی (۷۳ - ۱۹۶۶) - که در اقدام خود بمنظور به ترمز وارد شدن او جگیری مبارزات توده ها، متحمل شکست شد -، طبقات حاکم به تاکتیک جدیدی توسل جستند که بطور اساسی تاکنون (از ۱۹۷۳ به بعد) بر پایه های اغفال و تحمیل شیوه پوپولیستی استوار بود . پرونیسم بورژوازی - نظیر حکومتهای بی روی نظامی -، بنوبه خود به شکست محکوم می‌باشد .

ارژانتین از سالهای متعدد به اینطرف، گرفتار مسائل وخیم اقتصادی می‌باشد و محال است که در محدوده سیستم سرمایه داری وابسته و تسلط امپریالیسم یانکی و اروپائی، راه حلی برای آن پیدا شود . قیام بزرگ توده ای جمعیت کوردوبا در ۲۹ مه ۱۹۶۹، آغازی بود بريك موقعیت پیش انقلابی . در واقع از این تاریخ است که توده ها تعرض را آغاز کردند و امپریالیسم و متحدان محلی اش را مجبور ساختند که در حین عقب نشینی جنگ بهر از دست و پایی صرف کنند افسی - نظیر اعلام انتخابات عمومی و تفویض قدرت به نمایندگان ۱۱ مارس ۱۹۷۳ - اتخاذ نمایند .

در طی تمام این سالیان، طبقه کارگر و خلق، تجربیات گرانبھائی را ذخیره کردند . پس از بناگرفتن کلبه اشکال مبارزه مسالمت آمیز، بطور تدریجی به اشکال قهرآمیز و مسلحانه مبارزه روی آوردند . باری، گرمای بسیج های کارگری و خلقی و قیامهای توده ای عظیم، نظیر "کوردوبا" بود که واحدهای چریکی رانگهان ظاهر ساخت . همچنین در همین فضا بود که P.R.T (حزب انقلابی کارگران) در سال ۱۹۶۵، و E.R.P (ارتش انقلابی خلق) در سال ۱۹۷۰ بوجود آمد .

ارژانتین، امروز کشور است که مبارزه طبقاتی در آن، به اوج خود رسیده است . این کشور، يك پروسه جنگ توده ای را طی میکند که در آن، روز بروز، چیزهای کوچک به چیزهای بزرگ تکامل می‌یابند و توده ها، بیش از پیش، در آن شرکت می‌جویند .

این جنگ داخلی تعمیم یافته، پروسه پیچیده ایست که در آن، مبارزات توده ها — مسلحانه و غیرمسلحانه، مسالمت آمیز و قهرآمیز، قانونی و مخفی — باهم ترکیب و تلفیق میشوند. قدر مسلم اینکه، انتقال بیون ارژانتینی این جنگ را انتخاب نکرد ماند. نه. این جنگ داخلی، بوسیله دشمن امپریالیست و متحدان اولیگارشلی ملکی و بورژوازی بزرگ انحصارطلب، به آنها تحمیل شده است. مبارزه، چه در شهروچه در روستا، جریان دارد و با قدرت به پیش می‌رود. این مبارزه نه تنها مورد توجه تمام انقلاب بیون امریکای لاتینی، بلکه کلیه نیروهای مترقی (در جهان) قرار دارد.

بهمین دلیل است که ما اثر حاضر را چاپ میکنیم. این اثر، حاوی تاریخچه کوتاهی است از PRT و E.R.P، و همچنین گزارشی از خط مشی استراتژیکی حزب برای دوره حاضر، که الترناتیو قدرت بورژوازی / قدرت انقلابی، پایگاه اساسی واحد های روستائی ERP — که در ایالت توکومن ریشه دوانیده است — را توضیح میدهد. این اثر همچنین حاوی سه نامه بقلم دبیرکل حزب انقلابی کارگران و رهبر فرمانده ارتش انقلابی خلق، ماریو روبرتو سانتوجو میباشد به کارگران، به سرپازان ذخیره بخدمت احضار شده و به دانشجویان.

این اثر، شاهد گویائی است از مبارزه ای که در حال حاضر، طبقه کارگر و خلق ارژانتین برای رهایی خود و برای سوسیالیسم — که جز لاینفکی است از انقلاب کارگری و توده ای در امریکای لاتین — دنبال میکنند.

پاریس — دسامبر ۱۹۷۰

این مقدمه که در دسامبر ۱۹۷۰، یعنی سه ماه قبل از کودتای نظامی نوشته شده است، آخرین تحولات این کشور را دربردارد. ارتش یعنی آخرین "ملجا" بورژوازی و سیستم حاکم، یکبار دیگر، وقتی که حکومت غیر نظامی را در مبارزه علیه طبقه کارگر و خلق، بی ثمر دید، در ۲۴ مارس ۱۹۷۶ مستقیماً وارد میدان شده است. از یک مشت شعارهای فریبنده و باصطلاح "دموکراتیک" که بگذریم، از هدفهای اولیه و اعلام شده حکومت نظامی، مبارزه با "خرابکاران" و "اشوبگران" است. تردیدی نیست که حکومت نظامی فعلی، موفقیتی بیشتر از اسلاف خود، بویژه در دوره ۷۳-۱۹۶۶،

بدست نخواهد آورد . خصوصا اینکه نیروهای انقلابی و مسلح ارژانتینی، بویژه پیشاهنگ، انقلابی حزب طبقه کارگرو ارتش انقلابی خلق این کشور (PRT - ERP)، در موضعی بسیار مستحکم تراز دره قبلی قرار دارند .

نقاب از چهره برداشته شدن و آشکارا وارد میدان شدن نیروهای مسلح ارتش ارژانتین در مبارزه علیه نیروهای خلق، یکی از آرزوهای درجه اول ارتش انقلابی خلق، بشمار میرفت . این امر اکنون تحقق یافته است . نیروهای مسلح ارتجاع، اول محتاطانه و با چهره ای بزرگ کرده وارد میدان شدند و کمی بعد، نقاب را کلاً از چهره منحوس خود برداشته و دستکهای تمیز و سفید را به کناری انداخته و دستهای تامل و آغشته به خون خود را به معرض نمایش گذاشته اند .

در زیر چند سطر از اعلامیه ماه آوریل ۱۹۷۶ شورای هماهنگی چهارجنبش انقلابی امریکای لاتین، تحت عنوان " امریکای لاتین، در ارژانتین به مقاومت برخاسته است " رانقل میکنیم :

در ۲۴ مارس (۱۹۷۶)، یک کودتای نظامی، حکومت ضد توده ای و طرفدار امپریالیستی ایزابل بیرون راسرنگون میکند . این کودتا، حکومتی " ضد شورشی " را بر سر جایی نشانده که هرگونه فعالیت‌های سیاسی و سندیکائی را لغو میکند، شورائی جنگی تشکیل میدهد، از نومجارات اعدام برای زندان سیاسی را بوجود می‌آورد، اعتصاب را جرم اعلام میکند و یک برنامه اقتصادی از نوع لیبرال و طرفدار امپریالیستهارا برپا میدارد

نظامیان " سختگیر " و " میانه رو "، توافق عمیق خود را در زمینه یک برنامه امپریالیستی و سرکوب گرانه و به غارت سپردن ثروتهای ملی، مخفی نمیدارند . دقیقاً همین ژنرال ویدالا (Videla)، رئیس جمهور فعلی، یک ارتش " میانه رو " ست که در ماه اکتبر گذشته، در کفرانس ارتشهای امریکائی، در مونته ویدئو، اعلام داشته بود : " برای اینکه صلح به ارژانتین بازگردد و هرقد ارژانتینی که لازم باشد، کشته خواهند شد "

صلح " رویائی برای وید لاهای یعنی استقرار " نظم و آرامش " به قیمت سرکوب و حشیانه طبقه کارگروخلق ، زندان و شکنجه و کشتار ، به قیمت استعمار انسان و غارت ثروت های ملی توسط بورژوازی وابسته و امپریالیسم .
 در محتوای یک جنگ انقلابی ، در طرف متخاصم میتوانند یک زبان - اما به
 در تفسیر متضاد - را بکار برند . مبارزه طبقاتی ، مفهومی جز این ندارد . از
 این نظر ، طبقه کارگروخلق ارژانتین نیز میتواند جمله وید را تکرار کنند :
 " برای اینکه صلح به ارژانتین بازگردد ، هر قدر ارژانتینی که لازم باشد ،
 کشته خواهند شد " .

صلح واقعی ، برای طبقه کارگروخلق ، یعنی رهایی انسان ، محو استعمار و
 قطع شدن دست بورژوازی انگل و امپریالیسم خون آشام از ثروت های ملی ،
 استقرار موکراسی توده ای و سوسیالیسم . دیالکتیک تاریخی بعمای آموزد که
 در این جنگ اجتناب ناپذیر تاریخی ، هر دو طرف ، استعمارکننده و استثمار
 شوند ، طبقات انگلی و محکوم به نابودی و خلق ، تا پای جان خواهند
 جنگید . " سازش طبقاتی " و " همکاری طبقاتی " ، افسانه ای کم - دقیق تر
 اینکه - بی دوا می است که این جنگ اجتناب ناپذیر را متغی نمی کند ، فقط
 آنرا عقب می اندازد و بهائی که طبقه کارگروخلق برای آن خواهند پرداخت
 بنحو وحشتناکی گران خواهد بود . ایران ، اندونزی و شیلی ، سه نمونه
 است از میان در همان نمونه موجود . اگر لنین با جنگ داخلی ، قیام مسلحانه
 اکتبر ، جلوی این فاجعه را نمی گرفت ، بازگشت مجدد در تزار (از کانسال
 کرنسکی ها) ، تردید ناپذیر بود .

حزب انقلابی کارگران و ارتش انقلابی خلق ارژانتین نیز پروسه یک جنگ داخلی ،
 جنگ توده ای و مبارزه سازش ناپذیر طبقاتی را دنبال میکند . این پروسه ایست
 که در مقابل هر جنبش اصیل مارکسیست لنینیستی قرار دارد .

سیامک آزاد

اصل و منشأ 'E.R.P (ارتش انقلابی خلق)

برای شناخت اصل و منشأ ارتش انقلابی خلق (E.R.P) لازمست که تا اصل و منشأ سازمان انقلابی ای که آنرا پایه گذاری کرده و هیأت رهبری سیاسی و نظامی آنرا تشکیل میدهد، یعنی حزب انقلابی کارگران (P.R.T) پیشرفت .
در سال ۱۹۶۳ بود که ح.ا.ک (P.R.T)، از اتحاد دو سازمان تولد یافت : یکی جبهه انقلابی هند و آمریکائی توده ای (F.R.I.P) بود که در گرمای مبارزه پرولتاریای انقلابی توکومن (Tucuman) - دقیق تر اینکه، کارگران صنعت قند -، به وجود آمد و اکثریت اعضای آن از میان پرولتاریا و محافل دانشجویی برخاسته بود و شدیداً تحت تاثیر انقلاب کوبا قرار داشت . دیگری "کلام کارگر" (Parole Ouvrière) نام داشت که در محیط مبارزات سندیکا های کارگری بوئنوس آیرس گسترش یافته و بدلیل شکستهای متحمل شده بوسیله پرولتاریا در آن دوره (۶۲ - ۱۹۵۹)، نمیتوانست در صفوف خود جرئت انصرافی که از خود به بورژوازی - با اصل و منشأ تروتسکیستی - برخاسته بودند، بروی چیز دیگری حساب کند .

تحت تاثیر قوه محرکه جنبش پرولتاریای انقلابی بود که حزب ما به مسائل مبارزه مسلحانه توجه نمود . این مسئله، الزاماً یک مبارزه شدید طبقاتی در وطن سازمان را بوجود آورد که نقطه اوج آن، پنجمین کنگره ح.ا.ک بود : در طی این کنگره، جریان پرولتری - دارای اکثریت قاطع -، عناصر خود به بورژوازی را - که از عهد گرفتن مسئولیت تاریخی برای پیشبرد یک مبارزه انقلابی واقعی و در پیش گرفتن تنها راه انقلابی برای تسخیر قدرت، یعنی مبارزه مسلحانه، سر باز میزد - از حزب اخراج کرد .

ح.ا.ک هر چند بسیاری از نیروها را از دست داد، ولی با پیشاهنگ طبقه کارگر توده های مردم، پیوندی نزدیک یافت . ا.ا.خ (ERP)، ضمن توجه به اضطرابهای این بخش - و بویژه گروههای کارگری و کمونیستیک از نمونه قهرمانی افتخار آمیز فرمانده "چه گوارا" الهام می گرفتند -، مصمم شدند که اسلحه بدست بگیرند و با تلفیق مبارزه چریکی و مبارزه طبقاتی، به نبرد ادامه دهند . ا.ا.خ بدینگونه خود را بعنوان زبان گویای اقتدار توده ای - که در این دوره، علیه دیکتاتوری نظامی اوتنگانیا (۱) مبارزه میکردند - معرفی کرد .

بدین ترتیب، در ۲۹ ژوئیه ۱۹۷۰، در جریان پنجمین کنگره ح. ا. ک. - که در یک جزیره بروی رودخانه پارانا (Parana) و در نهایت مخفی کاری، تشکیل یافت -، ارتش انقلابی خلق پایه گذاری شد. نقطه حرکت آن عبارت بود از چند واحد رزنده که از تاریخ ۱۹۶۹ به بعد، دست به عمل زدند و بعنوان پشتوانه خود، چندین عملیات مهم را در اختیار داشته اند که از آن جمله است: مصادره کردن ۷۰ میلیون "پزو" از بانک "اسکوبار" در ایالت بوئنوس آیرس، ۴۲ میلیون پیسزو در ایالت روزاریو (Rosario)؛ حمله و تصرف یک پاسگاه ژاندارمری ملی در روزاریو و همچنین کلانتری شماره ۲۰ در همین شهر؛ آزاد کردن دو رفیق زندانی در توکومن؛ و همچنین طرح عملیات کم اهمیت تر. این عملیات در آنوقت، بنام کماندهای مختلف منطقه ای انجام میگرفت. و از این تاریخ به بعد است که آرم ERP بطور عمومی آشکار میشود. تصمیم به ساختن ارتش انقلابی خلق، متکسی بر اصلی بود که بر طبق آن لازمست سازمان نیروهای ارتشی رژیم را - با در مقابل آن قرار دادن یک ارتش انقلابی، بمنظور تضمین پیروزی قیام مسلحانه پارتیاریا و خلق - در هم ریخت. ح. ا. ک. کاملاً آگاه بود که با توجه به شرایط موجود در آن ایام - یعنی ضعف حزب، عدم یک دولت کارگری که با ارزانتین مرزهای مشترک داشته باشد، فقدان نیروهای مهم و بیایگاه ارتشی -، ساختمان ح. ا. ک. عبارت خواهد بود از شوره یک پروژه سیاسی / اجتماعی / تکنیکی و نظامی، که از کوچکترین به بزرگترین خواهد رسید. بهمین خاطر است که در جریان مرحله بعدی، جنگ انقلابی صورت جنگهای چریکی شهری و روستائی را بخود خواهد گرفت و بطور محلی، عمل خواهد کرد تا متعاقباً بتواند عملیاتی را - چه از نقطه نظر سیاسی و چه از نقطه نظر نظامی - به گسترده ترین حد آن برساند و بدینگونه یک جنگ جنبشی را در روستا و واحد های استراتژیک مهمی را در شهرها برپا دارد. با تعقیب نمونه ویتنام، رهبری ح. ا. ک. باید هیات رهبری و ستجمعی تضمین خواهد شد و خلقتی کارگری و توده‌ای خواهد داشت و در همین حال، تمام عناصری را که آمادگی برای مبارزه علیه دیکتاتوری نظامی و امپریالیسم را داشته باشند - و برنامه ارتش انقلابی خلق را مورد قبول قرار دهند -، در خود ادغام خواهد کرد.

مختصات موقعیت (کشور) هنگام بنیاد ارتش انقلابی خلق، چگونه بود؟

سرمایه داری ارزانتین از یک نقص مادرزادی و در عین حال، از یک بحران خطرناک

شالوده ای نظامی رنج میبرد. قدر مسلم، بورژوازی سعی داشت که اثرات این بحران را - با افزایش بیش از پیش بار سنگین بردوش توده های زحمتکش، بدون توجه به مقاومت نیرومندشان - کاهش دهد. این موقعیت که در جریان دود هه اخیر ایجاد شده، ثبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را غیر ممکن ساخته است. چه طرحهای سیاسی/اقتصادی - ولی همگی بوجهی - برای پیدا کردن یک راه حل، که به جلواند اخته نشد! بدینگونه است که مقاومت توده های ملی و ارتقاء تدریجی سطح آگاهی و مبارزه جوشی شان، نیروهای مسلح را در ژوئن ۱۹۶۶، مجبور کرد که بعنوان پیشگیری، کودتای را - بمنظور سرنگون کردن حکومت ایلیا (۲) و ایجاد باصلاح انقلاب ارزانترین - برپا دارند. نظامیان بخود وعده میدادند که ظرف دو سال آینده - بدون ایجاد هیچگونه تغییرات -، به هدفی برسند که آنها همه آرزوی را داشتند: استقرار ثبات در تمام سطوح جامعه.



حزب نظامی، تحت رهبری اونگانیا (۱)، یک رهبری خشن - با ممنوعیت تمام احزاب سیاسی - را برپا داشت، سرکوب و وحشیانه ایدئولوژیکی را برقرار کرد، سند یکالیسم مبارز را مورد حمله قرار داد و بسیج توده هارا - بدون کمترین ملاحظه ای -، از طریق نظامی درهم شکست. طبقه کارگر و خلق، با قدرت مقاومت نشان دادند؛ ولسی با اینحال، بطور موقت متحمل شکست شدند. حزب نظامی - که بورژوازی حمایت خود را از آن دریغ نداشت -، در ظرف مدت دو سال چنین بنظر میرسد که بالاخره پیروز شده است. نظامیان، قابلیت عظیم نیروی توده ای - که نفرت عمیق نسبت به دیکتاتوری داشت - را از قلم انداخته بودند.

بدینگونه است که بین ماه مه و سپتامبر ۱۹۶۹، یک بسیج قهرآمیز توده ای در سطح کشوری - که نقطه اوج آن، "کورد و بازو" (۳) بود -، به وقوع می پیوندد. حزب

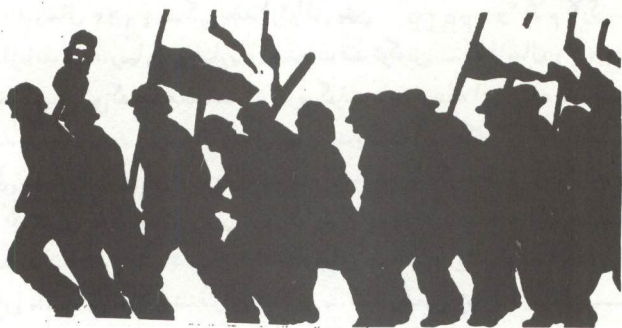
نظامی که بوسیله اوجگیری مبارزات توده ها و عملیات چریکی - که دست به عمل زدن و آغاز میکرد - ، متحمل شکست شده بود ، در اینوقت بدنبال تغییرات متوالی ، در ضمن عقب نشینی منظم - در زیر پرچم توافق بزرگ ملی (GAN) (۴) - ، با اعلام انتخابات عمومی - مبارزه پرداخت .

مبارزه مسلحانه : بینش سیاسی و شیوه سازماندهی

حزب ما ، در سال ۱۹۶۳ - کی بعد از توافق بین FRIP و " کلام کارگر - ، به یک کار سازماندهی در میان پرولتاریای صنعت قند توکومن - که از سال ۱۹۶۱ ، بطور دقیق بخاطر بحرانی که صنعت قند را در بر می گرفت ، در مرحله ای از یک بسیج بزرگ و مبارزه شدید بسمیریر - ، مبادرت ورزید . بدینگونه است که کارگران نیشکر ، پیشا هنگی جنبش کارگری ارزانتین راعهد و دانشند و یک گروه مهم از کارگران ایمن بخش - که تئوری مارکسیستی را مورد قبول قرار داده بودند - ، به صفوف حزب ما ملحق شدند . اینان - با تثبیت نقطه نظرهای طبقاتی و روشها و مختصات پرولتری در سازمان ما - ، بهمراه روشنفکران انقلابی - که در همین زمان ، در جریان لغبنیستی و پرولتری ح ۱۰ ک شکل می گیرند - از " رژیونال (REGIONALE) توکومن " ، یک " رژیونال پرولتری " می سازند . همچنین در همین دوره است که برای اولین بار ، مبارزه طبقاتی در داخل حزب شروع به تظاهر میکند و این مبارزه ، وقتی شدت خود را مضعف میکند که بورژوازی خود را مجبور می بیند که به یکسائوری نظامی اونگانیا توسل جوید و آشکارا در راه سرکوب قدم بردارد .

از اواخر سال ۱۹۶۶ ، بدنبال چند تجربه از مبارزات مسالمت آمیز و خصوصا مبارزات سندیکائی - که با شکست مواجه شدند - ، " رژیونال توکومن " (این اسم از کنگره ۱۹۶۵ به بعد برویش باقی مانده) ، ضرورت مبارزه مسلحانه در ارزانتین را مورد تأیید قرار میدهد . پس ، بدینگونه ، از برای تجربیات مستقیم توده های کارگری ارزانتین است که ناگهان فکر ضرورت مبارزه مسلحانه در رطن ح ۱۰ ک ظاهر شد ؛ و این مبارزه ، کلا توسط پیشاهنگ حزب - که تمام منابع مبارزه سیاسی (از اعتصاب ساده ، شرکت در انتخابات گرفته تا اشغال کارخانه ها بهمراه گروهان گرفتن و تظاهرات قهرآمیز) را احفر کرده و مشاهده نموده بود که امکانات مبارزه قانونی با کورد نای اونگانیا معدوم شده است - ، مورد تصویب قرار گرفت و بصحمانه بطرف مبارزه انقلابی کشانده شد .

جنگ توده ای، راه انقلاب ارزانتین است. مسئله برسر یک جنگ توده هاست که برپا میشود و از برای هزاران نبرد. چه مسلحانه و چه غیرمسلحانه. — جریسان و ادامه خواهد یافت و تا وقتی که تمامی خلق مادران شرکت نکند، باشند، به پیروزی نخواهد رسید. شرکت در سازماندهی اش، بوسیله حزب پرولتری — که می باید در جریان مبارزه، توسعه یابد و آید، شود. — تضمین خواهد شد. این حزب — سخفی و پرولتری — توسط ایدئولوژی مارکسیست / لنینیست مسلح خواهد شد و در بطن خود، بهترین فرزندان طبقه کارگر و خلق را بدو هم گرد خواهد آورد.



تعلق طبقاتی

حزب ما، بنابراین پرولتری / مارکسیست / لنینیستی، تأیید میکند که برای ساختمان حزب و ارتش انقلابی، لازمت که بروی پرولتاریای صنعتی و اختصاصاً بروی بخشهای بزرگتر تمرکز کارگری، تکیه کرد. در واقع، حزب و ارتش انقلابی، فقط باریشه دوانند در انقلابی ترین و پابرجاترین طبقه — که منافع اش با منافع استثمارگران، آشنی ناپذیر است — قادر میباشد که جای پای خود را محکم کند. بدینگونه است که وظایف انقلاب، تا پیروزی نهائی انقلاب سوسیالیستی، بد رستی به پیش برد خواهد شد.

مضافاً، طبقات دیگر توده ای وجود دارند — نظیر دهقانان فقیر، طبقه متوسط مراکز شهری، مردم فقیر شهرها و همچنین دانشجویان — که معرف یک بخش مهم از جامعه ما بشمار میروند. بدلیل بحران برگشت ناپذیر سرمایه داری وابسته ارزانتین، این طبقات — که از یک طرف تحت ستم امپریالیسم و از طرف دیگر، تحت ستم بورژوازی محلی قرار دارند —، بصورت متحدین بالقوه طبقه کارگر درمی آیند و بطور عینی بطرف تسخیر قدرت کارگری و توده ای جلب میشوند. بنابراین، لازم بنظر میرسد که حزب و اتما



توجه خود را به بالا بردن تعداد این مبارزان پرولتری - بویژه در سطح ارگانیکسمها رهبری - ، معطوف دارد . مضافاً اینکه ، سازمان ماکلیه مبارزان را - چه از منظر طبقه پرولتاریا برخاسته باشند یا نه - تشویق میکند که خود را کلاً وقف مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی بنمایند ، بی وقفه و بنحوی موثر ، به " پرولتاریزه " کردن خود ادامه دهند . بطور خلاصه ، " پرولتاریزه کردن (Proletarianisation) " مبتنی است بر سهیم شدن در برابری اجتماعی طبقه کارگر ، بر سهیم شدن در شمول و زندگی و کار او ، به برپا داشتن یک اخلاق جدید و به از سر خود واکردن هرگونه رفتار فردگرایانه .

دقیق تر اینکه ، بنا بر آمارهای جدید - در زمینه اصل و منشأ طبقاتی مبارزان ما - ، ۳۳ درصد از مبارزان ح . ا . ک . رابطه کارگر تشکیل میدهد ؛ در حالیکه نسبت کارگران در ارگانیکسم های مختلف رهبری ، به ۵۰ درصد میرسد . در این رابطه ، در میان شهدای پیشمار انقلاب ارژانتین ، اساسی زهراند کر میسیم : انتونیو انریکه دل کارمن فرناندز ، سه گوندو گونز ، مارچلو لیزکانو ، کره سازنشو ایپانزو و رامون روزا خیمه نر .

یک سیاست اتحاد

ح . ا . ک . ، چنین ارزیابی میکند که در کنار وحدت و سازماندهی طبقه کارگر ، متوازیها باید به استقرار اتحاد بین پرولتاریا و اقشار اجتماعی ای که بطور عینی دارای آمال مشابهی میباشند ، مبادرت ورزید . بنابراین ، ما باید سیاست اتحاد با برخی از

بخشهای خرد و بورژوازی شهری، روستائیان فقیر و متوسط، مردم فقیر شهرها و دانشجویان را مورد عمل قرار دهیم. از برای این وحدت کارگری وتوده ای - بدون چشم پوشی از برنامه انقلابی و سوسیالیستی مان -، خواهیم کوشید که تمام بخشهای شریف، دموکراتیک و مترقی بورژوازی متوسط - که به مبارزه علیه فاشیسم، دیکتاتوری و امپریالیسم برای آزاد بیهای دموکراتیک و استقلال ملی تن در دهند - را باطرف اهداف خود جلب کنیم. این وحدت کارگری وتوده ای، به ایجاد یک جبهه نیرومند آزاد بیخس ملی واجتماعی - عمیقاً ریشه دوانده در توده ها -، منجر خواهد شد. وظیفه بسیج صد ها هزار ارژانتینی - از برای یک برنامه دموکراتیک و ضد امپریالیستی، یک برنامه رهائی بخش ملی واجتماعی -، به این جبهه محول خواهد گردید.

تلاشهای اساسی تاکتیکی که متضمن تحول بسوی یک موقعیت انقلابی است

نمیتوان به پاره ای از پیروزیها با خصیصه استراتژیک دست یافت و پیروز نمند انچه بطرف تحقق اهداف استراتژیک پیش رفت مگر اینکه بطور مد اوم و بان نیرو و قدرت، یک کار انقلابی را دنبال کنیم. هزاران تن از کادرها و مبارزان ما، در گوشه و کنار سرتاسر کشور برای تحقق این تلاشها باید ابتکار و پنا میسم خود را بکار بیاورند و کوششهای خود را بطور اساسی بطرف طبقه کارگر معطوف دارند - بی اینکه از سایر طبقاتی غافل بمانند که از متحدین وی بشمار میروند. این کار انقلابی، بوسیله حزب و مبارزانش تهیه و تنظیم خواهد شد؛ بطور غیر قابل چشم پوشی به شبکه پرولتری حزب آغشته شده و بر اساس اصول و شیوه های عادلانه عطیات انقلابی، بنا خواهد گردید.

بطور کلی، در محدودۀ پراتیک پارتیزانی، عطیات روزانه هر مبارزه شامل تکالیف تاکتیکی زیر خواهد بود:

- ۱- زندگی کردن در میان توده ها، رابطه نزدیک و مد اوم داشتن با آنها؛ صادقانه و عمیقاً به مسائل آنها پرداختن. در حین درس آموزی از توده ها، پخش کردن ایدئولوژی مارکسیست لنینیستی و خط مشی حزب ما، در بین شان.
- ۲- همواره توده ها را بعنوان نقطه مراجعه در کلیه فعالیتهای - سیاسی و نظامی - ماسخرن؛ لا بنقطع، حالت روحی آنها را در نظر داشتن و با دقت، تحول

آگاهی‌شان را مورد تعقیب قرار دادن .

۳- بطور درست و معقول، کار قانونی و غیرقانونی ما را با هم انطباق دادن؛ کلیه امکانات قانونی را - در عین بطور کامل و درست نخورد و حفظ کردن کلیه ساخت‌های مخفی و سازمانی ما - برفع فعالیت‌های ما و نفوذ در بطن توده‌های وسیع، بکارگرفتن . فعالیت‌های غیرقانونی ما، در مجموع، باید با فعالیت‌های قانونی و نیمه قانونی در تقارن بود و در روابط نزدیک با آنها داشته باشد .

۴- بشیوه‌ای هماهنگ و همزمان، تمامی اشکال مبارزه توده‌ها - اقتصادی و سیاسی، مسلحانه و غیرمسلحانه، مسالمت‌آمیز و قهرآمیز، قانونی و غیرقانونی - را توسعه دادن؛ مبارزاتی که توسط سلول یا کمیته حزب، متمرکز و هماهنگ خواهند شد .

۵- مداومت نشان دادن در کار "پرولتاریزه" کردن، و حتی تعمیم آن؛ لا ینقطع دنبال کردن مطالعه خط مشی حزب و کلاس سیک‌های مارکسیست / لنینیست، در جهت تبدیل شدن به یک انقلابی حرفه‌ای؛ بطور مداوم بهبود بخشیدن به فعالیت‌های عملی ما، در جهت یک کارآیی بسیار بزرگ، از طریق انتقاد و انتقاد از خود؛ بطور خلاصه، لا ینقطع تعمیم کار "پرولتاریزه" کردن و شکل‌گیری تئوریک و سیاسی، و از نظر کیفی و کمی بهبود بخشیدن راندمان و قابلیت مبارزان .

۶- تکیه راهبروی تبلیغ و ترویج - کتب و شفاقی - گذاشتن، به منظور اینکه چیزی که دارای یک اهمیت اساسی است - یعنی افکار پرولتاریای انقلابی، خط مشی حزب و علم مارکسیست / لنینیستی انقلاب - را بطور وسیع بین توده‌ها، پخش و منتشر کردن .

۷- در تلاش‌های نظامی، یک خط مشی توده‌ای را مورد اجراء گذاردن؛ به نحویکه بطور نزدیک، تبلیغات مسلحانه را با زندگی، مسائل و مبارزات توده‌ها متحد کند .

۸- هرچه بیشتر ارتقاء دادن ظرفیت‌های فنی و نظامی واحد‌های مبارزان - از طریق مطالعه علم نظامی پرولتری، تعلیم و تمرین ویراتیکی -، برقرار کردن یک تعادل درست، در انطباق با اصل مارکسیست / لنینیستی، بین انسان و اسلحه . اصلی که بر مبنای آن، در هر جنگی، انسان، حقیقتاً هدف و آگاهی سیاسی اش، عوامل اساسی و تعیین کننده را تشکیل میدهد؛ در حالیکه اسلحه، در حکم یک یا هر دو تعیین‌کننده قابل اهمیت است که باید - برای اینکه بتواند در جریان نبرد‌ها، با بزرگترین کارآیی‌ها مورد استعمال قرار گیرد -، بطور کامل شناخته شده و تحت تسلط درآید .

۹- آموختن حفظ و نگهداری اسرار، احترام به "تقسیمات سطوحی یا خانه خانه‌ای

(Compartmentation) (۵) ، با احتیاط و مهارت به وظایف محوله عمل کردن و در حدی بودن که درد شوارترین موقعیتها ، روحیه خوبی را در عالی ترین سطح آن حفظ کردن .

بمسوی يك موقعیت انتقالی

موقعیت بین المللی کنونی ، بوسیله درهم ریختگی مواضع امریکای شمالی و بوسیله بحران سیاسی داخلی — که بطور جدی بروی امپریالیسم یانکی اثر گذاشته — مشخص میگردد . در این محدوده — بنحود رخشان — مساعد است که باید تکامل بمسوی يك موقعیت انتقالی در ارزانتین را جای داد . بحران عمومی سرمایه داری ارزانتین — که برای حل مسائل اصلی کشور و ازضا " خواستهای عادلانه توده ای ، در وضعیت محالی قرار دارد ، — اوجگیری مبارزه توده ها در جهت يك تعرض انتقالی عمومی و حضور يك پیشاهنگ مارکسیست / لنینیست مبارز ، از عواملی بشمار میروند که در اوج تکامل خود بسر میبرند و قادرند — در کوتاه یا متوسط مدت — يك موقعیت انتقالی را خلق کنند که در آن ، پرولتاریا و تمامی خلق زحمتکش ، باید و خواهند توانست که مسئله قدرت را مطرح سازند .

حزب ما ، در يك چنین موقعیتی ، مسئولیتهای عظیمی در مقابل خود دارد . حزب ما — برای اینکه شایستگی مبارزات انتقالی را داشته باشد — ، لازمست که قدر و قامت تهیه و تدارک ، روشن بینی سیاسی ، سطح سازماندهی ، سبک پرولتاری و اخلاق انتقالی يك حزب در حال مبارزه را بدست آورد . در سلونی و غوغای مبارزات طبقاتی اعلام شده ، حزب ما باید مهذبتر و محکم نگهدارد ؛ در اجرای يك خط مشی انتقالی — که ضمن احترام به اصول ، باندازه کافی دارای نرش و انعطاف باشد — ، مدامت نشان دهد ؛ صد ها و هزاران کار پرولتاری و انقلابی بسازد ؛ اعتماد و علاقه توده ها ، کار پرولتاری و غیر پرولتاری را بخود جلب کند ؛ و با شجاعت و احساس مسئولیت ، تلاشها و تکالیف تاریخی رهبری انتقالی را بر عهده بگیرد .

در يك چنین موقعیتی که ما در حال حاضر می شناسیم یاد ماها و سالهای آینده طی خواهیم کرد — یعنی موقعیتی در نهایت ثباتی و بحران شدید — ، اهمیت عوامل ذهنی ، بنحوقابل توجهی افزایش خواهد یافت .

حزب ما به این امر ، آگاهی کامل دارد . با سماجت و قدرت ، از خط مشی و سبک کار

خود دفاع میکند و با اعتمادی عمیق در تعلیمات پرولتاری بین المللی، مطالعه کلاسیکهای مارکسیسم / لنینیسم - چشمه پایان ناپذیر تعلیمات انقلابی - را دنبال میکند. بدینگونه است که حزب ما، با هیجان و خود را برای نبرد های آینده، تدارک می بیند.

ح. ا. ک، در بین روشن بینی اش، تدارک و آمادگی اش و حمایت قدرتمند توده ها - که الهام بخش آنها، نمونه رفقای متعددی بود که در میدان نبرد کشته شده بودند، همچون قهرمانان توده (۶) و کاتامارکا (۷)، نمونه های افتخار آمیزی از سادگی، وقار قهرمانی، که خود زار در راه انقلاب فد کرده اند - خواهد توانست



وظایف دشوار رهبری انقلابی را بر عهده من به پیش برد؛ واحد هایی از گادر های پرولتری را تشکیل دهد؛ ظرفیت عظیم انقلابی توده ها را - کاتالیزه - کند و با قاطعیت؛ رهبری طبقه کارگر و خلق مان را بر عهده بگیرد. با اثبات پختگی و شجاعت، خلقمان را بطرف پیروزی، بجانب ظرفیت قطعی انقلاب ملی و اجتماعی رهبری خواهد کرد؛ به بیمدالتی های نظام سرمایه داری پایان خواهد داد و برای خلق زحمتکش، استقلال ملی، سوسیالیسم و کامل ترین خوشبختی راه ارضان خواهد آورد.

وقایع برجسته تاریخ ارتش انقلابی خلق

ا. ا. خ، از همان اوایل، عطیاتی مهم - حتی پاره ای از آنها، قبل از اعلام رسمی - بنیان آن - را متحقق کرده است. این عطیات بوسیله کماندو های محلی صورت

می گرفت که کار با اقدامات کوچک (از قبیل خلع سلاح کردن پلیسها برای تهیه
اسلحه برای خود، مصادره بانگها و غیره) آغاز کردند و همچنین به سازماندهی
دفاع از خود - در جریان تظاهرات توده ای - ، مبارزت میوزیدند . کم کم ،
۱۰۱ .خ به قابلیت عملیاتی خود تعالی می بخشید ، عملیاتی در سطح بالاتر - نظیر
حمله به کلانتوری ۲۰ روز آریو ، ورودن استانی سیلوستر ، نماینده کمپانی سیفت
(SWIFT) و کنسول بریتانیا در روز آریو ؛ مصادره پولهای يك کامیون زره پوش
متعلق به " بانگ ایالت کوردوبا " ، در پوشینا ؛ همچنین مصادره پولهای کامیون
زره پوش متعلق به " بانگ ملی " ، در اسکو بار - را متحقق میکند . توضیح دهیم که
حمله و تسخیر کلانتوری ۲۰ روز آریو ، اولین عملیاتی بود که بنام ۱۰۱ .خ انجام شد .
متعاقبا ، ۱۰۱ .خ عملیاتی باز مستر را به انجام رساند . بعنوان مثال ، ارتش انقلابی
خلق ، زندان villa Urquiza (شهر اورکیزا) در ایالت توکومن را
تسخیر کرده و یک گروه از رفقای که در آنجا زندانی بودند را آزاد نمود ؛ با همکاری
سازمان پرونیستی FAR (نیروهای مسلح انقلابی) ، ژنرال خوان کارلوس سانشز
- عالی ترین مقام دستگاه سرکوب و شکنجه گرزندگان سیاسی در روز آریو - را اعدام
کرد . همچنین : رهپش و اعدام اوردان سالوسترو ، مصادره " بانگ ملی توسعه " -
- عملیاتی که عواقب و نتایج مهم بهار آورد - ، اشغال زندان راوسون - با همکاری
" فار (FAR) " و " مونتونروها (Montoneros) " - و فرار شش تن از
عده ترین رهبران چریکی ، و نیز تسخیر کردن ۱۴ در کوردوبا . مضافا ، ۱۰۱ .خ در
" ویروزا " - بموازات سایر گروههای سیاسی - ، به فعالیت شدیدی دست زد و موفق شد
این بسیج توده هارابه درجه ای از سازماندهی ، آگاهی و رهبری برساند که تا آنوقت
وجود نداشت .

۱۰۱ .خ ، پس از استقرار حکومت پرونیستی در سپتامبر ۱۹۷۳ ، به مرکز فرماندهی
سرویسهای بهداشتی ارتش در بوئنوس آیرس حمله کرد ؛ سپس ، در ۲۰ سپتامبر
۱۹۷۴ ، قسمتی از تیپ ده زهی آزول را اشغال نمود . این عملیات نظامی - مهمترین
عملیات تا این تاریخ - ، تمامی یک پروژه سیاسی را زیر و رو کرد و از روی خصلت واقعی
حکومت پرونیستی ، نقاب برداشت . بعد ، با " عملیات رفیق زامون روزا خیمه نژد " -
جنگ چریکی روستائی آغاز شد . در عملیات اخیر الذکر ، کلانتوری آلچرال واقع در ایالت
توکومن ، تسخیر میشود و بعد ، کارخانه اسلحه سازی " Villa Maria (شهر
ماریا) " واقع در ایالت کوردوبا به تصرف در می آید . ۱۰۱ .خ پس از اینکه - به دست
موفقیت - به تسخیر تیپ هفده توپخانه هواپرد شهر کاتامارکا دست می یازد ، واحد ها

نظامی - با همکاری نیروهای پلیس - به تعقیب واحد چریکی در منطقه سوه رو
(در ایالت توکومین) می پردازند و - عبث و بیهوده - میکوشند که واحد های روستائی
ما را نابود کنند . تصریح کنیم که این بار ، این ارتش ستگر بود که رهبری عملیات
سرکوب را در دست گرفت .



مواضع بین الطللی

ح . ۱ . ک ، در هنگام پنجمین کنگره اش در ماه مارس ۱۹۶۹ ، خود را - از نقطه نظر
ایدئولوژیکی - همچون یک سازمان مارکسیست / لنینیستی تعریف کرده است .
سازمان انقلابی می بایست پیشرفته ترین آئین علمی دوره معاصر - آئین تئوری
سیاست انقلابی و انقلاب اجتماعی ، آئینی که قادر است مسائل پیچیده مبارزه طبقاتی
در یک یا چند کشور ، و حتی در سطح بین الطللی ، راحل کند - بعنوان راهنمای خود
انتخاب کند . حزب ما ، با تعریف کردن خود بعنوان مارکسیست / لنینیست ،
میخواست تصریح کند که ناصحیح و غیر عادلانه است که خود را بعنوان تروتسکیست
تعریف کرد - کاری که " انترناسیونال چهارم " میکند . در واقع ، تعریف اخیر
معادل بود با کنار گذاشتن یکی از بناهای اساسی تئوری مارکسیست / لنینیستی :
نمای جنگ انقلابی و تسخیر قدرت در شرایط کنونی ادغام سرمایه داری جهانی .
بدون اینکه آورده و سهم تروتسکی - و همچنین انقلاب بدون دیگر - در تئوری
مارکسیست / لنینیستی را انکار کنیم ، او را نمیتوان بعنوان ادامه دهنده وفادار او را

مارکسیسم / لنینیسم تلقی نمود، زیرا که تروتسکی به یک مسئله اساسی — یعنی مسئله استراتژی تسخیر قدرت — توجه نداشته است. انقلابیون دیگر، از جمله مائوتسه تونگ و هوشی مین، بنوبه خود، این مسئله را مورد توجه قرار داده اند. از طرف دیگر، علی رغم خراب کردن تصویر و استعمالی که از عنوان مارکسیست / لنینیست بعمل آمده — از جمله کمونیستهای رفورمیست نیز خود را بدین منتسب میدانند — ما از این عنوان چشم پوشی نمی کنیم و از انتساب آن به خود، بسیار مقتدریم. مسئله نه فقط بنحو انکارناپذیری بر سر تنها ایدئولوژی انقلابی معاصر است، بلکه همچنین بر سر ایدئولوژی ایست که ویتنامیها، کوبائیها — و تقریباً تمام انقلابیونسی که یک کم همه جادرجهان، اسلحه بدست علیه سرمایه داری و امپریالیسم می جنگند — آنرا از آن خود میدانند.

سازمان ما — با وقوف به ضرورت به جلوراندن مبارزه انقلابی بشیوه ای هماهنگ — به انترناسیونال چهارم پیوست، و حتی از این طریق کوشید که یک جهت گیری انقلابی به آن عرضه کند. ما بدینوسیله کوشیدیم که مبارزه مسلحانه را همچون شکل اصلی مبارزه در قاره ما، و جنگ چریکی را همچون بیش سیاسی / نظامی — رهائی یافته از هرگونه سرکجی "فوکستی" — جنگ انقلابی بازناسانیم.

ولی ما با بخشهایی مواجه شدیم — عمدتاً با (Socialist's Worker Party) — که بیش از همه با مبارزه انقلابی، خصوصیت میورزیدند. بیش از پیش روشن شد که اکثریت این بخشها، در مقابل فشارهای خرد بورژوازی و جوهر اجتماعی خاص خود تسلیم میشدند و بدینگونه، لاینقطع مواضع راست روانه ای را در پییش می گرفتند. در اینحال بود که حزب ما، در ژوئن ۱۹۷۳، تصمیم گرفت — از طریق کمیته اجرائی خود و با نظرخواهی از ششمین کنگره — هر نوع رابطه خود را با انترناسیونال لیسم چهارم قطع کند. قدر مسلم، محرک این تصمیم، وجود اختلافات عمیق سیاسی بود، که در حمله های پایه علیه خط مشی سیاسی ح. ا. ک. تجنی می یافت. این امر، با کامل وضوح، نمایشگر یک عدم آشنائی کامل از واقعیت ارزانتین بود و بسک حالت عمل انجام شده غیر قابل تحملی را برپا میداشت. این اختلافات همچنین در سطح استراتژی کلی مبارزه طبقاتی بین المللی، تظاهر میکرد. برای ما، دو اردوگاه بزرگ وجود دارد که در مقابل هم ایستاده اند: اردوگاه سرمایه داری امپریالیستی، و اردوگاه سوسیالیستی. همانطوریکه کلاسیکهای مارکسیسم لنینیسم نشان میدهند و همانطوریکه هوشی مین توضیح میدهد، مبارزه ناپای مرکزی

که خلقها علیه سرمایه داری و امپریالیسم دنبال میکنند متوقع اتحاد تمامی نیروهای
 مترقی و انقلابی میباشد. مسلم اینکه ما با "راه سوم" - که در بیرخانه متحده
 انترناسیونال چهارم پیشنهاد میکند - در توافق نی باسیم. این در بیرخانه،
 امپریالیسم و بوروکراسی رانوی یک کفه ترازو قرار میدهند، و سیاست اتحاد جماهیر
 شوروی سوسیالیستی و سیاست امپریالیستی را با یک شدت مشابه بهاد حمله میگیرد.
 اینکار یعنی آب توی آسیاب امپریالیسم ریختن. این یک سیاست کاملاً منفی است؛
 بدو اختلاط و درهم و برهمی را پاشیدن است و نتیجه ای جز این در بر ندارد که
 نفوذ بورژوازی برتوده ها را استحکام بخشد. در موقعیت کنونی، یک خط مشی
 پرولتری نمی تواند بر مبنای فلان و بهمان "راه سوم" پایه گذاری شود و بدو اینکه،
 مرکز ثقل حملات خود را بر روی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، چین یا هر دولت
 سوسیالیستی دیگر قرار دهد. توهمات خرد و بورژوائی - مبنی بر اینکه هرگز سه
 مصالحه تن درند هد یا همواره مواضعی با اصطلاح اصولی و "تاب و بی غش" را در
 خود حفظ کند - نه در مقابل احکام نبرد تاب مقاومت دارند و نه در مقابل آتش
 سوزان مبارزه طبقاتی بین المللی.

بین حزب ما و انترناسیونال چهارم همچنین اختلافاتی در زمینه انقلاب بین ویتنامی
 و کوبائی - که بی گفتگو، امروزه پیشاهنگ مبارزه انقلابی بین المللی پرولتاریا بشمار
 میروند و در صف مقدم نبرد علیه امپریالیسم یانگی قرار دارند - موجود است.
 ماکتو (از طرفداران انترناسیونال چهارم - م) پرچم انترناسیونالیسم را
 بر نی افزایش؛ و بدو و بهم جمع شدن احزاب انقلابی را در یک انترناسیونال، یک امر
 فوری تلقی میکنیم. ولی بازسازی انترناسیونال باید منوط باشد بر شرکت احزاب
 کوبائی و ویتنامی در این پروسه.

با این دید - و با ارزیابی تحول مساعد موقعیت کشورهای مخروط جنوبی (۸)، از
 نقطه نظر پرولتاریای انقلابی، برای ایجاد شرایط مناسب در مسیح انقلابی
 خلقهای این منطقه - بود که ما در پایه گذاری شورای هماهنگی انقلابی
 - که میراثی، ام. ال. ان. اروگوئه، ا. ال. ان. بولیوی و ما را بدو و بهم جمع کرد -
 سهیم شدیم.

تجربه نشان داده است که ضرورت دارد پیوند های ارگانیک بین خلقهای که
 از نقطه نظر انقلابی در مبارزه اند، مستحکم تر شوند:

اولاً، برای متحد کردن نیروهای انقلابی در مقابل دشمن امپریالیست؛ ثانیاً

برای اینکه مبارزه ایدئولوژیکی، علیه ناسیونالیسم بورژوازی و رفرمیسم، با کارائی هرچه بیشتر به پیش رانده شود.

برای پاسخ دادن به این ضرورت بود که مباحثکاری سازمانهای خواهان (۹) - MIR (سازمان چپ انقلابی) شیلی، MLN (جنبش رهایی بخش ملی - توپاماروها) اروگوئه و ELN (ارتش رهایی بخش ملی) بولیوی -، شورای هماهنگی انقلابی را برپا داشتیم. این یک مرحله انقلابی بینهایت مهمی است که پشت سرگذاشته شده و بدون گفتگو، ایجاد این شور، شور و همچنان اعتماد رادربین توده های ملی امریکای لاتینی برخواهد انگیزت.

REVISTA DE LA JUNTA
DE COORDINACION
REVOLUCIONARIA

ELN EJERCITO DE
LIBERACION
NACIONAL

ERP EJERCITO
REVOLUCIONARIO
DEL PUEBLO

MIR MOVIMIENTO DE
IZQUIERDA
REVOLUCIONARIA

TUPAMAROS MOVIMIENTO DE
LIBERACION
NACIONAL
(TUPAMAROS)



**NO HAY
FRONTERAS
EN ESTA LUCHA
A MUERTE** Che

JUNTA DE COORDINACION REVOLUCIONARIA 8 de OCTUBRE de 1968

موقعیت گونی

هیچگونه تردیدی وجود ندارد که بورژوازی در برنامه هایش باناکامی مواجه شده است: G. A. N. (توافق بزرگ ملی) نتایج پیش بینی شده را به بار نیاورد، ولو اینکه با به قدرت رساندن پرون، یک پیروزی جزئی بدست آورد، باشد. این تدبیر، اوجگیری مبارزه توده ای را به ترمزواشتن و ضربه ای کشنده به جنگ چریکی وارد کردن را مورد هدف قرار داده بود. حزب ما از همان آغاز، خصلت واقعی نقشه های



دشمن - همچنین نقش ضد انقلابی بیرون و تمامی بیرونیم بورژوازی را در تلاشهای نوپیدانه شان برای حفظ ساختهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کنونی - را برملا کرد. وقایع، خیلی زود، در وقت وصحت مواضع را برابعرض نمایش گذاشتند. امروز در میان وحشیانه ترین سرکوب نظامی ویلیسی - که از حد سرکوب دیگاتوروری نظامی پارابس فراترگذاشته - و مبارزات توده ای افزایش می یابند.

ح. ا. ک. و در زمان مبارزات مهم - نظیر مبارزات ستروس، ساماتا و شهر بنیاد (Villa Constitucion) -، در سیح بزرگ توده ها، یسک نقش اساسی ایفا کرده است. این دلیل قابل لمس از پیشرفت های صهی میباشد که حزب ما، در بطن جنبش توده ها، درصد متحقق کردن است. از سوی دیگر، FAS^(۱۰) (جبهه ضد امپریالیست و برای سوسیالیسم) - که حزب ما از اعضای آنست و کنگره روز آریو، با سیح ۲۰ هزار نفر (که یکی از با اهمیت ترین مجامع سیاسی سالهای اخیر شمار می رود)، پایه های آنرا مستحکم نموده است -، اثبات میکند که سیاست اتحادی که ما بشیوه ای موثر آن حمایت کرده ایم، کم کم میوه های خود را بسیار می آورد. در این محدوده است که عملیات سلحانه ۱۰.۱.خ - که خود را با مبارزات سیاسی و اقتصادی ای پیوند میزنند که کارگران و توده های ملی، با توان هر چه بیشتر به آن مبادرت میورزند -، گنجانده شده اند. این عملیات، اقتدار خورده بورژوازی و دانشجویی - که یک لحظه، توهمات "حکومت تودهای"

(بیرون) را باور کرده بودند و امروزه خود را مجبور می بینند که از نو ، مواضع مبارزه ای را اشغال کنند که در یک گذشته نزدیک ، در کنار سایر سازمانهای انقلابی ، از آنها دفاع میکردند . رابطرف مواضعی رزمند تری ، سوق میداد . بدنبال نبرد های شهرهای ریا و کاتامارکا اقدامات سرکوب گرانه در توکومن ، نیروهوا ، بیش از پیش ، بسوی قطبی شدن کشانده میشوند . بنابراین ، بنا بر این ، موقعیت کنونی متوقع اینست که گروههای ملی ، بلافاصله موضع خود را مشخص کنند . راه پیموده شده پس از ۲۹ ژوئیه ۱۹۷۰

— روزی که ارتش انقلابی خلق تولد یافت — ، سرشار از تجربه است و چشمه ای از تعلیمات برای رزمندگان ، مدرسه ای از آموزشهای تکاملی مداوم برای سازمان ، پایگاهی محکم برای فشردن پیوندها با کارگران و خلق مارا تشکیل میدهد . در جریان این روزهای مبارزه ، بسیاری از بهترین کادرهای ما از پای درآمده اند ، اما ما راهمان را — بر این مسیری که برگزیده ایم — ، تا پیروزی کامل ، در نیمسال می کشیم . برای رسیدن به این هدف ، در کنار بهترین فرزندان خلقمان — آماده برای شهید شدن در راه خلق و دادن زندگی خود برای آمال انقلاب سوسیالیستی — ، پرچم مبارزه بردوش ، گام بر خواهیم داشت .



په — روزی
یا
مرگ

برای ارژانتین !



توضیحات

(۱) خوان کارلوس اونگانیا (J.C. Onganía)، بدنبال کودتای ۱۸ ژوئن ۱۹۶۶ - که حکومت ایلیا (Illia) را ساقط کرد - قدرت را در دست گرفت. اونگانیا، اولین رئیس جمهوری حکومت دیکتاتوری نظامی است؛ این حکومت دیکتاتوری نظامی تحت عنوان " انقلاب ارزانتین " تا سال ۱۹۷۳، بر این کشور حکومت کرده است. فراکمیونی که اونگانیا هرف آن بود، در مبارزات داخلی در بطن نیروهای نظامی در سالهای ۶۳ - ۱۹۶۲ به پیروزی دست یافت.

(۲) ارتورو هومبرتو ایلیا (A.H. Illia)، عضو U.C.P.P. (Unión Civica Radical Del Pueblo)، او با ۵۰ درصد آرا، بریاست جمهوری انتخاب میشود و از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۶، بر ارزانتین حکومت میکند. پرونیستهاد ستورد اشتند در این انتخابات، رای سفید بد هند.

(۳) Cordobazo، کوردوبا، شهریست که در آن، مبارزه ضد دیکتاتوری ابعادی وسیع بخود می گیرد. کوردوبا که پایتخت ایالتی بهمین نام است، مرکز مهم صنعتی و دوسمین یا سومین شهر بزرگ ارزانتین بشمار میرود. جمعیت آن در حدود یکمیلیون نفر است. در ۲۹ مه ۱۹۶۹، طبقه کارگر و جمعیت کوردوبا، بر چند محله از شهر تسلط یافتند و نیروهای پلیس را مجبور کردند که در حین عقب نشینی به جنگ بپردازند. تاریخ " کوردوبا زو "، آغاز تاریخ اوچگیری کنونی مبارزات توده ای ارزانتین بشمار میرود.

(۴) G.A.N. (توافقی بزرگ ملی)، ژنرال لانوس (Lanusse) در ۲۶ مارس ۱۹۷۱ بریاست جمهوری حکومت نظامی برگزیده شد. در زمانی که حکومت نظامی مارچلو لوئگستون، خود را برای سرکوب قیام جمعیت کوردوبا - که در ۱۲ تا ۱۵ مارس همین سال، یعنی دو سال بعد از اولین " کوردوبا زو "، بوجود آمد - عاجز میدید. در اینوقت بود که ژنرال لانوس، استراتژی ضد انقلابی G.A.N. را برپا داشت. این برنامه، از یکطرف در نظر داشت شور و هیجان مردم را باورده بانجام انتخابات عمومی و روی کار آمدن یک حکومت غیر نظامی، خاموش کند و از طرف دیگر، به تمرضات واحد های جریکی و جنبش توده ای مهار بزند.

(۵) در توضیح این اصطلاح، به جلد سوم کتاب " ما، توپا ماروها "، از انتشارات جبهه ملی - بخش خاورمیانه -، صفحات ۱۲ - ۱۰. مراجعه شود.

(۶) قتل عام توله نو (Trelew) در ۱۶ اوت ۱۹۷۲. زندانیان سیاسی زندان

* برای تنظیم این توضیحات، از توضیحات اخرجزوه " جنگ توده ای در ارزانتین "

فراوان استفاده کرده ایم. مترجم

"راد سون" در "پاناکونی"، سریشوروش برداشتند و با خلع سلاح کردن زندانیان برزندان مسلط شدند. بر اثر اشتباک گروه حمایتی در خارج از زندان، فقط ۶ تن توانستند آزادی خود را بدست آورده، به شبلی و سپس به کوبا پیروان کنند و ۹ نفر بقیه که در فرودگاه مانده بودند ناچار گردیدند که خود را به مقامات دولتی تسلیم کنند. قبل از تسلیم، از طرف فرمانده نیروی دریائی به آنها تضمین داده شده بود که زندگی شان در زمان خواهد بود و از بابت اقدام به فرار، مجازاتی متحمل نخواهند شد. ولی همینکه پایشان به پایگاه هوا برد نیروی دریائی رسید، اد میرال زار (Zar) زبرپای قول خود رازد و هر نوزده نفریلا فاصله بگلوله بسته شدند. سه نفر از اینها زند مانده و متعاقبا با فرار مجدد خود، جریان این قتل عام وحشیانه را در معرض افکار عمومی جهان افشاء کردند. در میان کشته شدگان، مبارزانی از مونتونروها و نیروهای مسلح انقلابی (که امروزه به مونتونروها ملحق شده اند) و نیز مبارزانی از E.R.P (ارتش انقلابی خلق) وجود داشت.

(۷) اقدام مهم نظامی ۱۰۱.۰۱.۰۱ در حمله به پادگان شهر کاتامارکا، متاسفانه با موفقیت پایان نی یابد. حمله کنندگان به پادگان، با فرار میگردانند. تعداد عمده آنها به پایگاههای خود به سلامت باز میگردند، چند تنی شهید میشوند و ۱۶ تن از آنها مجبور به تسلیم میشوند. ارتش، ۱۶ چریک تسلیم شده را با فاصله در محل تیرباران میکند.

(۸) درباره این اصطلاح در همین شماره در حاشیه شماره (۹) مقاله یادداشتی

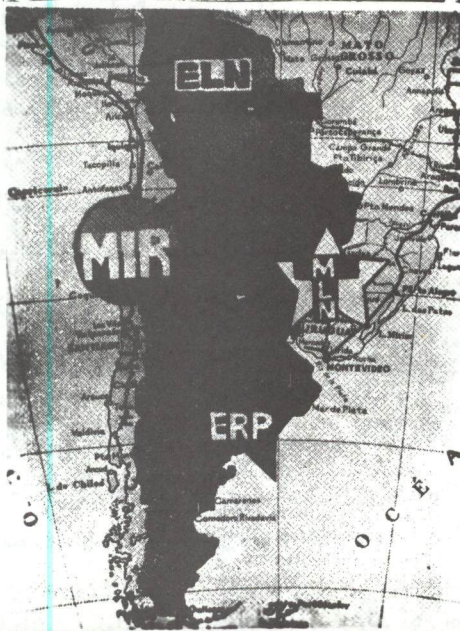
درباره تاریخچه میر توضیح داده شده است. ع-ع

(۹) Organisations Soeurs سازمانهای خواه ترجمه کرده ایم. همانطوریکه در فارسی مثلا Partis Frères به احزاب برادر مصطلح گردیده است. این تفاوت بین "برادر" و "خواهر"، فقط بخاطر وجود اسمهای مذکور مونت در زبانهای اروپائی میباشد.

(۱۰) F.A.S (جبهه ضد امپریالیستی و برای سوسیالیسم)، هسته جبهه رهائی بخش ملی میباشد. پس از ایجاد فضای دموکراتیک در ۱۹۷۳ (از جمله آزادی کلیه زندانیان سیاسی توسط حکومت کامپورا)، در ۲۵ مه همین سال، پایه های این ابزار قدرتمند مبارزه، توسط سازمانهای مختلف چپ و پرونیستهای انقلابی برافراشته شد. در ماه سپتامبر، F.A.S، یک مجمع بزرگ در توکومن برپا میدارد که قریب ۵۰۰۰ مبارز در آن شرکت می جویند. از این لحظه بعد، F.A.S، بنحوشد بدوی نظیری توسعه می یابد. آخرین مجمع آن (در کنگره ششم)، در ماه ژوئن ۱۹۷۴ در شهر روزاریو، با شرکت بیش از ۲۰۰۰ مبارز، برگزار میگردد.

همبستگی

ارتش انقلابی خلق (E.R.P) ارژانتین ، ه میلیون دلار
راه نسبت مساوی بین چهارجنبش انقلابی تقسیم کرد . این
ه میلیون دلار ه يك قسمت ازغرامتی بود که شرکت امریکائی اسو
درقبال آزادی یکی ازمدیران خود پرداخت کرده است . ERP
درنشریهٔ خود بنام " ستاره سرخ " چنین می نویسد :
" امپریالیسم امریکائی شمالی وشرکتهای قدرتمند آن که ازگروه
کارگران ارژانتین وسایرکارگران قاره امریکه ، ثروتهای سرسام آوری
بیرون می کشند ، بدینوسیله بخشی کوچک ازغارت بیکران ثروت
کشورما را بنفع خلقهای ما پرداخت کرده اند . "



مصاحبه با: * انا ماریا گوارا

سوال - بنظرتو، بعد از کودتا، چه تغییرات طبقاتی بوجود آمده است؟
جواب - از نقطه نظر سیاسی / اقتصادی و همچنین خفقان ضد کارگری تغییراتی حاصل شده . بهتریگوم جهشی ولی در رابطه وادامه اوضاع پیشین . عمل سیاست رژیم همانها هستند : ارتش، پلیس، اربابان و بالاخره گروههای فاشیستی قاتل . فقط تعداد آنها افزایش یافته است .
از نظر قانونی، " کودتا " تغییراتی ایجاد کرده است . اکنون تمام حقوق ، کلا از بین رفته اند و این مسئله ، تراکم نیروها را مشکل میسازد . زیرا مبارزه تنها بصورت مخفی و غیرقانونی امکان پذیر مییابد .

س - آیا این کودتا قصدش متحد ساختن تمام بورژوازی ارزانترین می باشد؟
پرولتاریا چه وضعی خواهد داشت؟

ج - کودتا در مرحله کونی، قادر خواهد شد که تمام بورژوازی را متحد سازد، ولیکن در رازمدت، این امر امکان پذیر نخواهد بود . زیرا که این کودتا در جهت منافع تراست ها و انحصارات بین المللی مییابد و در یک زمان طولانی بخشهایی از سرمایه داری ملی و خرد بورژوازی را علیه خود برخواهد انگیزد . برعکس، پرولتاریا بدون شك، در نهضت مقاومت، متحد تر خواهد گشت .

س - میتوانی شرایط زندگی تو و هارا تحت رژیم جدید بیان کنی؟

ج - برنامه اقتصاد ی شورای نظامی روشن است : اربابان، خواهان سالم سازی محیط تولید میباشند و این، فقربیشتر، گرسنگی بیشتر و فساد آکاری

* رفیق انقلابی ارزانترینی و خواهران انقلابی کبیر رفیق چه گوارا . این مصاحبه بعد از کودتای ارتشی در ارزانترین انجام گرفته است .

بیشتر از جانب طبقه کارگر معنا می‌دهد .

سیاست اقتصاد آزاد و طرفدار امپریالیست ، در جهت منافع تراستهای جهانی است که بیش از پیش ، ثابت ماندن دستمزدها ، پروتاریزه شدن بخشهایی از خرد و بورژوازی و قشرهای بینابینی و تراکم سرمایه را موجب خواهد شد .

کافی است که به تغییرات فوری بعد از کودتا (از قبیل اخراج ده درصد از کارمندان دولتی ، حذف بخشهایی از خدمات اجتماعی ، واگذاری بخشهای صنعتی متعلق به دولت و یا انحصارات دولتی به سرمایه داران ، گران کردن خدمات اجتماعی و یا از دیار مالیات غیرمستقیم و غیره) نظری بیندازیم . این همان سیاست " آزادی اقتصادی " است که - " مولتی " ، وزیر اقتصاد ایزابل پرون نیز قصد انجام آن را داشت - ، اکنون بسرعت به پیش می‌رود .

س - تمام اینها برای طبقه کارگر چه معناست ؟

ج - از هم اکنون ، مفهوم آن روشن است : میلیتاریزه شدن کارخانجات ، ممنوعیت اعتصابات و اضافه کاری اجباری . شورای نظامی معتقد است که سه تا پنج ماه طول خواهد کشید تا بحران رفع شود . و این امر ، محتاج بغداد کاری حد اکثر از طرف کارگران است ، بدون چشمداشت هیچگونه بهبودی . کارگران وزیر اقتصاد - " مارتینز و هوز " - را بخوبی می‌شناسند و سالها بر علیه او مبارزه کرده اند . او ریاست کارخانجات جنرال *Ciender* در شهر رینیاد (*Villa Constitucion*) و ریاست یانیا ب کارخانجات و شرکتهای بیشماری را بعهده داشت که اکثریت آنها در قبضه انحصارات بین المللی میباشند .

س - طبقه کارگر و توده های خلقی چه عکس العملی در مقابل رژیم جدید دارند ؟
کار در شرایط کاملا مخفی به چه نحو صورت می‌گیرد ؟

ج - طبقه کارگر که در این اواخر رشد زیادی یافته و اعتمادش افزون گشته است ، دارای تجربه طولانی در کار مخفی می‌باشد . در سالهای اخیر ، بخش عمده‌ای از کارهای سیاسی و مسند یکائی در خفا انجام میگرفت و به همین خاطر ، انقلابیون

توصیه کرده بودند که در صورت کودتاء، درگیری با رژیم جدید بصورت بساز انجام نگیرد و در نتیجه، سرجنبش کارگری بریده نشود. این مسئله که خود گویای پختگی و آگاهی جنبش است، اکنون بجا امکان مبارزه را میدهد. شورای نظامی سعی دارد که فشار و خفقان را بصورت حد اکثر، بمنظور از بین بردن رهبران مبارزه توده ای، بکاربرد. رفیق کاستلوسا تو دبیر جنبش سندیکائی مبارز، کارگر کارخانه فیات در شهر کوردوبا و عضو (حزب انقلابی کارگران) و بسیاری دیگر تیرباران شدند. گویانکه رژیم کودتاء وانمود می کند که آنها را درگیری های مسلحانه کشته شده اند.

عدم ثبات رژیم قبلی - که علت آن، مبارزات کارگران بود - یا کودتا از بین نمی رود، این موضوع برای طراحان کودتا نیز خوبی روشن است. تصور میشود که ثبات سرمایه داری وابسته ارژانتین (که به وابسته ماندن محکوم است) تنها با استثماری و رشد توده، تمرکز سرمایه و سرمایه گذاری خارجی بیشتر، امکان پذیر خواهد بود. بنابراین ابتدا باید کمربند کارگران را خنثی کرد. ولی طبقه کارگر مدتهاست که از سازماندهی مخفی برخوردار است و اکنون رژیم کودتا خود را مجبور می بیند که باقی مانده سندیکالیسم پرونیست را نیز از بین ببرد.

اعتصابات در گذشته نیز اکثراد رشایط مخفی بی ریزی میشدند. آگاهی طبقاتی طبقه کارگر ارژانتین، در سطح بسیار بالائی قرار دارد. س - امروزه طبقه کارگر بر پایه چه اصولی عمل می کند و چه انقلابی چه نظریاتی را داراست؟

ج - مقاومت توده ای، طولانی و مرحله ای، که بخش تعیین کننده آنرا مبارزه مسلحانه تشکیل میدهد، و همچنین مبارزات اقتصادی. بر مبنای این دو رنما، ما انتظار حرکت در جهت اتحاد طبقه کارگر و توده های خلقی را داریم. معلوم است که این امر فوریت عملی نخواهد شد. بورژوازی بزودی چند پاره خواهد شد و ما شاهد "تغییراتی" در داخل

شورای نظامی - بمنظور یافتن پایه و حمایت - ، خواهیم بود .
 در هر حال ، هدف نهائی ، سرنگونی این رژیم و تغییر اوضاع از طریق جنگ
 توده ای طولانی انقلابی و نهائی خواهد بود . بجز این راه - هر چند که
 امکان ظهور چهره ای " مکرانیک " ، محال نباشد - ، راه دیگری برای
 تغییرات بنیادی وجود نخواهد داشت .

امروز ، مبارزه مسلحانه ، شعار رسمی بروی دیوارها و خرابکاری در دستور
 کار قرار گرفته اند . در توکوم ، جبهه دوم جنگ چریکی ، با تشکیل ارتش دوم
 چریکی ، آغاز گشته است .

از نقطه نظر جنگ چریکی ، اوضاع تغییری نکرده است . زیرا در هر دو حال ،
 مبارزه بصورت کاملاً مخفی انجام میگرفت . ولی مقاومت باید توده ای باشد و
 در سطح پیشقراول باقی نماند .

س - کودتا از نقطه نظر بین المللی چه اثراتی را بر جا گذاشته است ؟

ج - خیلی روشن است . در روز بعد از کودتا - قبل از اینکه هیچ گونه برنامه
 اقتصادی حتی بطور شکلی ارائه شود - ، صندوق بین المللی پول ، مبلغ ۱۲۷
 ملیون دلار به ارژانتین وام داد .

آنچه به امریکای لاتین مربوط میشود ، باید گفت که کودتا در ارژانتین ، تکمیل
 کننده " یک حکومت نظامی در تمام منطقه " مخروط جنوبی " بود و بنابراین سلطه
 کامل امپریالیسم برایین منطقه تکمیل گشت .

قیلاتما سهای در جلسات سازمان دفاعی قاره امریکا ، بین نظامیان شیملی ،
 برزیل ، ارژانتین ، اروگوئه و امریکا بعمل آمده بود . مجموعه " کونی ، یک سلطه " ،
 قاره ای را تشکیل میدهد .

بنابراین ، امروز بنابر گفته " چه " ، دورنمای انقلابی نیز باید حالت قاره ای
 بخود گیرد ، زیرا که استراتژی دشمن و شرایط مبارزاتی کشورهای ماهمگون
 و مشابه اند .

بنابراین اصل است که امروزه شورای هماهنگی نیروهای انقلابی شیملی /

اروگوئه/ ارژانتین و بولیوی ، واقعیت بیشتری می یابد . بعنوان مثال ، امروز در ارژانتین ، تعداد زیادی از رفقای شیلی ای ، اروگوئه ای و بولیوی وهم چنین برزیلی همدوش ارژانتینی های جنگند و شهید میشوند . امروزه تعداد امریکای لاتینی های غیر ارژانتینی در کشور ما ، ۱ / ۲۰۰ / ۰۰۰



تفراسست - که اکثریت شان کارگر میباشند و ۰ / ۰۰۰ / ۲۰ نفر از آنها پناهنده سیاسی اند و اکنون ، بیش از پیش ، زندگی شان در معرض خطر جدی است .
 س - وظیفه ما بر انقلابیون در مقابل رفقای ارژانتینی چیست ؟
 ج - تجهیز تمام نیروهای انقلابی ، دمکرات و مترقی و پرولتاریای کشورهای خود بخاطر انفراد دیکتاتوری نظامی ، آزادی زندانیان سیاسی و پشتیبانی از مبارزه ما برای پایان بخشیدن به سلطه فاشیستی و استقرار آزادیهای دمکراتیک .
 سعی در فرستادن هیئت های بین المللی برای رسیدگی بوضع پناهندگان سیاسی در ارژانتین که در زندان و یار و گاهها بسر میبرند و از همه مهمتر مبارزه مشترک بر علیه سرمایه داری انحصار طلب . زیرا که مبارزه شما ، مبارزه ما است .

ترجمه از : ا.ر

تاریخچه جنبه مشترک خلق در شیلی*

نوشته : پتر گامه بو

ترجمه : م - یعقوب

نوشته زیرکه سابقه "جنبه خلقی" در شیلی را مورد بررسی قرار میدهد، از نظر آشنائی با سوابق تاریخی این امر و نتایج حاصله از آن، سودمند است. تشکیل اینگونه جنبه های توده ای - که اتفاقاً در همان سالهای قبل از جنگ دوم جهانی، در فرانسه نیز بوجود آمد و هنوز امروز، احزاب رفرورمیست در بسیاری از کشورهای اروپائی نظیر فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و نیز در سایر کشورهای جهان خواب آثرامی بینند -، ضربات شدید و جبران ناپذیری به جنبش انقلابی خلقهای این کشورها وارد کرده و با قبول نویسنده مقاله: "پروژه رادیکالیزه شدن توده ها را مهار کرده، با اجراء حداقل اصلاحات از بروز یک انقلاب اجتماعی جلوگیری بعمل آورده اند". در چهل سال اخیر (پس از تشکیل حکومت "جنبه توده ای" فرانسه در ۱۹۳۶)، نه در اروپا و نه در قاره آسیا، آفریقا و آمریکا، هیچ استثنائی بر این قاعده نمی شناسیم. با اینحال، احزاب رفرورمیست - که از کمونیسم فقط اسمش را دارند -، هنوز که هنوز است، بدون هیچگونه درس آموزی از گذشته،

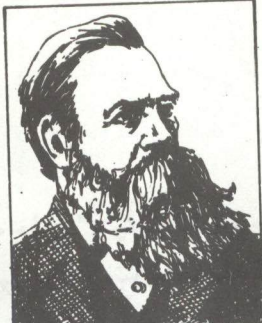
* برای اولین بار در شماره ۶ اورت ۱۹۷۱ هفته نامه سوسیالیستی - The Militant Disaster in Chile, Ed. by Les Evans (1973): "The History of Popular Frontism in Chile", Pathfinder Press, NY. PP 50 - 62

چاپ شد

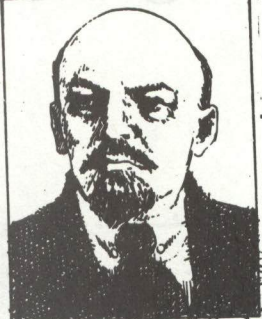
این سیاست غلط و فاجعه آمیز را همچنان دنبال میکنند .



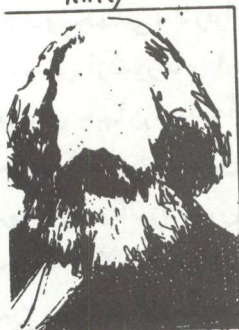
MARX



ENGELS



LENINE



لطفاً ویتنام را برخ مان نکنند . نمونه هایی نظیر ویتنام با این آش شلغم شوربای باصطلاح " اتحاد توده ای " - که از سانتر یستهای متعاضل به راست تا باصطلاح کمونیستهارا فرو قاطی در کنار هم قرار میدهند ، - هیچ ربطی ندارد . در ویتنام ، پیمانهنگ حزب طبقه کارگر بود که خلق ویتنام را در درون یک جنبه رهائی بخش ملی ، در طی یک جنگ دراز مدت ، با قاطعیت رهبری کرد . در حالیکه ، اولین نقض این باصطلاح " جنبه های توده ای " ، فقدان قاطعیت رهبری است .

هیچ نبردی، بدون رهبری یابایک رهبری سازشکار و متزلزل، به پیروزی نخواهد رسید.

مسانقل ترجمه "تاریخچه جبهه مشترک خلق در شیلی" را از این بابت و تاکید مجدد بر این تجربیات خطا، مفید تشخیص داده ایم. در ضمن، این نکته رایج آورشیم که باپاره ای از نکات مندرج در این مقاله، موافقت نداریم. با اینکه قضاوت و پیش بینی نویسند، مبنی بر اشتباه حکومت الننده در اعتماد به ارتش، کاملاً درست از آب درآمد، با اینحال، حکومت الننده را حکومتی "عمل طرفدار سرمایه دار" تلقی کردن، بنظرمان مهالغه آمیز جلوه میکند.

نکته دیگر اینکه، این مقاله که در اواسط سال ۱۹۷۱ - چند ماهی پس از روی کار آمدن الننده - انتشار یافته است، بدیهی است که مطلقاً جنبه های مثبت و منفی "تجربه" شیلی از ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۳ را در بر نداشت باشد. بنا بر این باید آنرا در حد یک بررسی تاریخی در زمینه یک تجربه بطور عام تلقی نمود و نه "تجربه دولت الننده" بطور خاص. در مورد اخیر باید به نوشته ها و تحلیل های انتقادی متعددی مراجعه کرد که پس از کوفتای سپتامبر ۱۹۷۳ از طرف افراد و سازمانهای انقلابی، از جمله - و بویژه - از طرف "میر" انتشار یافته است.

از این دو نکته که بگذریم، بطور کلی، تصویری که الننده در این مقاله بدست داده میشود، بسیار تیره و توأم با بینشی مطلق گرامی باشد. این حرف را نباید به معنای موافقت با تزه های الننده و یاد فاع از او گرفت. زیرا ما بکرات به افکار ایده ایستی اوویه "سوسیالیسم با سیمای انسانی" او - گوئوسی که سوسیالیسم دیگران، سیمائی غیر انسانی دارد -، حمله کرده ایم. الننده که خود را مارکسیست میخواند، با اینحال، آید و ایسم تاریخی را با ماتریالیسم تاریخی، عوضی می گرفت و فراموش میکرد که مبارزه طبقاتی، یک مبارزه بی انان است که با سلام و صلوات و من بهیرم تو میری، تحقق نمییابد

والزاما باید تا نابودی استشاره و عمله های زور و تاب دست گرفتن قدرت واقعی، و تمامی قدرت (چه در همین شیلی دیدیم که قوای مقتنه و قضائیه و نیسز بخشی از قوه مجریه - مانند ارتش و پلیس - ، هر رشته دولت النده را پنبه میگردند) بوسیله طبقه کارگر و خلق، دنبال شود . هرگونه " تواضع " و گذشت در این راه - بطوریکه تاریخ معاصر بکرات، از جمله در شیلی، نشان داده است - ، فاجعه انگیز است . و در همین شیلی دیدیم که قهر - ظالمانه ضد انقلاب - هزار بار شدید تر از قهر عا دلانه انقلاب - ، نه تنها خلق (طبقه کارگر، روستائیان و خرد و بورژوازی) را بخاک و خون کشید، بلکه حتی به اقتار میانی و واحدی به اقتار بالائی بورژوازی نیز رحم نکرد، بطوریکه صدای نمایندگ بورژوازی - او وارد و فری - را (در کتابی که اخیراً مخفیانه در شیلی انتشار داد) بلند کرد .

ماعلی رغم تمام انتقاداتی که برالنده و حکومت " جبهه توده ای " او داریم ، با اینحال ، باینش مطلق گراء با احکام ازلی وابدی و غیر قابل فرجام - از نوعی که نویسندگ " تاریخچه جبهه مشترک خلق در شیلی " ، درباره النده صادر کرده است - ، موافقتی نداریم . توافق ما بیشتر با تاکتیک " میر " است که چه در زمان انتخابات وجه بعد از زوری کار آمدن النده ، از حکومت او حمایتی مشروط و انتقاد آمیز بعمل آورد .

ما در صداقت النده - و فتنیکه در اولین روزهای ژانویه ۱۹۷۱ (هشت ماه قبل از اینکه مقاله " تاریخچه جبهه مشترک خلق در شیلی " انتشار یابد) ، در مصاحبه ای با رئیس د بره گفت :

النده : . . . پاسخ به سؤال تو، در تقدیم نامه کتاب (جنگ چریکی) " چه " نهفته است : " برای سالوادور النده که میکوشد از راه دیگر ، نتیجه مشابهی را بدست آورد . بدون تردید ، تفاوت هائی بین ما وجود داشت ولی این تفاوتها ، شکلی بودند

در مستوی ، مواضع ما با هم مشابه بود .

دبره : تفاوت‌های تاکتیکی . . .

النده : همینطور است . هر رهبری باید بیک تجزیه و تحلیل

مشخص از موقعیت مشخص ، گردن نهد . جوهر مارکسیسم در

همین است . بهمین دلیل است که سرکشوریان توجه به واقعیت

خاص خود ، تاکتیک مخصوص بخود را ترسیم میکنند . . . (عصر عمل ،

شماره ۲ ، صفحه ۱۳۲) -

تو بد نمی کنیم و با این همه ، برخوردار او با امپریالیسم و تلقی او از سوسیالیسم

رایک برخوردار نهی و یک تلقی آید ، ایستی میدانیم . اما فراموش نمی کنیم که

النده در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ ، وقتیکه پیشنهاد گوریل هاراد رتوک کنسور

رد کرد و با صداقت انقلابی ، بی‌ترایت بدست علیه هواپیماهائی که بد کساح

ریاست جمهوری حمله کرده بودند ، تا آخرین لحظه جنگید ، و تا اسما

در سند انقلابی است . در این آخرین کلامش از مردم :

" بدینگونه است که اولین صفحه این تاریخ نوشته میشود . خلق

من و خلقهای قاره آمریکا ، نهاله آنرا خواهند نوشت " ،

و نیز با غرقه در خون شدن ، اشتباهات خود را طهارت داد . اری ، چه

گوارا والنده ، هر دو به یک چیزی اندیشیدند و در یک سنگر شهید شدند ،

با این تفاوت که اولی تا آخرین لحظه حیات ، با ایمانی انقلابی میدانست

که اشتباه نکرده است و دومی ، در آخرین لحظه حیات ، با صداقتی انقلابی

بی بود که اشتباه کرده است .

عصر عمل

۱۳۰
 تاریخ اندیشه به جبههٔ خلق درشیلی، با پیروزی حکومتی بنام جبهه خلق در سال
 ۱۹۳۸ شروع میشود. آلنده (Allende) که خود در سال ۱۹۳۸، در این
 حکومت عهده دار پست وزارت بهداشت بوده، در سال ۱۹۷۱، از آن به عنوان
 پیشرفت‌ی بزرگ وی چون و جریاد کرده است (۱). با اعتقاد او، "شیلی کمونیست
 که در ترکیب حکومتی آن مارکسیست هاشرکت داشته اند. ما در سال ۱۹۳۸ در کابینه
 پرواگیره سردا (Pedro Aguirre Cerda) شرکت داشته ایم... و
 این مرفی ترین حکومتی بود که تا آن زمان درشیلی بوجود آمد... گامهایی استوار و
 تعیین کننده در جهت انکشاف اقتصادی و اجتماعی کشور برداشت." (۲)
 تجربهٔ سال ۱۹۳۸ شبیه جریانات امروزیست. احزاب کمونیست و سوسیالیست که
 متکی به جنبش کارگری بودند با احزاب متمایل به سرمایه داری که بزرگترینشان حزب
 رادیکال - متکی به طبقهٔ متوسط جامعه - بود، متحد شدند. احزاب کمونیست
 و سوسیالیست در بین سالهای ۱۹۳۸ - ۱۹۴۴، بارها یکایزه شدن کارگران - که
 خود نتیجه رکود جهان سرمایه داری بود - بسرعت رشد کرده بودند. حزب رادیکال
 که تا سال ۱۹۳۷ متحد و حزب ارتجاعی شیلی (احزاب محافظه کار و لیبرال) بود،
 حال تنها راه پیروزی انتخاباتی را در چرخش بطرف یک ائتلاف چپ میانه میدید. در
 سال ۱۹۳۶، جنبش کارگری در مقابل تخریبی حکومت جهت شکستن اعتصاب کارگران
 راه آهن، ابعاد غول آسانی پیدا کرده بود. انتخابات سالانه نشان دهنده
 رادیکالیزه شدن توده های کارگری بود که نتیجه اش در صحنه انتخاباتی بصورت
 یک انتقال آرا متجلی میشد. تحت این شرایط جریانات احزاب کمونیست،
 سوسیالیست و رادیکال به ائتلاف روی آوردند. و این ائتلاف علیرغم مقاومت عده
 معدودی از رهبران محافظه کار حزب رادیکال، از جمله خود پرواگیره سردا، عملی
 شد.

ائتلاف بنام جبههٔ مشترک خلق شناخته شد؛ نامی که از ائتلافات مشابهی در اروپای
 آن زمان، بهاریت گرفته شده بود. جبههٔ مشترک خلق برای خود برنامهٔ بی تعیین
 کرد که مورد قبول کمیتهٔ شرکت کنندگان در ائتلاف قرار داشت. جبهه بنسخت طور جلب
 پشتیبانی توده های خود را با عباراتی چون ضد امپریالیست، ضد الیگارشی و
 ضد فاشیست آراسته بود، بدون اینکه هرگز بتوضیح مفهوم این عبارات پرداخت باشد.
 در واقع، این برنامه نمیتوانست ضد سرمایه داری باشد؛ چه در غیر این صورت احزابیکه
 آشکارا جانبدار نظام سرمایه داری بودند، از قبیل حزب رادیکال، جبههٔ ائتلافی را

ترك ميگردند .

اين برنامه در واقع شامل يك سلسله اصلاحاتي بود كه مييايست تحت قيمت سرمايه داري عملي شوند . برطبق آن ، جبهه بمنظور مد رنيزه كردن اقتصاد در شيلي ، خواهان اصلاح زيربنای اقتصادي جامعه از قبيل تايمين نيروي برق و امكانات حمل و نقل بود . علاوه بر اين ، وعده وعيدهاي هم درباره اصلاحات ليبراليستي در زمينه امور اجتماعي در برنامه گنجانده شده بود . بطور كلي ، جبهه مشترك خلق ، در برنامه خود خواهان اصلاحات ارضي ، اقتصاد متكي به برنامه دوستي بين ملل مختلف بود . بخش صهي از برنامه جبهه خلق ، دقيقاً خواهان " ابقا " دفاع ملي و گذاردن امكانات ، تجهيزات و وسايل مناسب در اختيار نيروهاي مسلح بمنظور انكشاف موثر و پيشرفت آن بخاطر حراست از حاكميت کشور " بود (۳) .

پوشش عوامفريبيه اي كه جبهه مشترك خلق بر برنامه اساساً فرميستي خود تهيه ديده بود باعث موفقيت آن در امر وحدت تركيب بورژوازي هيت ائتلاف فيونش ، باد هقانسان و كارگران ، و در نتيجه موفقيتش در انتخابات شد . مع الوصف ، بانزد يك شدن انتخابات ۱۹۳۸ ، جبهه مشترك با شكلي بزرگ و جدتي مواجه شد : يك ائتلاف شبه جبهه مشترك خلق ديگري در صحنه سياسي ظاهر شد . اين تشكك " اتفای آزادی خلق " نام گرفت ، ائتلافی بود از افراد و گروههای سياسي ، از جمله گروه انشعابيون حزب سوسياليست (بنام اتحاديه حزب سوسياليست) و حزب نازی شيلي . اين تشكيلات هم برنامه خود را برنامه اي ضد امپرياليست ، ضد اليگارشى و ضد فاشيست اعلام كرد . كاندیداي رياست جمهورى اين تشكيلات ، ديكتاتور سابق شيلي ، كارلوس ايبانز دل كامبو (Carlos Ibáñez del Campo) بود .

ايبانز ، در سالهای ۱۹۲۰ ، زمانيكه وزير جنگ بود ، شخصاً قتل عام بيتن از ۲۰۰۰ كارگر ايكيكه (Iquique) را با سلاحهای آتشين هدايت کرده بود (۴) . هم او بود كه نيروهای مغفورتفنگد ازان (Carabineros) را تشكيل داده بود — نيروهای ویژه انتظامی كه بر عليه دهقانان و كارگران و گروههای راديكال بكار گرفته ميشد . ولي در عين حال ، ايبانز ، همچو عوامفريبي بود كه خيال مد رنيزه كردن سرمايه داري شيلي را در سر ميپروراند . هم او بود كه در سالهای ۱۹۲۰ با اتفاق ارتورواله ساندری (Arturo Alessandri) ، رئيس جمهور دهه ۱۹۲۰ و نيز سالهای بين ۳۸ — ۱۹۳۲ شيلي) ، طرح قانون اساسی امروزی شيلي را تهيه كرد .

در سال ۱۹۳۸ ، كاندیداي رياست جمهورى احزاب محافظه كار و ليبرال ، خوستا و روس (Gustavo Ross) بود كه از كابينه اله ساندری (بعنوان وزير

د ارائی (خارج شده بود . جنبه مشترك خلق ، بمنظور جلب همکاری نیسروهای راست ، پدرو اگیره سردا - که درابتدا مخالف بود - را بعنوان کاندید ای خود برای ریاست جمهوری اعلام کرد . رهبران حزب کمونیست به اییائز متوسل شده و کوشیدند تا او را به جنبه مشترك خلق جلب کنند . ولی اییائز، این تقاضا را رد کرد . از آنجائیکه تصور میرفت اگیره و اییائز، آراء چپ را تجزیه کنند ، از این نظر کاندید ای احزاب ارتجاعی محافظه کار و لیبرال (خوستا و روس) بزرگترین شانسر برنده شدن در انتخابات ریاست جمهوری را داشت . و در واقع هم اگر حادثه غیر مترقبه زیـــــر پیش نیامده بود ، خوستا و روس پیروز میشد .

در آستانه انتخابات ، حزب نازی با آگاهی باین امر که کاندید ای آن - اییائز - ، در انتخابات با اختلاف فاحشی از دور قیب دیگر شکست خورد ، و آرای کمی بدست خواهد آورد ، به کوند تا جنبیت شد . ولی کوند تا شکست میخورد و اییائز بارهبر حزب نازی گونزالس ون ماره نس (Gonzales Von Marées) زندانی میشوند . اگیره (کاندید ای جنبه مشترك خلق) با اییائز در زندان ملاقات کرد . چند روز بعد از این ملاقات ، اییائز و گونزالس ون ماره نس ، پشتیبانی خود را از اگیره اعلام کردند . جنبه مشترك خلق که نفس تازه بی کشیده بود ، عکس و نغره اگیره و اییائز را چاپ و در رسرا مرشیلی پخش کرد .

در انتخابات اگیره ۲۲۲۷۰۰ رای و خوستا و روس ۲۱۸۶۰۹ رای بدست آوردند . از آنجائیکه آرای اییائز در حد ۲۰۰۰۰ تخمین زده میشد ، نتیجتاً پیـــــروزی اگیره با آرای اییائز و همچنین آراء حزب نازی شیلی میسر شد . اگیره با آزاد کردن اییائز و رهبر حزب نازی و دعوت شان برای شرکت در کابینه خود ، از آنها قدر انبسی بعمل آورد . این دعوت از طرف آنها رد شد .

پس از این مبارزه انتخاباتی شدید ، اگیره حاکمیت خود را با شرکت آئنده و دیگر رهبران حزب سوسیالیست در کابینه اش ، مستحکم کرد .

حکومت ۱۹۳۸ ، اولین حکومتی بود از یک سلسله حکومتهای بعدی جنبه مشترك خلق ، که تا سال های ۱۹۵۰ در صحنه سیاسی شیلی ظاهر شدند . از آنجائیکه کلیه ایسن حکومتهای جنبه خلق ، در واقع حکومت های بورژوازی بودند ، نتیجتاً طبیعی بود که در بریزاود با پراتیک سیاسی خود در صف مخالفین منافع کارگران و دهقانان قرار گیرند . در شرایط و اوضاع مختلف ، حزب کمونیست یا حزب سوسیالیست ، بخاطر حفظ پایه های خود مجبور میشدند که بعنوان اعتراض از کابینه ائتلافی خارج شوند ؛ معیناً

در تمام این دوران ، استراتژی جنبه مشترک خلق مورد تأیید هر دو ی این احزاب قرار داشت . ویژه گی دیگر این دوران ، تداوم مبارزه فراکسیونی در بخش چپ بود . در سال ۱۹۴۰ هنگامیکه حزب سوسیالیست کارگران (گروه انشعابی دیگری از حزب سوسیالیست) جنبه مشترک خلق را ترک کرد ، احزاب کمونیست و سوسیالیست بمنظور بیرون کردن این گروه از اتحادیه های صنفی (کارگری) دست در دست هم متحد اکوشیدند . معهد اکثر این مبارزات فراکسیونی در جناح چپ بین دو حزب بزرگ ، یعنی حزب کمونیست و سوسیالیست جریان داشت . مبارزه این دو حزب عمدتاً بمنظور کنترل اتحادیه های صنفی و رقابت در کسب پست در حکومت های جنبه مشترک خلق بود .

با اضا، قرارداد استالین - هیتلر در سال ۱۹۳۹ حزب کمونیست شیلی تغییر خط را در مبارزه را بر علیه ایالات متحده امریکا بعنوان یک قدرت امپریالیستی جنگ طلب آغاز کرد . و از این رو حزب سوسیالیست آلمند ه کوشید تا حزب کمونیست شیلی را از جنبه مشترک خلق بیرون کند . ولی از آنجاییکه حزب رادیکال ترجیح میداد با احزاب کمونیست باقی بماند ، کوشش حزب سوسیالیست آلمند ه باشکست رو برور گردید . نتیجتاً حزب سوسیالیست در اوایل سال ۱۹۴۱ از جنبه مشترک خارج شد . چیزی نگذشت که جنبه مشترک ظاهراً بطور شکلی منحل شد . با وجود " خارج شدن " حزب سوسیالیست از کابینه ائتلافی ، وزرای آن تارگ غیره منتظره اگیسه در نوامبر ۱۹۴۱ ، که منجر با اعلان انتخابات جدید در سال ۱۹۴۲ گردید ، در حکومت باقی ماندند . با تجاوز آلمان هیتلری به اتحاد شوروی (و نتیجتاً تغییر خط مجد در حزب کمونیست شیلی بنفع ایالات متحده امریکا) و آغاز دوره انتخاباتی جدید ، احزاب و گروه های سابق شرکت کننده در جنبه مشترک خلق ، دوباره به دور خوان آنتونیو ریوس (Juan Antonio Rios) ، یک ضد کمونیست شناخته شده حزب رادیکال ، متحد شدند . احزاب سوسیالیست و کمونیست هر دو از حکومت ریوس پشتیبانی کردند . در خلال جنگ جهانی ، حکومت جنبه مشترک خلق ، کارگران را تحت کنترل خود داشت . بویژه حزب کمونیست ، در تطابق با سیاست جهانی استالین در جهت تحت کنترل قرار دادن کارگران در کشورهای متحد با اتحاد جماهیر شوروی ، در شکستن اعتصابات کارگری جد و جهد میکرد . ولی سخر بترین دوران برای اتحادیه های کارگری ، دوران بعد از جنگ بشمار میرود . طبقه حاکمه ، با آلت دست قرار دادن بخشهایی از طبقه کارگر ، به کثیف ترین و خشن ترین مانورها

بین احزاب کمونیست و سوسیالیست پرداخته بود. خانه جنگ بد نبال خود مسوچ بزرگ و فشرده بی از مبارزات استقلال طلبانه را به همراه آورد که با کشته شدن کارگر بهنگام تظاهرات پشتیبانی از اعتصاب کارگران شیعی (نیترات)، بیک بحران بزرگ منجر شد؛ و دعوت بیک اعتصاب عمومی را بد نبال آورد. حکومت بورژوازی گرفتار پشتیبانی در کابینه را به حزب سوسیالیست پیشنهاد کرد، بشرطی که این حزب دعوت با اعتصاب عمومی را نفی کند. همان حزب سوسیالیستی که در سال ۱۹۳۸ آئنده را وارد حکومت کرده بود و همان حزبی که او را در سال ۱۹۴۱ بعنوان دبیر اول خود انتخاب کرده بود، پس از مذکرات کوتاهی، پیشنهاد حکومت بورژوازی را اجابت کرده و کوشید تا دعوت به اعتصاب عمومی را نفی کند. نتیجتاً اتحادیه صنفی پشتیبان حزب سوسیالیست، این حزب را به معامله گری برسرجنیش متهم کرده و به حزب کمونیست روی آورد.

با فرارسیدن انتخابات دوره جدید در ماه سپتامبر ۱۹۴۶، حزب کمونیست برگ برنده را در پشتیبانی از گابریل گونزالس ویدالا (Gabriel González Videla) نشانید. حزب را بیکال تشخیص داد. گونزالس ویدالا نتوانست آراء لازم برای انتخاب شدن بطور مستقیم در این انتخابات را بدست آورد، و تصمیم نهایی میبایست در جلسه کنفرانس اتخاذ شود. در آنجا قبیله پشت درهای بسته، با مذکراتی بین احزاب کمونیست و را بیکال و همچنین حزب دست راستی سنتی لیبرال، فیصله پیدا کرد. حکومت جدید باین کابینه ۹ نفری تشکیل شد که صندلی های آن بطور مساوی (هریک سه صندلی) بین احزاب کمونیست، را بیکال و لیبرال تقسیم شده بود.

حال، با تغییر اوضاع، با وجود حزب کمونیست در کابینه و کنار گذاشته شدن حزب سوسیالیست، نقش این دو حزب برای چندمین بار عوض میشد. با پشتیبانی حکومت و کمک مالی آن، حتی با پرداخت پول بلیط قطار نمایندگان، کنفرانس بسیار عظیم اتحادیه های صنفی تحت کنترل حزب کمونیست، تشکیل شد. شخص رئیس جمهور، گونزالس ویدالا، بمنظور تضعیف اتحادیه های صنفی حزب سوسیالیست - کسب در کنفرانس نمایندگان طبقات متعدد بسیار کمتری شرکت کرده بودند - در کنفرانس ۱۵۰۰ نفری اتحادیه های کارگران تحت کنترل حزب کمونیست سخنرانی کرد. تجزیه جنبش سندیکایی کارگران در این زمان با تحریکات حزب کمونیست با ضرب و شتم و حمله به اعضای حزب سوسیالیست، توأم شده بود.

معمولاً حکومت های بورژوازی، اتحادیه های کارگری تحت سیادت حزب کمونیست را بر اتحادیه های کارگری تحت کنترل حزب سوسیالیست، ترجیح میدادند. بسا این

وصف، و تئیکه گونزالس ویدلا، چیزهایی را که از حزب کمونیست میخواست، بچنگ آورد، بآن پشت کرد و حزب کمونیست را از حکومت بیرون انداخت. و این با جنگ سر و هیستریک ضد کمونیستی در ایالات متحده همزمان بود؛ و بورژوازی شیلی که به نوازش و اشنگتن احتیاج داشت، مبیایست در این زمینه از او تقلید کند.

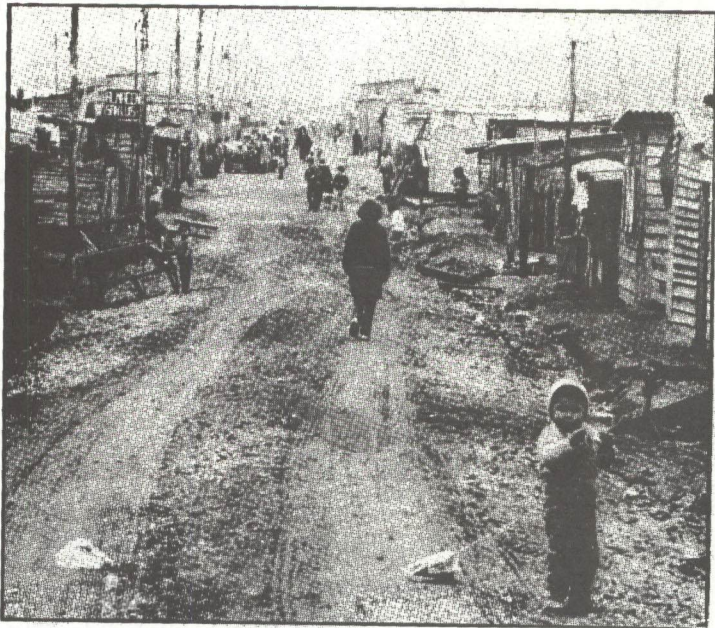
در اکتبر ۱۹۷۷ کارگران معدن در کونسپسیون (Concepcion) اعتصاب کردند. این اعتصاب توسط اتحادیه کارگری پشتیبان حزب کمونیست شیلی رهبری میشد. ویدلا، از این امر بعنوان مقدمه بی درراه غیرقانونی کردن حزب کمونیست و زندانی نمودن صد هائین از رهبران آن استفاده نمود (او بعد هادریساکوآ Pisagua، برای رهبران کارگران، اردوگاه کار اجباری برپا کرد) (۵).
حزب سوسیالیست برای درهم شکستن اعتصاب کارگری بکمک ویدلا شتافت: بعضی این (خوش خدمتی)، او هم به حزب سوسیالیست اجازه برگشتن به حکومت بورژوازی را اعطاء کرد.

بسال ۱۹۵۲، پس از سالها تحقیق و مورد مانور قرار گرفتن کارگران توسط رژیمم احزاب کمونیست و سوسیالیست و تسلیم زحمتکشان به حکومتهایی بورژوازی از طرف احزاب فوق، جنبش کارگری از نظر تکنیکالیستی متلاشی گردید و از نظر اخلاقی به انحطاط کشانده شد. بهتر است که در اینجا نگاهی به نتایج مشخص "پیشرفت بزرگ" آئنده و دیگر حکومتها، اثتلافی مشابه آن بیندازیم.

در سراسر دوره ۵۲-۱۹۳۸ کوچکترین اقدامی در جهت رفرف ارضی بعمل نیامد. در این مدت، حتی برای مالکان بزرگ، مالیاتی هم بسته نشد. در بین سالهای ۴۷-۱۹۴۶، حزب کمونیست توسط ویکتور کونتره راس (Victor Contreras) کنترل وزارت خانه های کشاورزی و زمین و مسکن را در دست داشت. ولی کوچکترین اقدامی در جهت تضعیف قدرت مالکان بزرگ و ثروتمند بعمل نیآورد. آمارگیری سال ۱۹۵۵ نشان داد که تا آن تاریخ، مناسبات قدیمی ارضی در اساس خود هیچ تغییری نکرده بود. کمتر از ۱۰ درصد افراد صاحب زمین، مالک بیش از ۸۶ درصد گنیه زمینهای قابل کشت بودند، در حالیکه ۶/۷۴ درصد از هقانان فقیر فقط ۳/۵ درصد از زمینهای مزروعی را در اختیار داشتند (۶).

رشد سالانه تولیدات کشاورزی ۱/۶ درصد بود، و این رشد ناچیز که کمتر از نسبت از دیاد جمعیت بود شیلی را که کشوری با قابلیت زیاد کشاورزی است، مجبور میکرد تا واردات خواربار خود را افزایش دهد. در این سالها یک ششم مبادلات خارجی

شیلی میبایست صرف خرید خواربار و مواد خوراکی شود (۷) . امروز این رقم یک چهارم است . صد ها هزار کودک به مدرسه راه نداشتند و نسبت بیسوازی به ۲۵ درصد میرسید . هشتاد و نهم درصد از جمعیت در رزانه ها و اماکن یک اتاقی زندگی میکردند . تعداد خانه های مسکونی ساخته شده از ۱۹۳۸ تا ۱۹۵۲ بقدری کم بود (تنها ۶۰۰ واحد مسکونی بین سالهای ۱۹۴۶-۱۹۳۹ ساخته شد) که بعد از این همه حکومت های ائتلافی ، شرایط مسکن بد تراز دوران سابق بود (۸) .



بین سالهای ۵۳-۱۹۴۰ نسبت دستمزدها به درآمد ملی ، از ۲۷ به ۲۱ درصد تنزل یافت (۹) . و این بیانگر این واقعیت است که خواست جیبه مشترک خلق : "تقسیم عادلانه تر و برابرتر درآمد" ، در حقیقت منجر به ضد خود شد : "تقسیمی غیر عادلانه تر و نابرابرتر . در حالیکه در ظرف ۴ سال ، اضافه دستمزدها طبقه کارگر فقط ۷ درصد بود ، اضافه دستمزدها طبقه متوسط جامعه در همین مدت به ۴۶ درصد رسید (۱۰) . بگفته استیونسن (Stevenson) ، آندره بشخصه "تحقیقات وسیعی در ساراه مسائل اجتماعی / پزشکی شیلی را رهبری کرده و طرح های بهداشتی مختلف و جامعه‌ی

در این زمینه تهیه کرده بود. ولی هیچک از این برنامه های جاه طلبانه اوازمرحله طرح ریزی فراتر نرفت " (۱۱) .

جنبش سند یگانی متحمل يك ركود عمومی شد. حق عضویت پرداخته شده در اوائل سال ۱۹۴۰ که ۸۵۴۰۰۰ اسکودو (escudo - واحد پول نیلی) بود، در سال ۱۹۵۰ به ۴۴۴۰۰۰ اسکودو تنزل یافت (۱۲). و تازه این ارقام بهیچ وجه قادر نیستند تصویر کاملی از سردرگمی، بی تشکیلاتی و سرخوردگیهای رانسان دهند که گریبانگیر جنبش کارگری شده بود. تنها " پیروزی " بزرگ حکومت های جبهه مشترک خلق، به بالا رفتن سود شرکتهای خصوصی بود. بعنوان نمونه در دوران حکومت جبهه مشترک، تحت رهبری اگیسره، سود شرکتهای خصوصی به ۱۴/۸ درصد رسید - رقمی که به مراتب بیش از حد متوسط سود این شرکتهادر ۱۰ سال قبل از آن بود (۸/۸ درصد) (۱۳). جبهه مشترک خلق، همچنین وسیله ای شده بود برای سوسیالیستهای سالی که در جامعه سرمایه داری به پول و پوله و نان و نوانی برسند. بعنوان نمونه، تحقیقی که در این مورد انجام شده بود، بروشنی نشان میداد که بین سالهای ۵۳ - ۱۹۳۳، ۲۹ درصد از نمایندگان سوسیالیست کنگره، از دست خود و یا خاتمه دوره نمایندگیشان، از جنبش سوسیالیستی نیز خارج شده بودند. تحقیق جامع و کاملتری هم که سرنوشتنفرات بیشتری را تعقیب کرده بود نشان میداد که بین سالهای ۶۵ - ۱۹۳۳، تعداد منتخبین سوسیالیست (نمایندگان کنگره و مدیران موسسات مختلف) که از مقام خود برای بالا بردن سطح زندگی خود سو استفاده کردند کم و بیش در حدود همان ۲۹ درصد بوده است (۱۴).

جبهه مشترک خلق، تحرك و بسیج بیسابقه توده های زحمتکش را در سالهای ۱۹۴۰ بطرف صحنه انتخابات، منحرف کرد و نیروی آن را در دوران " حکومت خلق " اگیسره، بریاد داد. جبهه مشترک، بجای رفم از اگیسره تقاضای " معلق کردن موقستی اعتصابات در سراسر نیلی " را دریافت کرد (۱۵). توهامات و آرزوهای بیمورد و مشابهی که جبهه مشترک در مورد اصلاحات رویائی خود - اصلاحات از بالا - داشت، باعث شد که احزاب چپ، جنبش کارگری موجود در آن دوران را فلج کنند. مؤلف کتاب جبهه مشترک خلق نیلی، جون ریزامستونسن (John Reese Stevenson) این جبهه را چنین خلاصه میکند: " اگر معیار قضاوت، انجام وعده های دوران قبل از انتخابات باشد، جبهه مشترک (سالهای ۴۱ - ۱۹۳۸) يك شکست بود. " هم

اواضافه میکند که: "پیروزی جبهه مشترک از انقلاب جلوگیری کرد و جبهه به نود و هفت توصیه میکرد که بجای سلاح، به اوراق انتخاباتی توسل جویند" (۱۱۶) .

جیمز پتراس (James Petras) در تحقیق جامع خود تحت عنوان "نیروهای سیاسی و اجتماعی در انکشاف شیلی" نتایج گویای دوران جبهه مشترک خلق را بصورت زیر تشریح میکند: "از یک طرف، جبهه مشترک خلق در ایجاد یک زیربنای صنعتی، گسترش تشبثات اجتماعی / اقتصادی و رای گروه نخبگان سنتی، و از دیگر طرف نسبت مد اخلاک آگاهانه دولت در روند انکشافی شیلی به موفقیتهایی نسبتاً مهم رسید. از طرف دیگر، این تغییرات - بحساب و کار زحمتکشان - تقویت طبقه متوسط از نظر اجتماعی، ثروت و قدرت آنان را باعث گردید. سیاست جبهه مشترک خلق، سبب تضعیف چپ و قدرت گرفتن راست شد، بی این معنی بود که هارابه سیاست بازبهای پارلمانتاریستی بیشتر کرد. بعد از یک دوره ائتلافی بیست ساله بین طبقه متوسط و طبقه کارگر، احزاب دست راستی از نظر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بچنان قدرتی رسیدند که تا آن تاریخ هرگز سابقه ای نداشتند" (۱۱۷) .

سرخوردگی و انحطاط اخلاقی توده های زحمتکش، عجز و ماندگی شان در مقابل روند تحمیلی و بازبهای پارلمانتاریستی، آنها را مستعد پیروی از شخص عوامفریبی توانا و زبردست از جناح راست کرده بود که قول میداد بایک حکومت مقتدر، تمام این کثافات را از میان



بود ارد . و شخصی که در این راه قدم پیش‌گذاره بود ، کسی جز همان ایسانز - کاندیدا مورد پشتیبانی حزب نازی در سال ۱۹۳۸ - نبود . ایسانز ، با شعار و قیافه " ضد سیاست گرفتن خود و با حمایت اکثریت حزب سوسیالیست ، آرا ، دوره انتخاباتی ۱۹۵۲ را بنفع خودش در رو کرد .

ارتقا آئنده به مقام ریاست جمهوری با انتخابات ۱۹۵۲ آغاز شد . حزب سوسیالیست بارها در دوران مانورهای سیاسی سالهای ۵۲ - ۱۹۳۸ دستخوش تجزیه و انشعاب شد . هر بار که حزب سوسیالیست از یک حکومت بورژوازی حمایت کرد ، فراکسیون " جناح چپ " ظاهر میشد که پشتیبانی از حکومت را رد میکرد (معمولاً بسبب اینکه حزب سوسیالیست از حمایت توده ها محروم میشد و موقعیتش در اتحادیه های کارگری متزلزل میگردد) . جدائی ناگزیر این جناحهای چپ از حزب سوسیالیست اصولاً بخاطر گسترش و تحکیم پایه های توده ای آنها بود تا مدتی بعد خودشان در یک حکومت بورژوازی شرکت کنند . فراکسیون آئنده بنام حزب سوسیالیست خلق در سالهای آخر دهه ۴۰ از حکومت وید لاجد اش تار انتخابات ۱۹۵۲ از ایسانز پشتیبانی نماید و رکابینه اش جانی پیدا کند . چیزی طول نکشید که آئنده بطور ناگهانی از " حزب سوسیالیست خلق " خور برید ، به فراکسیون حزب سوسیالیستی - که خاص وید لاجد بود - پیوست و خود را بعنوان کاندید ابرای پست ریاست جمهوری اعلام کرد . هدف او احیا " جنبه مشترک خلق " چپ " بود که میبایست در مقابل بلوک راست ، که منجر بر روی کار آمدن حکومتها وید لاجد ایسانزنده بود ، می ایستاد .

قدرت حزب سوسیالیست با انشعاب به تحلیل رفت ، حزب کمونیست غیر قانونی اعلام شد ، جنبش اتحادیه کارگری نیز تضعیف گردید و کوشش جهت احیا " جنبه مشترک خلق " قدیمی نیز بجائی نرسید . فقط چند گروه کوچک بورژوازی و بطور عمدتاً حزب دموکراتیک خلق توافق به ائتلاف کردند . بزرگ ترین گروه سوسیالیست در ارد و گاه ایسانز بود ، فراکسیون دیگر حزب سوسیالیست ، از کاندیدا ای حزب را دیکال پشتیبانی میکرد و بالاخره حزب کمونیست در لاس زدن با ایسانز تردید داشت . نتیجتاً تعداد آرا آئنده ، با وجود تأیید احزاب کمونیست ، سوسیالیست و برخی دیگر ، به ۶ درصد کل آرا نیز نرسید .

حوادث بعد از انتخابات منجر بتقریب جنبه جدید مشترک خلق برهبری آئنده گردید . ایسانز بعد از رسیدن به قدرت وینت سرگذاشتن مبارزات عوامفریبانه انتخاباتی - ماهیت کاملاً ارتجاعی و سیاست ضد کارگری خود را آشکار ساخت . سوسیالیستهای شرکت

کننده در حکومت ایباز با ملاحظه "ریسک" از دست دادن پایه های توده ای خود، مجبورترتک کابینه او شدند. اینان سرانجام به حزب سوسیالیست آندس گرویدند. در این دوران، نسبت تورم اقتصادی بطور باورنکردنی بالا میرفت. هزینه زندگی بیست سالهای ۵۷/۱۹۵۳ بترتیب ۲۰، ۴۰، ۸۰، ۶۷۰ درصد بالا رفت. طبقه کارگر که با اوضاع اقتصادی نابودکننده ای روبرو شده بود، مجدداً شروع به مبارزه کرد. مبارزه ای مستقل از طبقه حاکمه.

در سال ۱۹۵۳ جنبش کارگری مجدداً متشکل شد و CUT (کنفدراسیون متحد کارگران) بوجود آمد. و متعاقب آن، کنفدراسیون متحد کارگران تحت رهبری گوتاریو بلست (Gottario Blest) صفحات درخشانی از مبارزات مستقل خود را پشت سر گذاشت. بعد ها، در سالهای اول دهه ۶۰، احزاب کمونیست و سوسیالیست، گوتاریو بلست را صراف باخاطر این که از دیدگاه آنها زیاده از حد را دیکتاتور می پنداشت، از رهبری CUT بیرون کردند.

در سال ۱۹۵۷، گران شدن کرایه اتوبوس یک سلسله تظاهرات بزرگ را سبب شد. نیروهای ویژه انتظامی، در دانشگاه راجش رساندند و هنگامیکه کارگران به پشتیبانی از دانشجویان بتظاهرات پرداختند، نیروهای نظامی آماده باش داده شد. در جریان این تظاهرات، نیروهای ارتش بین ۴ تا ۶ کارگر را کشته و چند صد کارگر دیگر را زخمی کردند. جنبه مشترک آندس، که در این وقت جنبه انقلابی علیات خلق (FRAP) نامیده میشد، از حکومت - که باعث چنین قتل عامی شده بود - انتقاد نمود ولی در همین حال، از هرگونه مبارزه جدی شانه خانی میکرد. ا. آ. ا. پی به آرامی و سادگی بخاطر حفظ منافع پارلماناریستی اش، خود را از "قهر و خشونت" تظاهرکنندگان جدا می کرد.

آندس، در انتخابات ۱۹۵۸، دوباره خود را نامزد پیست ریاست جمهوری کرد. در این دوره، او از طرف جنبش اوج گیرنده کارگران، حزب کمونیست - که اینک قانونی نشده بود -، حزب سوسیالیست و چند بورژوازی از جمله برخی از طرفداران سابق ایباز پشتیبانی میشد. ولی انتخابات این دوره را هم خسورخه اله ساندری (Jorge Alessandri) پسر ارتورواله ساندری - رئیس جمهور سالهای ۱۹۳۰ - برد. بعد ها در سال ۱۹۶۷، آندس توانست این رقیب خود را شکست دهد. حزب را دیکتاتور می پنداشت، قدرت با احزاب کمونیست و سوسیالیست ائتلاف کرده بود، اکنون دیگر جهت خود را کاملاً تغییر داده و مجدداً بطرف

جناح راست رفته بود . این حزب به احزاب ارتجاعی محافظه کار ولیمیرال در جبهه ای
 بنام "جبهه دموکراتیک" پیوسته بود . جنبش کارگران و مبارزانش بیش از پیش وسعت
 پیدا کرده و اوج میگرفت . بتدریج توده های دهقان نیز به جنبش روی آوردند . احزاب
 کمونیست و سوسیالیست - که اکنون هر دو خارج از حکومت بودند - میکوشیدند تا پایه
 های توده ای خود را بین کارگران و دهقانان مستحکم کنند . راه یکالیزه شدن عمومی
 نیروهای موجود تحت تاثیر انقلاب کوبادرسالهای اول دهه ۱۹۶۰ ایجاد وسیعتری
 پیدا کرد .



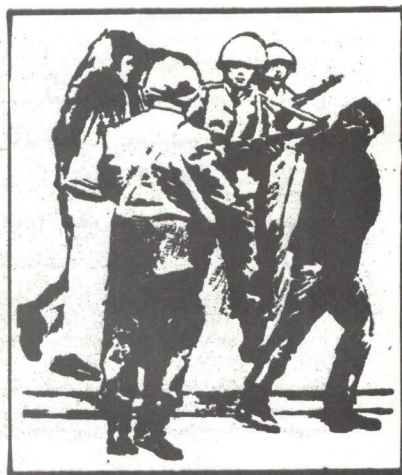
با فرارسیدن انتخابات ۱۹۶۴، آشکارا معلوم بود که نشانی برای "جبهه دموکراتیک"
 وجود ندارد . نتیجتاً جبهه منحل شد . احزاب محافظه کار ولیمیرال نیروهای خود را
 در خدمت حزب دموکرات مسیحی - که بسرعت رشد مییافت - گذاردند . نامزد
 دموکرات مسیحی، ادوارد فری (Eduardo Frei) بخاطر موفقیتش در
 جلسه پشتیبانی کلیه نیروهای انتخاباتی بورژوازی، توانست در انتخابات ۱۹۶۴ ارقیب
 خود، آلنده را شکست دهد . حزب دموکرات مسیحی یک موقعیت استثنائی بود که

به چنگ طبقه حاکمه شیلی افتاده بود. طرفداری از اصلاحات رادیکالیستی و عوامفریبانه این حزب که بعلمت عدم اشتراك درکابینه های قبلی هنوز به نام مسی نیافتاده بود معتبر جلوه میکرد. علاوه بر این، ساختمان تشکیلاتی این حزب تحت فشاری از نوع فشار عضو/ کادر طبقه کارگر موجود در احزاب کمونیست و سوسیالیست نبود. طبقه حاکمه شیلی امیدوار بود که در موکرات مسیحی ها بتوانند پروسه رادیکالیزه شدن توده هارامهارکند و با اجراء حداقل اصلاحات، از بروز يك انقلاب اجتماعی جلوگیری بعمل آورند. در موکرات مسیحی ها علاوه بر این، از حمایت مادی و سیاسی واشنگتن نیز برخوردار بوده اند. شیلی دوره فری (Frei) تبدیل به نمونه ای شده که ایالات متحده میخواست: آلترناتیوی برای آمریکای لاتین.

همانطوریکه پیش بینی میشد، شهرت حزب در موکرات مسیحی که با انتظارات مردم بر مبنای وعده و وعید های این حزب بالا گرفته بود، با درك این واقعیت از طرف مردم که حزب قادر به انجام آنها نیست، کم کم از بین میرفت. هموارات تنزل وجهه حزب در موکرات مسیحی بین سالهای ۷۰- ۱۹۶۴، جنبش کارگری و دهقانی هم از نظر کمی و هم از نظر روزمندی اوج میگرفت. اصلاحات محدود حزب در موکرات مسیحی به عوض اینکه تسکینی برای توده ها بود و آنها را سربراه کند، باعث راسخ تر شدن ایمان آنها به حقانیت مبارزاتشان و شکست پذیری طبقه حاکمه گردید. رادیکالیزه شدن توده ها به ویژه در میان دهقانان محسوس بود. تنزل سریع شرایط اقتصادی بعد از سال ۱۹۶۷ موجب موجی از اعتصابات در سراسر شیلی شد. شماره اعتصابات غیر قانونی بسرعت زیاد میشد. جنبش دانشجویی هم که در سالهای اواسط دهه ۶۰ تحت سلطه حزب در موکرات مسیحی بود بتدریج بچپ گرایش پیدا میکرد. مردم فقیرتری مسکن شروع باشغال اراضی اطراف شهرها کرده و در این اراضی برای خود مسکن میساختند. حال دیگر کارکنان ادارات دولتی (کراتی های ادارات) و کارگران حرفه ای و متخصص نیز به جنبش روی می آوردند.

در سال ۱۹۶۶ پلیس در معدن مشهور "ال تانیانته" هفت کارگر معدن را بقتل رساند و ۲۵ کارگر دیگر را مجروح کرد. وقتی کارگران معدن دیگری به پشتیبانی معدن چیمان "ال تانیانته" روی آوردند، نیروهای ویژه انتظامی، معدن "اناکوند آس ال سالوا دور" و "پوتریا" را اشغال کردند. تد اوام مبارزات سیاسی در سراسر این دوران به برخورد های شدید منجر میشد که در آن پلیس یان نیروهای ویژه انتظامی، کارگران و دانشجویان را می کشتند. در سال ۱۹۶۷ در دو دانشجوی عضو MIR به هنگام

نوشتن شعار "چه گوارانمرد است" بر دیوار، برسیله نیروهای ویژه انتظامی گشته شدند. بهنگام اعتصاب عمومی ۲۴ ساعته نوامبر ۱۹۶۷ کلیه نیروهای نظامی ارتش شیلی (از جمله نیروهای دریایی و هوایی) بحالت آماده باش درآمدند و در برخورد هکذا مختلف کارگران بانیروهای نظامی بهنگام این اعتصاب، ۲۴ کارگر کشته و ۶۶ نفر دیگر بشدت زخمی شدند. در هم مارس ۱۹۶۷ فاجعه "پوئرتومونت" بوقوع پیوست. در حدود هزار نفر از مردم فقیر و بی خانمان کوشیدند تا در اراضی عمومی، برای خود زانغاف برای سکونت بنا کنند. در اثر مد اخله نیروهای نظامی، ۵ نفر کشته و ۲۶ نفر دیگر زخمی شدند. در ماههای مه و ژوئن، نیروهای انتظامی، برای درهم شکستن اعتصاب کارگران راه آهن، خود به اداره امور ایستگاهها و حرکت قطارها اقدام کردند.



در سال ۱۹۷۰ دانشجویان به کارگران برق پیوستند که برای بالا بردن دستمزد خود - تحت شرایطی که بحران اقتصادی شیلی را در میگرد - اعتصاب کرده بودند. در چند هفته ای که اعتصابات طول کشید و دانشجویان شهادت رسیدند و از طرف دولت وضع فوق العاده اعلام شد. نیویورک تایمز در ۲۸ ژوئن ۱۹۷۰ گزارش داد که "تقریباً تمام رهبران حزب سوسیالیست شیلی خود را از جریان تظاهرات کنار کشیده اند."

و امروز، آئنده ادعا میکند که به ارتش و نیروهای ویژه انتظامی میشود اعتماد کرد که از

منافع زحمتکشان دفاع کنند. ولی این يك خطای جدیست برای آئند و کما بینه
 اثتلا فی اثر که دفاع از حکومت جبهه مشترک خلق را به ارتش شیلی بسپارند. همین
 ایمان "خطا امیز" به ارتش بولیوی - در جائیکه در آن همچون ^{مترقی} شیلی ظاهر است "مترقی"
 و طرفدار کارگر، ولی عملاً طرفدار سرمایه دار، به مردم اعتماد و ایمان به ارتش را موعظه
 میکرد - به فاجعه ای عظیم منجر شد. و حتی در واقع آنها را لیبلی بهتر از آئند و درست
 داشتند، باینصورت که رهبر حکومت "مترقی" تورس (Torres) را خوب ارتش
 بولیوی به اریکه قدرت نشانده بود. در اوت ۱۹۷۱ همین ارتش "مورد اعتماد" در
 مقابل کارگران بولیوی قرار گرفت و صد هاتس از آنان را بقتل رساند و تعداد بیشمار را
 به زندان انداخت.

انتخاباتیکه آئند و در سال ۱۹۷۰ بقدرت رساند در شرایطی انجام شد که مبارزات
 طبقاتی بشدت در جریان بود. پیروزی اوشرة جانبی اندیشه به جبهه مشترک خلق
 در شیلی و راه یکالیزه شدن جدید توده های کارگری و دهقانی در سراسر شیلی بود.
 این تاریخچه کوتاه انکشاف جبهه مشترک در شیلی، امکانات احتمالی دوره آئند و را
 نشان میدهد: بدون تردید، توده ها برای اخذ اصلاحات بهیترتیاقتناری خواهند
 کرد و بورژوازی مترصد فرصتی برای خفه کردن جنبش خواهد بود که بالاخره با قتل عام
 و زندان، کله جنبش را جاد کند. در حالیکه نیروهای مسلح بورژوازی (ارتش) در
 نخورد، و متشکل، با دیسیپلین و متمرکز باقی مانده اند، کارگران و دهقانان فاقد
 رهبری، تشکیلات و سلاح هستند. آنچه توده ها دارند آمادگی به فد اکاریست
 تعدد این فد اکاران.

برای اینکه جریان فعلی شیلی در مسیری بهتر از جریانات سابق بیفتد احتیاج به يك
 رهبری است که - برخلاف میل و علیه احزاب اپورتونیستی و فاسد کمونیست و سوسیال
 لیست - مصمم باد همه مبارزه باشد. از طرف دیگر در صورت عدم ایجاد چنین رهبری
 مصمم مبارزه، محتملاً نتایج جریانات فعلی وخیم تر از سالهای ۱۹۴۰ خواهد بود.
 ولی درست بخاطر عمق جریان رادیکالیزه شدن توده ها امکان پیدایش سریع پیش
 آهنگ انقلابی ریزنده، علیه سرمایه داری زیاد است. و از طرف دیگر ایجاد چنین
 پیش آهنگ انقلابی بدون روشن شدن ماهیت واقعی جبهه مشترک آئند و بسرای
 توده ها، امریست ناممکن. تنها یک رهبری ثابت قدم و مخالف تسلیم طلبان خلق
 شیلی - آئند و احزاب کمونیست و سوسیالیست - میتواند توده ها را متشکل کرده از
 دست آورد های آنها پاسداری نمود و مانع هرگونه حرکت ضد انقلابی بورژوازی شود.

به این مفهوم گامینه فعلی تحت رهبری احزاب سوسیالیست و کمونیست - به علت منحرف کردن جنبش توده ای - ، مانع ایست بزرگ در مقابل پیروزی کارگران و دهقانان در راه خاتمه بخشیدن به سرمایه داری و شروع به ساختمان جامعه ای سوسیالیستی .

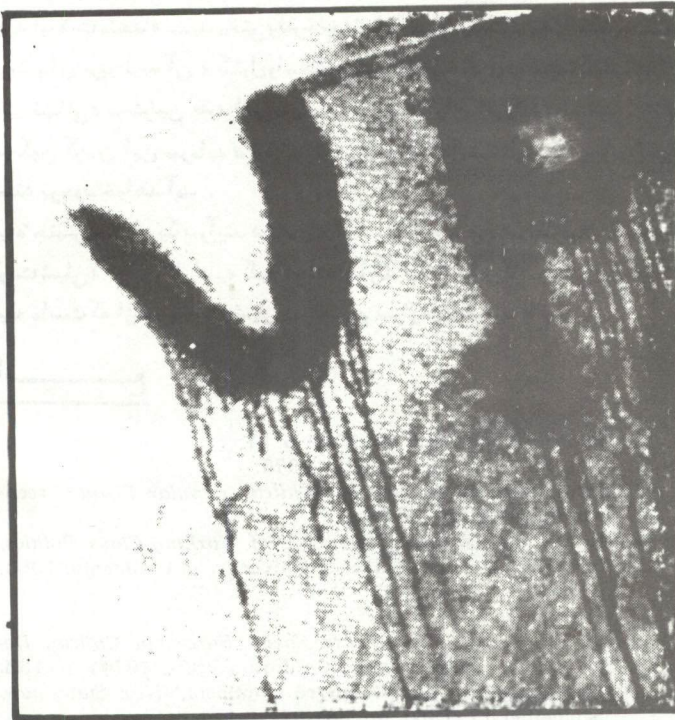
اما مفهوم عینی در یک چهارچوب وسیعتر سیاستهای امپریالیستی ایالات متحده مانع به شرفت شیلی و از بین بردن فقر در این کشور شمار میرود . سرمایه لازم برای صنعتی کردن شیلی در آمریکا وجود دارد ، ولی این سرمایه ها از طریق ادامه جنگ جهانیست آمریکا در آمریکا در رویتنام ، به کانالهای دیگری منحرف میشوند . نظام اقتصادی آمریکا که بر پایه منافع سرمایه داران بنا شده حتی قادر نیست که سطح زندگی کارگران خود را بالا ببرد . برای نیکسون ، کندی ، و راکفلر و مک گاوهرن - در یک کلمه ، برای طبقه حاکم ایالات متحده - بد بختی و فقر خلق شیلی مهم نیست ، بجز اینکه جوش و خروشهای مربوط به آن ، کنترل و استثمار توده های خودی را نیز مشکل تر کند . در تحلیل نهائی ، مسئولین فقر دائمی شیلی ، سرمایه داران آمریکائی هستند . تنها با سرنگون کردن این سرمایه داران ، تضمینی برای حل مسائل شیلی و سایر کشورهای وابسته بوجود خواهد آمد .

وظیفه جنبش چپ آمریکا در آینده نزدیک اینست که ، بدون در نظر گرفتن ماهیت حکومت شیلی ، توده ها را علیه کلبه توطئه ها و مداخلات آمریکا در شیلی ، بسیج کند . وظیفه ماست که از حق خلق شیلی در تعیین سرنوشت خود دفاع کنیم .

منابع

- 1 Punto Final, March 16, 1971, p. 31.
- 2 New York Times, October 4, 1970.
- 3 John Reese Stevenson, *The Chilean Popular Front* (Greenwood, 1942), pp. 83-84.
- 4 James Petras, *The Emergence of Working-Class Politics*, unpublished master's thesis, University of California, 1963, p. 77.
- 5 *Ibid.*, p. 102.
- 6 James Petras, *Politics and Social Forces in Chilean Development* (University of California Press, 1970), p. 133.
- 7 Paul Johnson, "The Plundered Continent," *New Statesman*, September 17, 1960, pp. 381-82.
- 8 Arturo Aldunate Phillips, *Un pueblo en busca de su destino* (Editorial Nascimento, 1947), p. 107.

- 9 Frederick B. Pike and Donald Bray, "A Vista of Catastrophe: The Future of U.S.-Chilean Relations," *Review of Politics*, vol. 22, July 1960, pp. 396-98.
- 40 Petras, *Politics and Social Forces*, p. 133.
- 41 Stevenson, *op. cit.*, p. 127.
- 42 Petras, *Politics and Social Forces*, p. 170.
- 43 Paul Theodore Ellsworth, *Chile: An Economy in Transition* (Macmillan, 1945), p. 178.
- 44 Petras, *Politics and Social Forces*, p. 161.
- 45 Stevenson, *op. cit.*, p. 102.
- 46 *ibid.*, p. 136.
- 47 Petras, *Politics and Social Forces*, p. 132.



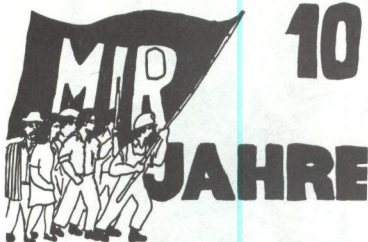
"Unidad Popular" - پایان یک توهم یا آغازی دیگر؟

یادداشت‌هایی در مورد تاریخچه میر*

مترجمان: ن. داریوش - د. بهزادی

**EL REBELDE
EN LA CLANDESTINIDAD**

DEUTSCHE AUFLAGE DES OFFIZIELLEN ORGANS DER BEWEGUNG DER
REVOLUTIONÄREN LINKEN-MIR-
SONDERNUMMER ANLÄSSLICH DES 10. GRÜNDUNGS-JAHRES



**10
JAHRE
KAMPF**



ORGANE OFFICIEL DU MOUVEMENT DE LA GAUCHE REVOLUTIONNAIRE
EDITION SPECIALE POUR L'ANNIVERSAIRE - SUPPLEMENT DU N° 109
4 Fzs AOUT - 1975 OHLLI

**EL REBELDE
EN LA CLANDESTINIDAD**

نیمه اول سالهای ۱۹۶۰، با نشرو وسیع عقاید انقلابی در بین جنبش چپ سوسیالیستی قابل تشخیص است. و خیم شدن بحران اقتصادی-صحرایه در آری شیلی، نمونه انقلاب کوبا، حضور واحد های چریکی در قسمت بزرگی از قاره، پیدایش دولت های جدید آفریقائی و مخصوص انقلاب الجزایر و بیش از پیش مورد سؤال قرار گرفتن سیاست احزاب کمونیستی جهان (اول)، انتقاد شدید خروشچف به دوران استالین و بعد،

این مقاله بوسیله دو همکار ما از ترجمه المانی و فرانسوی نشریه رسمی میر (El Rebelde)، شماره مخصوص همین سالگرد تاسیس این سازمان، به فارسی ترجمه شده است.

روایتی



شدید بیش از پیش پلمک های چین و شوروی) ، جنبشی قوی برای جنبش توده ای محسوب میشدند ، جنبشی که شکست انتخاباتی ۱۹۵۸ ، نه آنرا سرکوب کرد و نه به عقب نشینی اش واداشته بود .

مضافاً ارسال ۶۲ تبعه ، حزب کونیست و سپس تمام فراب (۱) (FRAP) قدرت خود را در دست نمودن راه جنبش توده ای متمرکز کرده و سعی نمودند که قدرت بسیج و را در یکالیزه شدن جنبش را تضعیف نمایند ، تا بدین وسیله بخیال خود بتوانند برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۶۴ با حزب دموکرات مسیحی (P.C.D) متحد شوند .

نتیجه این فعل و انفعالات ، ایجاد بحران های شدید در بین احزاب چپ سنتی به — بود .

در این بحران ، بیش از سایر سازمانها ، به حزب سوسیالیست — که در مقام مقایسه با حزب کونیست ، سازمان یکدست و یکپارچه نبود — ، لطمه خورد . حزب کونیست نیز — ولی در مقیاس محدودتر — از این ضربات مصون نماند .

بدین ترتیب تعداد زیادی از گروهها و سازمانهای با اصطلاح انقلابی و اتانایلات گوناگون (پروچینی ، پروکوبائی ، پروتروتسکیستی و پروفلان و همسان ۰۰۰) بوجود

آمدند . اما هیچکدام از این گروه ها نتوانستند بیش از ده بیست نفر عضو — آنهم اکثرًا در یک محل یا در یک شهر — را به دور خود جمع کنند . . . تنها نقطه مشترک بین این گروهها ، مورد سؤال قرار دادن مبارزه نهادی (۲) و پارلمانتاریستی بود ؛ مبارزه ای که از دهها سال پیش توسط احزاب چپ سنتی دنبال میشد . دقیقاً بخاطر همین تجربه مبارزه نهادی بود که این گروهها بطور عمده فوکسیم را — که همواره در بین گروههای مختلف ، لااقل به ناب ترین شکل آن ، حضور داشت — مورد تأیید قرار دادند .

شکست انتخاباتی نیروهای چپ در سال ۱۹۶۴ و بدنبال آن ، بحران های فراب — که با تعمیق حرکت قهرقوانی جنبش توده ای به همراه بود — ، هرچه بیشتر ایمن جدائی را تشدید نمود ؛ بنحویکه در اوایل سال ۱۹۶۵ ، در حدود ۴ گروه سازمان

(۱) FRAP ، جبهه متحد برای انتخابات ریاست جمهوری .

(۲) Institutionell ، منظور شعار رفورمیستها و سوسیال دموکراتهاست
 مبنی بر تسخیر قدرت از طریق مبارزات انتخاباتی و با احترام به نهاد های موجود و قوانین اساسی حاکم بر جامعه . م

از این نوع وجود داشت .

کنگره تاسیس "میر" Grundongskongress (اگوست ۱۹۶۵)

در زمان کنگره تاسیس میر، شرایط شروع به تغییر نمود .
کوششهای بیحاصل گروههای مختلف در سالهای ۶۴ - ۱۹۶۳ که بدون فراهم کردن حداقل شرایط ، خود را در ماجراهای مسلحانه درگیر کرده و با اولین ضربه روبروشی با واقعیت ، خود را کنار میکشیدند ، تجارب جنبش های چریکی امریکسای لاتین در طول نیمه اول سالهای ۱۹۶۰ و همچنین فروکش جنبش توده ای شیلی ، همگی ضرورت به پایان رساندن پروسه تفرقه در بین جیبی های شیلی ، ایجاد و بسط جلودانند یک جنبش قوی انقلابی را نشان میدادند .

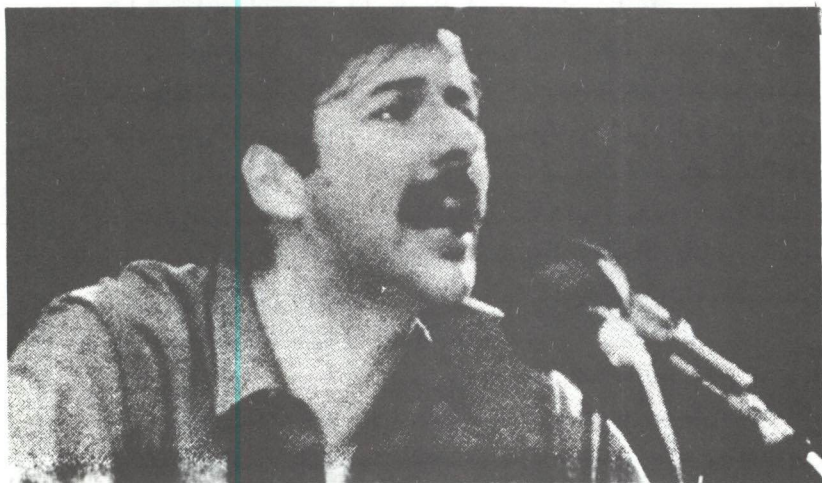
در چنین شرایطی ، این کنگره ، تجسم تغییر موقعت - نه نتیجه یک انشعاب ، بلکه ثمره اتحاد - بشمار میرفت . در همین وقت بود که "پیشاهنگ انقلابی مارکسیست" (Rebelde) و "حزب سوسیالیست توده ای" از راه رسید . اگرچه هسته اولیه این دو گروه را دانشجویانی تشکیل میدادند که در سانتیاگو و کونسپهسیون (Concepcion) تربیت شده و کمی قبل از آن ، بدنبال انشعابات حزب سوسیالیست وجوانان کونیست بوجود آمده بودند ، با اینحال بشدت تحت تاثیر عقاید تروتسکیسم قرار داشتند . پلمیک های قدیمی جنبش کونیستهای انترناسیونالیست (MCI) - که در سالهای ۱۹۶۰ ، امریکای لاتین و شیلی را اشباع کرده بود - ، بشدت بر آنها اثر گذاشته بود .

دوران سردرگمی - که قبل از تاسیس هر سازمان جدیدی به چشم میخورد - ، به پایان خود نزدیک میشد . افکار حرکت درآوردند . ای که در سالهای اخیر به قیمت آنها سه تلاشها و نیروها تمام شده بود (نظیر امکان انقلاب پرولتری در امریکای لاتین ، رد آشکال انحصاری مبارزه نهادی و پارلمانتاریستی ، ضرورت مبارزه مسلحانه برای فتح قدرت بوسیله پرولتاریا) ، با تاسیس "میر" شروع کردند به سیستماتیزه شدن و توسعه یافتن ؛ و در همین حال ، میدان تجرید و فرمالیسم رهاشد تا از آن افکار ، ابزاری ساخته شود برای تفسیر تاریخ و جامعه .

کنگره ، یک "تازگی" نظریه رابرای گروههای چپ شیلی و امریکای لاتین بارمغان آورد : یک تز سیاسی / نظامی که اگرچه امروزه ، بعد از تجارب کونی ، به عنوان تزی کافی و کامل جلوه نمیکند ؛ اما در آن زمان ، در جهت تعریف سازمان جدید به عنوان

سازمان انقلابی، عنصر مهمی را تشکیل میدهد و باید رنظر گرفتن تحلیل تئوریک مسائل مبارزه مسلحانه در آن زمان و رابطه اش با موجودیت طبقه کارگر و مبارزه توده ای، این تزگامی بجلو محسوب میشود. کافیست توجه کنیم که دو سال بعد از آن، نوشته های رژیس د بره - که حد متوسط آگاهی گروههای چپ امریکای لاتین را نشان میدهد -، هنوز تئوری کانسون (۳) را در مرکز مسئله قرار میدهد و همچنان به دفاع از عدم ضرورت حزب می پرداخت.

تز سیاسی / نظامی (تسخیر قدرت از طریق قیام مسلحانه) و بحثهای کنگره تاسیس " میسر "، یک دست نبودن شرکت کنندگان در کنگره (افراد شرکت کننده در کنگره فقط محدود به دو گروه نامبرده در فوق نبودند)، دعوت نامه آن بعنوان کنگره تاسیس " چپ انقلابی " (مفهوم وسیع عبارت) و همچنین نام سازمان (که بعضی ها بعنوان کلی بودن آن، با این نام - " میسر " - مخالف بوده و دلشان میخواست که نام سازمان جدید، بیشتر با سنتهای تاریخی تروتسکیسم پیوند داشته باشد)، و دقیقاً مشخص میکرد که هدف نه تشکیل یک گروه دیگر، بلکه یک حزب انقلابی پرولتری بود. اعتقاد به ضرورت جد کردن انقلابیون از غیر انقلابیون، و علی الخصوص از طرف



گروهی از جوانان آنها، تحت رهبری میکوئل انریکز نمایندگی میکند. مبارزه درونی حزب

سوسیالیست از سال ۱۹۶۲ به بعد، تجربه عدم امکان تبدیل این حزب به یک حزب انقلابی و حتی تجربه گروههای انقلابی در آن سالها، عوامل تعیین کننده پیروسیه ای بودند که در جریان آن، آگاهی به ضرورت ایجاد یک سازمان انقلابی همچون حزب انقلابی طبقه کارگر شیلی بوجود می آمد. در حقیقت تضاد فی نبود که در نطقها و بحثها آنزمان، "چه باید کرد؟" لنین، اهمیت درجه اول پیدا کرد.

مسئله انقلاب پرولتری

از طرف دیگر منشور برنامه میسر، مشخص کننده قطع رابطه اعلام شده ای بود با عقایدی که در بین احزاب چپ سنتی شیلی در مورد خصیصه انقلاب ما وجود داشت. حزب کمونیست سعی میکرد برای اثبات رساندن استراتژی "تشکیل جبهه"، در ساخت اجتماعی شیلی به جستجوی آثار فکود الی ونیمه فکود الی بهره ازد. حزب سوسیالیست نیز سئویه خود با اینکه به خصلت سرمایه داری شیلی واقف بود، معینا دشمن عمده را "الیکارشی" میدانست (که البته آنرا از نظر طبقاتی توضیح نمیداد) و در عمل، محل بزرگی برای همکاری طبقاتی باز میگذاشت.

در مقابل این طرحها، میسر تحلیلی علمی از ساخت اجتماعی شیلی بدست داد. در این تحلیل، بروشنی نشان داد، میشود که نه بورژوازی شیلی قادر است تغییراتی را که در سایر جوامع تحت عنوان تغییرات بورژوا/د موکراتیک مشخص شده اند، بانجام برساند و نه حتی فراكسیونهای آنرا میتوان بعنوان نیروهای دارند و ظرفیت انقلابی بشمار آورد. ناتوانی به انجام رساندن این وظیفه، در رابطه است با عدم استقلال و عقب ماندگی سرمایه داری شیلی. تنها پرولتاریا بستانای نیروی رهبری کننده خلق قادر است که با سرنگون ساختن قهرآمیز حکومت بورژوازی و ایجاد دیکتاتوری خود - فقط در پیروسیه انقلاب پرولتری - وظایف انقلاب بورژوا/د موکراتیک و همچنین وظایف مهم انقلاب سوسیالیستی را بانجام برساند.

میسر، علیرغم برنامه ریزی احزاب چپ - که خواهان ائتلاف با بااصطلاح جناحها "مترقی" بورژوازی بودند و با ترجیح اشکال انتخاباتی و نهادی (۲)، مبارزه خود را کمالا از قهر انقلابی جدا میکردند -، تولد یافت. میسر، به تحقق رساندن انقلاب پرولتری - در خدمت طبقه کارگر و خلق - را با یکا گرفتن اشکال گوناگون مبارزه، و وظیفه خود قرار داد. آماده ساختن حزب و خلق برای تسخیر قدرت در مبارزه ای طولانی و ضرورتاً قهرآمیز، یکی دیگر از وظایف اساسی بود که در مقابل میسر قرار داشت.

سازمان میر در سالهای اولیه موجودیت خود، در جنبه های توده ای محدودی فعالیت میکرد: در بخشهای دانشجویی شهرهای بزرگ (به خصوص در سانتیاگو و کونسپسیون)، در چندین منطقه کارگری، در میان بخشهایی از خرد و بورژوازی حقوق بگیر، در بعضی از روستاها، در بین پرولتاریای صنعتی و کارگران معدن.

پروژه نفوذ در بخشهای رزمنده طبقه کارگر - که در تحت نفوذ احزاب چپ سنتی قرار داشتند -، علیرغم کوششهای فراوان، امری بود مشکل و آبرامی پیش میرفت. در مقابل ما از یکسو جنبش توده ای تضعیف شده و از سوی دیگر، طبقه کارگری قرار داشت که با نفوذ سیاست واید تلوژی و فرمیستی، در طول بیش از ۵۰ سال، فقط برای مبارزه اقتصادی و قانونی آماده شده بود. در مقابل ما همچنین مقاومت شدید اعضا حزب کمونیست قرار داشت که از هرگونه فعالیت در بین توده ها از طرف کسانیکه بنظر آنها "ماوران دشمن" بودند، جلوگیری بعمل میآوردند و مبارزین را مورد تهاجم جسمانی قرار میدادند.

نفوذ و کاربرد اوم در میان توده ها، نه تنها در خارج از سازمان میر بلکه همچنین در درون آن نیز با موانعی برخورد میکرد. یک بخش قوی از مبارزین و رهبران میر - که در دهه های قبلی شکل گرفته بودند -، از عهد گرفتن مسئولیتهای جدید و نیز فعالیت شدید برای ایجاد حزب خودداری کرده و سعی میکردند نقش خود را بعنوان "تئوریسین" و "مشاورانقلاب در شمالی و جهان" حفظ کنند. تمام جلسات کمیته مرکزی بدون یک تحلیل مشخص اوضاع احوال اقتصادی و بدون بحث در اطراف انتخاب تاکتیک های مناسب و در خدمت شرایط موجود شیلی، به پایان میرسیدند و بجای آنها، مجادله در اطراف انقلابهای سایر کشورها (هرچه دورتر و بیگانه تر)، بهتر! - از نو زنده کردن پلیمیک های سالهای ۱۹۲۰ در شوروی و یاد بهترین حالت، انتقاد از فعالیت سایر احزاب و گروههای مختلف چپ شیلی -، صورت میگرفت. در این میان، با تشدید مبارزه اعضا فعال میر در بین جنبه های دانشجویی، رشد سریع حزب در بین این بخش توانست در سطح ملی انعکاس یابد. در همین زمان، گروهی از مبارزین و کارهای فعال بوجود آمدند که تجربیاتی - هر چند محدود - در زمینه کار در میان توده ها را بدست آوردند. این گروه با وجود مشکلات شدید کار، فعالترین گروههای آن دوره را تشکیل میداد. تجربه کار در میان

توده، نتایج مثبتی را به همراه داشت. فعالیت شدید و مداوم در جهت ایجاد حزب در میان طبقه کارگرو سایر اقشار خلقی، نسلی از اعضا، فعال و انقلابی را بوجود آورد. این عده از کادرها، این حقیقت را کاملاً درک کرده بودند که میبایست به کفر فعالیتها، حزب، جهتی دیگر - غیر آنچه که تاکنون وجود داشته -، داده شود. اینها هم چنین، با اهمیت این موضوع پی بردند که میبایست رهبری را وارد ار نمایند که نقش "تئوریسین انقلابی" خود را - که با سماجت دنبال میکرد -، کنار بگذارد.

رشد و باره جنبش توده ای - که از اوایل سال ۱۹۶۶ آغاز شد -، تغییر جهت حکومت فوری (۴) (که شاخص آن، کنار گذاشتن ظاهر عوام فریبانه دوران اولیه و در پیش گرفتن سیاست کاملاً ضد خلقی و سرکوب گرانه بود)، و همچنین تشدید تضاد در اردوگاه بورژوازی - که بیشتر بدلیل اقدامات دولت ظاهر گردید -، میرا مجبور می نمود که تصمیم قاطعی در زمینه حل مسائل داخلی خود اتخاذ کند.

باید
احیاء و باره جنبش توده ای که از جانب فقیرترین و مبارزترین اقشار خلقی (دانشجو، کارگران کشاورزی و مردم مناطق فقیرنشین) شروع شده بود - اقتضای که در عین حال کمتر تحت هژمونی و نفوذ چپ سنتی قرار داشتند -، مروج و باره بحث در مورد آشکال مبارزه و سازماندهی حزب و جنبش توده ای را بد دنبال آورد.



انتخاب شد . کمیته مرکزی اکنون اکثر آزاد رهای جوان تشکیل شده بود ؛ که کار توده ای (بطور عمده در بخش دانشجویان) را در دو سال قبل ، رهبری کرده بودند .



میستکونل انریگز بعنوان رهبر کل انتخاب شد . کنگره ، نه تنها به پیش سیاست / نظامی تصویب شده در سال ۱۹۶۵ را غنا بخشید ، بلکه همچنین یک برنامه کار برای توسعه و پیشبرد فعالیت حزب در بخشهایی که بمثابة بخشهای استراتژیک تلقی میشد . یعنی طبقه کارگر ، طبقه دهقان و خرده بورژوازی - راه تصویب رساند .

هدف این برنامه، همچنین این بود که حزب را آنگونه سازمان دهد که قادر باشد بعنوان ابزاری مؤثر و انقلابی چه در زمینه مبارزه مسلحانه و چه در زمینه مبارزه غیرمسلحانه فعالیت نماید.

میسر، بعد از این کنگره، ابتدا به آهستگی و بعد بسرعت، ساخت داخلی و ترکیب اجتماعی خود را تغییر داد. با حرفه ای کردن بخش عمده ای از رهبری حزب و قسمتی از کادرهای متوسط، نه تنها با نظریه حاکم در بین نیروهای چپ شیلی در باره فعالیت‌های سیاسی قطع رابطه شد، بلکه همچنین توانائی فعالیت حزب بر مراتب بیشتر گردید. پیروسة پیشرفت جنبش توده ای و جنبش کارگری، و وخیم تر شدن هر چه بیشتر تضاد در اردوگاه بورژوازی، تشدید سرکوب جنبش توده ای (که جدائی بین حکومت فری و بخشهای توده ای - که در آغاز از حامیان رژیم بودند - را عمیق تر کرد) و علاوه، تجدید سازمان حزب - که علیرغم موانعی که بخش معزول شده میانه روها از رهبری، بوجود می آوردند -، همگی باین رشد سریع باری رسانند. سالهای ۶۸ - ۱۹۶۷، سالهای رشد جنبش و انشجویی بشمار میروند؛ میسر در این میدان، بدون گفتگو رهبری را در دست داشت. همچنین در همین سالها است که جنبش ساکنین مناطق فقیرنشین، در صحنه سیاسی ظاهر شد و جنب و جوش طبقه دهقان آغاز گردید. رشد پیروسة جنبش توده ای فقط به این بخشها محدود نشد، بلکه کار بجائی رسید که پس از سالها، اولین اعتصاب عمومی CUT (۵) بوقوع پیوست.

انفجاری ترین بخش هادر میان این جنبش رشد یابنده، در قیقا بخشهایی بسودند که خارج از کنترل احزاب چپ سنتی قرار داشتند: جنبش ساکنان محلات فقیرنشین و جنبش روستائیان و کارگران کشاورزی اکنون برای اولین بار بود که در صحنه مبارزات سیاسی قدم می گذارند و خود را برای اهدافی بسیج میکردند که در تاریخ مبارزات طبقاتی شیلی بیسابقه بود. این میسر نبود که این جنبش را کشف کرد و با وجود آورد، بلکه فقط این روشن بینی سیاسی را داشت که خواستهای آنان را سیستماتیزه کرد و آنها را در قسمتهائی از کشور - که میسر در آنجا بعنوان یک سازمان فعالیت می نمود -، پخش و نشر داد.

(۵) CUT - سند یکای عمومی کارگران شیلی، تحت نفوذ شدیدی حزب کمونیست. م

زندگی و مبارزه طبقاتی روزانه، توقعات جدیدی را به نام تحصیل میکرد و بزرگترین شایستگی میر در این بود که توانست این توقعات را برای بسیج سیاسی در سطح ملی، بکارگیرد. خصلت انفجاری این بخش های بسیج شده و توسل آنها به اشکال مبارزه غیرنهادی (۶)، عوامل مهم و تعیین کننده ای بوده اند برای جدائی از نفوذ بقایای

تئوری کانون و بنحوی مشخص، ادراک جداناپذیری مبارزه مسلحانه پرولتری از مبارزات توده ای. ساخت داخلی حزب در نتیجه توقعات این مبارزه عطسی، روشن تر شد. عطرکد اعضا ساده، نظم بیشتری پیدا کرد. شیوه زندگی مخفی و تدابیر سطوحی یا خانه خانه ای (۷)، بهبود یافت. مبارزان به کارهای تعلیم دهنده کاطی تبدیل شدند، بنحوی که قادر بودند چه از نظر مبارزه ایدئولوژیک، چه از نظر مبارزه سیاسی یا نظامی و بالاخره چه از نظر مبارزه در درون سندیکا های کارگری، فعالیت مؤثری را به پیش ببرند. البته در تمام این زمینه ها نباید وسعت مسئله و کمی تجربه حزب را از نظر برداشت. در مقیاسی که این بسیج (بخصوص در اوایل شروع جنبش ساکنان محلات فقیرنشین) وسعت مییافت، تعداد افسراد و اعضا بخش دانشجویان - که در این جبهه متشکل کار میکردند -، بیشتر میشد. اکنون آنها نه تنها در داخل و خارج جنبش فعالیت شدید داشتند، بلکه تعداد زیادی از آنها به محلات فقیرنشین رفته و در میان مردم آنجا زندگی میکردند و بعنوان اعضا جدید در فعالیت مشترک جبهه تا شریک شدند.

اواخر سال ۱۹۶۸، موقعیت مبارزه طبقاتی توقع داشت که حزب، مرحله عملیات مستقیم را بگشاید؛ بدین معنا که در مبارزه طبقاتی و ویژه در مبارزه اقتصادی توده ها، اشکال مبارزه غیرنهادی را - چه بوسیله خود توده ها (مانند اشغال مسکن، کارخانه ها و مزارع)، چه بوسیله هسته های پیشاهنگ خلق و چه بوسیله ساخت حزب - وارد کند.

مرحله عملیات مستقیم (۱۹۷۰ - ۱۹۶۹)

با این حال، ساخت حزب هنوز برای انجام این گونه وظایف، ایده آل نبود.

(۷) Compartmentation در مورد توضیح این اصطلاح در سازماندهی مبارزه مخفی، صفحات ۱۲ - ۱۰ جلد سوم کتاب "ما، توپا ماروها"، از انتشارات سازمانهای جبهه ملی - بخش خاورمیانه - مراجعه شود.

علاوه بر این ، جنبش های سائتریستی در درون حزب و دسایسی که از طرف ایسن
بخش اعمال میشود ، مانع مهمی برای آن بشمار میرفت . انجام يك " انقلاب درونی "
واقعی ضروری شده بود .

همانطوریکه میتوان بعد ها مشاهده نمود ، رشد " عملیات مستقیم " ، در رابطه با



بسیج خواست های توده ها از طرف حزب، این نتیجه را بدنیال داشت که گروههای سیاسی / نظامی (G.P.M) در حزب تشکیل شوند. از تعداد کوچکی از اعضا فعال حوزه های یک شهر یا یک ناحیه، و بیا یک محل تشکیل میشدند و قادر بودند با جمع آوری پاره ای شرایط و بانوعی خود مختاری، وظایف سیاسی / نظامی مبارزات طبقاتی را بانجام رسانند. در مباحث مربوط باین مسئله (همانطور که در مباحث ارگانیک سایر احزاب انقلابی شاهد میشویم)، گفتگو فقط بر سر مسائل ساده سازمانی یا تشکیلاتی نبود، بلکه تمامی بینش انقلابی، فرد مبارز و حزب انقلابی مورد توجه قرار میگرفت. "فقط انقلاب در بین صفوف ما میتواند مارا به یک انقلاب در شیله هدایت کند" و "کدامین راه: واحد های عمل کننده (۸) یا عملیات مستقیم؟" - این دو سند در سال ۱۹۶۹ از طرف میسر تنظیم شده بود، به خوبی خلعت واقعی بحثهای درونی حزب در این مرحله را بنمایش میگذارند. این دو سند (و نیز سایر اسناد مربوط به بینش فرد مبارز انقلابی)، بینش از مبارزه انقلابی، حزب انقلابی پرولتاریا، خصوصاً رابطه بین حزب و توده ها و نیز خصوصیات فرد انقلابی را ترسیم میکردند. توضیح این نکات حیاتی و بکار بردن خلاق آن در شرایط مشخص شیله، نشان میدهند که از بینش انقلابی لنینی، بطور کامل استفاده شده است.

این "انقلاب در صفوف ما"، همزمان با بالا گرفتن مبارزه داخلی علیه د انواع انحراف اساسی میانه روی در داخل حزب، توسعه یافت. از یک طرف، علیه کمانیکه معتقد بودند که حزب فقط باید "اپوزیسیون چپ" احزاب چپ سنتی باشد و بدین ترتیب، در کوشش برای ساختن یک حزب انقلابی اهمال مینمودند. و از سوی دیگر، علیه کمانیکه سعی در تبدیل حزب به "بخش نظامی" چپ سیاسی داشتند و به معنای دیگر، به واحد های عمل کننده تکیه میکردند که بنظرشان مبارزه مسلحانه را تکامل خواهند بخشید. دسته اخیر، جنبش توده ای را فراموش میکردند و بجای تعلیم و تربیت سیاسی و سازمان انقلابی توده ها (که فقط از طریق تجربیات مبارزاتی خود آنها امکان پذیر مینمود)، همچنان انگیزی سیاسی مبارزه مسلحانه - که در آن، توده ها جایی نداشتند - را می نشانند.

توسعه عملیات مستقیم توده ها (یا عملیات مستقیم حزب بعنوان پیشاهنگ توده) ^{ها}

و تغییرات منطقی در ساخت ارگانیک و نیز در خط منی های عملیات میر در طی سال (۱۹۶۶)، این بخشهای میانه روبرو به حاشیه نشینی وارد است. قسمت عمده ای از آنها بعد از مدت کوتاهی فعالیت بعنوان سازمانهایی مستقل (PSP, MR-2) (ضمیمه) ، دوباره در صاف چپ های سنتی قرار گرفتند و رانجا مواضع میانه روی را تقویت کردند.

اگر برای حزب و برای بخشهایی از خلق - که حزب با آنها پیوند داشت - عملیات مستقیم سالهای ۷۰-۱۹۶۹ اهمیت زیادی داشت، با اینحال "کشف" پاره ای از اقدامات لژیونستیکی "میر" (مانند صادره بانکها) ، این امکان را در اختیار وسایل ارتباط جمعی، بورژوازی و حتی احزاب چپ سنتی قرار داد که از میر تصویری بسازند که خصلت واقعی عملیاتش را از توده ها پوشیده نگهدارد.

در قیام دهمین سالهاست که اوچگیری جنبش توده ای ، سرعت سرسام آوری پیدا می کند. فعالیت میر در جنبش ساکین مناطق فقیرنشینی که زمینها را اشغال میکردند، در میان مردمی که حتی محل سکونت را برای خود نداشتند و در جاده ها زندگی میکردند و سازمان دادن این افراد (بنظم در آوردن فعالیت چادر نشین ها، میبلس ها و غیره) ، نقش برجسته ای را ایفا نمود و در مبارزه طبقاتی شیلی، عنصر جدیدی را وارد کرده است. فعالیت شدید تودر بین جنبش کارگران - مزارع کم کم شروع خود را بروز میدهد. از طرف دیگر، مبارزات متمرکزترین بخش طبقه کارگر صنعتی، به د اثر فعالیت وسیع خود می افزاید. تعداد اعتصابات چندین برابر افزایش مییابد. مبارزات خیابانی در تمام شیلی، بصورت مداوم درمی آید و هر روز متشکل تر میگردد.

رشد جنبش توده ای و بحران درونی بورژوازی ، کم کم بصورت بحران سیستم حاکم بورژوازی درمی آید. کارمندان دولت (معلمین ، کارمندان بهداشت و غیره) ، به بسیج طولانی وریشه ای دست میزنند؛ قوه قضائیه از اولین اعتصاب در تاریخ خود به لیزه می افتد؛ بحران به کیساهم رخنه میکند و حتی در بن نبروهای مسلح راه می یابد که در اینجا، فشارها و مبارزات اقتصادی که از طرف ونرال وی ویهو (Vieaux) مورد سوء استفاده قرار میگیرد، به حوادث تاکنازو (Tacnazo) منتهی می شود.

مبارزات مخفی این سالها، سرکوب آغاز شده بوسیله حکومت فسری (که در مقام مقایسه با تجربیات امروزی ما، میتواند کوه گانه جلوه کند ولی در حقیقت، تجسم

اولین سرکوبی است که در اثر شگ بر خورد مسلحانه بین يك سازمان چپ و دستگاۀ ستم در شیلی بوجود آمد) ، نقش مهمی را در دستچین کارهای " میسر " ایفا نمود . برای اولین بار در تاریخ احزاب شیلی ، عضویت یافتن در يك حزب بمعنای بدراختیار گذاشتن تمام ساعات شبانه روز در خدمت مبارزۀ حزب و یا حداقل در اعماق وجود خو ، آمادگی داشتن برای روبروشدن با دستگاۀ سرکوب و احياناً ناکسته شدن در این روبروئی بود . این توقع یعنی خود را بطور تمام و تمام وقف فعالیت حزب کردن ، با " حرفه ای شدن " چند تن از کارهای در صالحهای گذشته شروع شد و اکنون بصورت يك قاعده کلی برای تمام اعضا " میسر " (چه کارهای حرفه ای ، چه اعضا غیر حرفه ای) درآمد است .

مضافاً حتی خصیصه فعالیت پارتیزانی در بطن توده هاء این مبارزان دستچین شده را به نحوی شکل میداد که بصورت کارهایی برای يك پیشاهنگ واقعی در آیند . با توسعه حزب بعنوان يك سازمان سیاسی / نظامی با کارهای و مبارزاتی کامل و تمام عیار ، نمای سنتی در بخشهایی از چپ انقلابی بین يك دستگاۀ " مسلح " و يك دستگاۀ " سیاسی " از بین رفت .

و انگهی ، این فعالیت در میان توده هاء نه فقط در جنبه های توده ای سنتی و یا در جنبه هایی که در آن زمان بروی صحنه عمومی جلوه گری داشتند ، بلکه حتی در میان نیروهای مسلح ، در بین درجه داران و سرپازان - که فعالیت مخفی میرونیست - بود در درون آنها عمیقاً ریشه بدواند ، و توسعه می یافت .

هنگامیکه مبارزات انتخاباتی برای انتخاب ریاست جمهوری در سپتامبر ۱۹۷۰ تشدید میشد ، میسر بروشنی در برنامه خود نقش انتخابات و پیروزی از این راه را نشان داد و برنامه U . P و شکل سنتی مبارزه انتخاباتی آنرا مورد تحلیل قرار داد و به باد انتقاد گرفت .

با يك تحلیل علمی از خصیصه تضاد های بین پیروزی و حمران سیستم حاکم پیروزی شیلی ، و همچنین با در نظر گرفتن نقشی که رشد مبارزات توده ای بازی میکرد ، میسر بدین نتیجه رسید که يك امکان واقعی برای احزاب چپ در انتخابات وجود دارد و با آگاهی باین مسئله ، قدرت خود را برای تحقق این امکان بکارگذاشت . بدین ترتیب ، میسر موثناً " عملیات مستقیم " را کنار گذاشت ، تا بدین وسیله از بوجود آمدن پلیمیک در بین نیروهای چپ - که میتوانست باعث فرسودگی و پراکندگی نیروهای خلقی بشود - ، جلوگیری بعمل آورد . و از این نظر ، مسئولیتهائی را در

رابطه با انتخابات - چه در زمینه بسیج توده ها، چه در زمینه کسب اطلاعات راجع به عملیات سازمانهای ارتجاعی و چه در زمینه مسائل ایمنی - ، بهمد فکرفت.

مرحله پیش انقلابی (Prarevolutionäre Priode)

(۱۹۲۰ - ۱۹۲۳)

همانطوریکه میدانیم پیروزی انتخاباتی چپ در سپتامبر ۱۹۲۰ ، بمعنای وسیع تر و عمیق تر شدن بحران طبقات حاکم و سیستم حاکم بود که بهمراه فعال تر شدن مبارزه در بسیج توده ها، به ایجاد یک موقعیت پیش انقلابی منتهی گردید . برای تهدیل این موقعیت (پیش انقلابی) به یک موقعیت انقلابی ، وجود یک حزب پرولتری قوی لازم بود ؛ حزبی که در میان توده هاریشه دوانید و باشد و بتواند رهبری اش را بطور متشرویی سلولهای حیاتی طبقه کارگرتوده های خلقی متوجه کند .

میر هنوز به یک چنین حزبی تبدیل نشده بود . گرچه بینشهای درست انقلابی و گروه خوبی از مبارزان انقلابی در اختیار داشت که در طی سالهای گذشته تربیت شده بودند . اما هنوز فورمیسیم در جنبش کارگری نقشی مسلط داشت و رهبران انقلابی تاکنون موفق شده بودند که فقط در محدود و به پرونی جنبش توده ای نفوذ کند ، اگر چه جهش سریع و فعالیت این بخش ها در سالهای گذشته ، مدرسه خوبی برای انقلابی شدن حزب و اعضای آن بشمار میرفت .

بدین ترتیب ، بعد از پیروزی انتخاباتی احزاب چپ و در آغاز مرحله پیش انقلابی ، میر سازمانی کوچک ولی قوی و پایداری روشن از ضرورت توسعه یافتن - هر چند هنوز بطور ضعیف - در بطن توده ها بخصوص در میان طبقه کارگر بشمار میرفت ؛ گذار از زمان سرکوب به زمان گسترش آزادیهای دموکراتیک ، از موقعیتی که امکانات محدودی برای فعالیت توده ای داشت به زمانی که هزاران نفر در مبارزات سیاسی شرکت می جستند ، بدون تجربیات قبلی و بدون رهبری سیاسی ، کار ساده ای نبود . به علاوه ، این موقعیت بوسیله خصوصیات معینی مشخص میشد ؛ خصوصیات که اتخاذ تاکتیکهای صحیح انقلابی را مشکل می ساختند . تعرض ایدئولوژیک رفورمیسیم - اکنون بر اثر پیروزی انتخاباتی ، علیه مواضع انقلابی بیشتر توجیه گردید - ، شدید تر شده بود . بحران در قسمت های کوچکی که خود را جز گروهها چپ انقلابی می دانستند ، به اوج خود رسید و بود . سرانجام ، این گروهها

خود را منحل کرده و اعضای آن ها به احزاب چپ سنتی (بیش از همه به حزب سوسیالیست) پیوستند.

مشکلات شمرده شده در بالا، پیچیدگی این دوره وضعفهایمان بعنوان یک حزب در حال توسعه، سبب شدند که پروسه انطباق میسر با شرایط جدید آنطوریکه ضروری بود، پسرعت پیش نرود. ولی ما این پروسه را آغاز کردیم. در اواسط سال ۱۹۷۱، اول دو کوتین (Cautin) و بعد در قسمت مرکزی کشور، حزب موفق شد در جنبش کارگران مزارع نفوذ کرده و مبارزه مستقیم روستائیان را برای گرفتن زمین به پیش ببرد. به همین نحو - بدنبال مبارزه مستقیم ساکنین محلات فقیر نشین - عملیات مربوط به درخواستهای اقتصادی بصورت سازماندهی دائمی (میلیسها) سازمانهای ماکرو اشتغال شده و غیره) و بصورت پروسه مداومی از تعلیم و تربیت سیاسی توده ها، از برای تجربیات مبارزاتی شان - چه بخاطر اهداف جنگی و خواهشهای اقتصادی، و چه بخاطر اهداف سیاسی - تجلی می یافت.

بعد از پیروزی انتخاباتی احزاب چپ، این پروسه تسریع شد و بصورت متشکی در آمد. خصیصه ارائه شده بوسیله فعالترین بخشهای «بقعه روستائی» به شورای ده - که در آغاز مشابه ارگانیکسم های روستائی - در ده - امکان میداد که بینش توسعه جوانه های یک قدرت توده ای الترناتیو، با تجربیات عملی درگیر شده و از صافی بگذرد.

در سال ۱۹۷۱ مبارزه روستائی (تحت رهبری میسر) در سراسر کشور توسعه یافت. میسر فعالیت ورشد خود را در بین کارگران صنعتی آغاز نمود و رادیکالترین بخشهای آن را تحت رهبری خود در آورد. جهشی که به کار توده ای در بین طبقه کارگر و طبقه روستائی داده شد، کار رهایی که از میان جنبه دانشجوئی و ساکنین محلات فقیر نشین برای توسعه حزب در بین پرولتاریا و با طبقه روستائی تعیین شده بودند، کم کم اولین میوه های خود را بهار آورد. همزمان با آن، این پیشرویها و موفقیتها کمک کردند که تاکتیکهای این دوره برای رسیدن به اهداف در نظر گرفته شده، به امکانات عملیات و پیشرفت در بطن طبقه کارگر، دقیق تر تعریف شوند.

پلاتفرم مبارزاتی جنبه سیاسی (FTR در بین کارگران، MCR در بین کارگران کشاورزی، MPR در بین ساکنین محلات فقیر نشین، FREFAC در بین نیروهای ارتش و شهروانی، FER و MUI در بین دانشجویان) که میسر

در آن، نقش پیشاهنگ را داشت، از طرف توده های وسیعی پذیرفته شد و بعنوان پلاتفرم مبارزاتی شان مورد قبول قرار گرفت. تجربیات سالهای قبل در میان دانشجویان و ساکنین محلات فقیرنشین، و تصمیم سازماندهی جنبه سیاسی - که گره سازمان یافتنای بین احزاب و بخشهای پیشاهنگ توده ها در هر جنبه، ایجاد میکرد -، این امکان را بوجود آوردند که بخشهای وسیعی به فعالیت این جنبه، ملحق گردند و بدین وسیله فعالیت حزب را توسعه دهند.

ضد تعرضات دقیق ارتجاع و کارفرمایانی که از حمایت دستگاوه مرکوب اطمینان داشتند، برخوردار طبقاتی را در شیلی به قهرآمیزترین اشکال در آورد. در همین حال، کارآموزی قبل از سالهای ۱۹۷۰، ارزش خود را به معرض نمایش میگذاشت: میر همه جا در پیشاپیش بسیج توده ها قرار داشت و مبارزانش که بصورت کامل و همه فن حریف تلمیح یافته بودند، نه تنها قادر بودند که گوناگون ترین اشکال مبارزه را رهبری کنند، بلکه همچنین به قیمت فد کردن زندگی خود، همواره در صف اول درگیری با ارتجاع قرار داشتند.

بموازات آن، میر با وجود اختلافاتی که با حکومت جدید داشت، موضع حمایت از اعمال مثبت دولت را در پیش گرفت؛ بدین گونه بد نهال روی از حکومت بهره از دستا فرصت تحمیق و سواستفاده از جنبش توده ای را بآن بدهد. این حکومت بود که می بایست خود را در خدمت توده ها قرار دهد و هر بار که اینکار را میکرد می توانست بروی حمایت حزب ما حساب کند.

همچنین یکی از اهدافی ما یافتن راهبانی برای وحدت عمل با حکومت P. U (اتحاد توده ای) بر علیه فعالیتهای کودتاگرانه بود که علیرغم مخالفتهای U. P. بوسیله و فرمیسم، از جانب مایگی گیرانه نهال میشد.

در اواخر سال ۱۹۷۱ و طی سال ۱۹۷۲ میر بعنوان حزب انقلابی پرولتاریا در سطح ملی - با تحکیم پایه هایش در طبقه کارگر و خلق، بارهبران، کارها و اعضایی که از تجربیات مبارزاتی کوتاه ولی با ارزشی که در همه زمینه برخوردار بودند - بد رتنام کشور شد یافته بود. نمرش که حزب برای انطباق خود با شرایط آزمون و در رهبری اشکال مبارزاتی گوناگون نشان داد، در لیلیست بر درجه پختگی آن. پلاتفرم مبارزه در این دوره (« برنامه خلق »)، چراغ راهنمایی است که نه تنها به فعالیت حزب جهت میدهد بلکه توده هائی بسیار وسیع تر از آنی که فعالیت ارگانیک حزب به آن دست یافت را سازمان میدهد. توسعه قدرت نظامی خلق و حزب، و کار در همین

نیروهای مسلح ، کم کم اولین شمره خود را بهار میآوردند .
 اعتصاب کارفرمایان در اکتبر ۱۹۲۲ء و وحشتناک ترین دشمن خود را در میسررسی
 باید . و موضع متزلزل حکومت و احزاب چپ سنتی در برابر تعرض از رجوع و بسامت
 میشود که منطقه نفوذ میسرر بیش از پیش گسترش یابد . آشکال سازمان توده ای و
 عناصر یک قدرت الترناتیف — آنگونه که از جانب میسرر پیشنهاد شده بود — در
 تمام شبلی توسعه می یابند . رفورمیسم بتدریج همونی خود را برجسته گسارگری
 از دست میدهد و بجای آن ، مواضع انقلابی تقویت میشوند .
 میسرر از این لحظه تا سپتامبر ۱۹۲۳ — در مقابل شکست و عدم کفایت رهبری احزاب
 سنتی — بصورت یک آلترناتیو واقعی برای طبقه کارگر توده هاد روی آید . اما از
 یکسو میسرر هنوز برای این امر باندازه کافی قوی نبود و از سوی دیگر تجربه توده ها
 بآنصورت طولانی و دراز پیکال نشده بود که بار رهبری احزاب سنتی قطع رابطه گسرد
 و بطور وسیع به مواضع انقلابی بپیوندند . میسرر — با آگاهی به این ضعف و ضرورت
 اتحاد همه بخشهایی که چه در داخل و چه در خارج U.P. مواضع انقلابی را
 بروز میدادند — نه تنها بان نیروی بیشتری بروی ضرورت اتحاد عمل علیه فعالیتهای
 کورد تاگرانه تکیه میکرد ، بلکه همچنین ابتکار ایجاد یک اتحاد انقلابی را در دست
 گرفت که بتواند پایه های جانشینی این رهبری سنتی را بنانند .
 با وجود این ، وزنه و خصوصیات میانه روی در بین احزاب U.P. مانع تحقق
 این امر شده و بدینگونه امکان پیدایش یک رهبری متحد را — که میتوانست فضای
 خالی برجایگذاشته بوسیله تسلیم طلبی رفورمیسم خود و بیروزی رفورمیسم کارگری ،
 که در هر دو تسلیم طلبی U.P. و دولت نه تنها نتوانست از کورد تا جلو گیری
 بعمل آورد بلکه مضایف توده های کارگران و خلق را خلع سلاح نمود و بخشهای
 عظیمی از آنان را بدون رهبری سیاسی باقی گذاشت . به واقعیت تبدیل نشدن اتحاد
 انقلابی و موضع مخالفت احزاب چپ سنتی در برابر پیشنهاد میسرر برای اتحاد در مقابل
 حمله از رجوع ، میسرر را در برابر وظیفه سنگین رهبری تنها گذارد ؛ درست زمانیکه
 توده ها از نظر سیاسی قابلیت پیوستن به سازمان ماراداشتند ، حزب بدلیل اینکه
 هنوز بیش از حد کوچک بود ، نتوانست انجام این وظیفه را بر دوش خود هموار کند .
 در فعالیت حزب در این دوره ، دو نکته باید مورد توجه قرار گیرد : از یکسو قبول
 این واقعیت است که با وجود مشکلات تئوریک این دوره ، خط میانه روی در داخل
 سازمان عملا خود را نشان نداده و فقط در اینجا و آنجا در بخشهای کوچکی از خود

بهروازی بعنوان گراپی تحت تا شیروتابع فعالیتهای U.P. ظاهرند . وازسوی، دیگر، در طی این دوره ، میسر موفق شد در پیرویه وحدت با سایر سازمانها انقلابی



قاره شرکت نماید ، پیرویه ای که ترجمان خود را در تا سیس* شورای هماهنگی انقلابی مخروط جنوبی (۱) - (JCR) - با شرکت ERP آرژانتین ، MLN توپاماروهای اروگوئه ، ELN بولیوی و MIR شیلی - ، پیداکرد ویدینگونه اولین گام مؤثر و واقعی در راه قاره ای کردن مبارزه انقلابی در امریکای لاتین برداشته شد .

کودتای نظامی و قیام خلق (۱۹۷۳)



پینوشه ، جلا د خلق شیلی

بعد از کودتای تاریخچه میسر هنوز در زمان حال صرف میشود ، ولی اکنون دیگر جزو تاریخ شده است . میسر و مبارزان آن - در پیشاپیش جبهه مبارزه علیه - کودکان - ، عقب نشینی کارگران و سایر نیروهای خلقی را سازماندهی کرده ، مقاومت مخفی در جبهه های مختلف رازند نگه میدارند ، و روح و موتور مقاومت علیه گوریلهای دیکتاتور بشمار میروند .

*

میسر - برعکس کسانی که بدون عبرت گرفتن از اشتباهات گذشته ، هنوز هم در

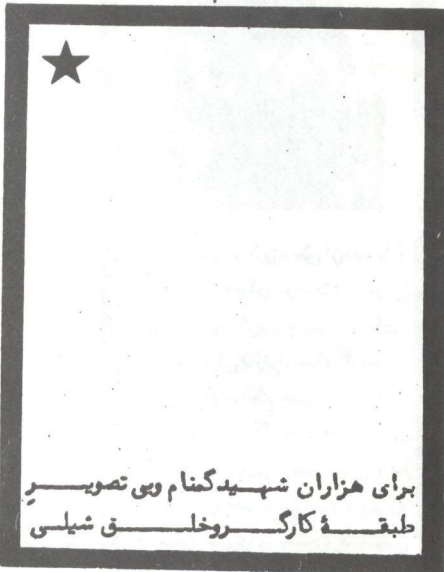
(۱) اشاره است به شکل هندسی امریکای جنوبی که بصورت مخروط معکوس میباشد . و کشور های آرژانتین ، اروگوئه ، بولیوی و شیلی در جنوب این مخروط واقع اند . م

جستجوی اتحادی موهوم با فراکسیونها و سیاستمداران بورژوازی میباشند - ، سیاست
 مقاومتی را تکامل می بخشد که تمام بخشهای طبقه کارگر و خلق را برای اتحاد در برزی
 گیرد و یلاتفرم مبارزه ای را تدوین می کند که خطوط اساسی اهداف آن برای
 مرحله «کونی» هزیمت طبقه کارگر و خلق ، بشرح زیر میباشد : مبارزه برای دفاع
 از آزادیها و حقوق سیاسی ، اجتماعی و فردی ، مبارزه برای دفاع از سطح زندگی
 توده ها ؛ مبارزه برای سرنگونی حکومت دیکتاتوری ؛ مجازات قاتلین و مستکبران ؛
 استقرار حکومتی جدید و فراخوان یک مجلس مؤسسان برای تعیین راه آیند ؛
 تحول نهادی در شیلی . تمام اینها ، فقط بشرطی که حتی یک لحظه هم مبارزه
 پرولتاریا و خلق - برای انقلاب پرولتری - ، تضعیف نشود .



خون سخاوتمند بر ریخته شده «قهرمانان و شهید ای ما» - و در راه آنها ، میگوئل انریکز ،

در بیرگل ما که در میدان نبرد
 کشته شد - ، و خون هزاران
 قهرمان طبقه کارگر و خلق
 نیلی ، مزارع و شهرهای ما را
 آبیاری کرده است .





رفیق بیانا ایرون ، که تحت نام
اورسلا معروف تراست ، مد یورد ستگا
 اطلاعاتی میرد منطقه سانتیاگو بود .
 بیانا ، یکی از درخشان ترین
 نمونه های زن انقلابی در شیلی بشمار
 میرود . او در نوامبر ۱۹۷۲ ، تصادفا
 — وقتیکه در کوچه غیر مسلح حرکت
 میکرد — دستگیر میشود . علی رغم
 شکنجه های بسیار شدید ، کشرین
 اطلاعی که امنیت میرداد رمخاطره
 میدهد از بد ، در اختیار دشمن قرار
 نمیدهد . با اعضا بدن سوخته و
 استخوانهای شکسته ، همچنان
 مقاومت میکند و بالاخره در فوریه
 ۱۹۷۵ ، جانباں رژیم پینوشه به
 زندگی افتخار آمیزش خاتمه میدهند .

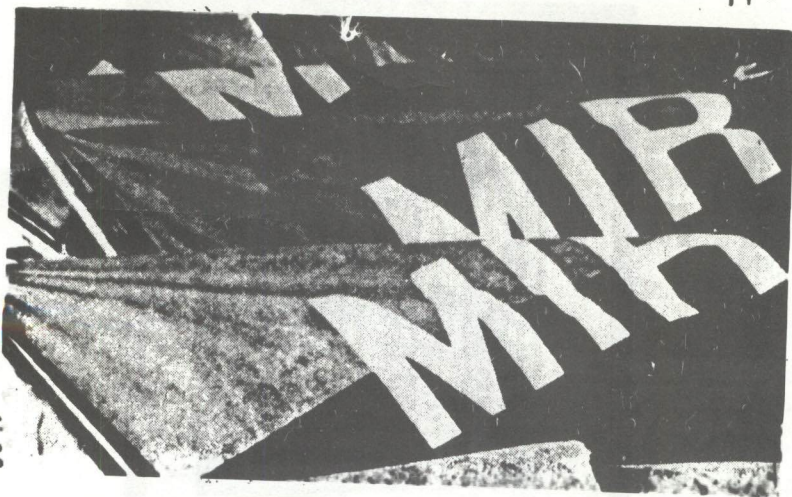


رفیق لوسیانو کروزه یکی از بنیان
 گذاران و رهبران برجسته میر و
 یکی از محبوب ترین چهره های
 انقلاب شیلی در نزد طبقه کارگرو
 خلق . او در تمام جبهه های
 توده ای — در کارخانه ها ، در بین
 کارگران کشاورزی و روستائیان ، در
 محله های فقیرنشین — ، و پیروزه
 در میان نیروهای مسلح ، فعالیتش
 شد بد و سازنده داشت .
 لوسیانو ، بر اثر تصادفی ناگوار ،
 در میان انفجار سوخت .



رفیق بوتیستا فون شوون ، از رهبران و بنیانگذاران ایران میر .
 بوتیستا ، ناقل از دستگیری ، مدبریت *El rebelde*
 را برعهده داشت . او با دانش وسیع خود در زمینه
 مارکسیسم / لنینیسم ، برجسته ترین معلم کارهای
 میسر بشمار میرفت . بوتیستا ، علی رغم طب رتوف و روح
 انسانی خود ، در رهبری حزبی ، در فعالیت های
 انتشاراتی ، در تعلیم کارها ، فردی بسیار سختگیر و
 خشن و حتی " مهاجم " بود . او نه تنها با دیگران ،
 بلکه با خود نیز چنین بود ، و کمترین نقص وضعی را
 نمی بخشید . بوتیستا ، در مدت زمانی بیش از یکسال ،
 بخاطر مقام برجسته ای که در کار رهبری میرد انست ،
 تحت وحشیانه ترین شکنجه ها قرار گرفت و مقاومتی
 افسانه ای از خود نشان داد . رفیق بوتیستا ، با احتمال
 قوی ، تحت شکنجه شهید شده است .

گرسنگی ، فقر ، نفرت و خون جاری شده در سرتاسر میهن ما ، بذرمقاومت و انقلاب
 پرولتری را در اعماق قلوب ما ریخته است . هر روز ، هر روز سرخی و سیاهی درخشان تری به



پرچم ما - پرچم میر که حزب انقلابی پرولتاریای شیلی می باشد - ارائه میدهند؛
 به پرچم حزبی که در طی ده سال زندگی خود، بدون تورم و تزلزل توفیق یافته
 است که در میان طبقه کارگر شیلی ریشه بدواند و بدون گفتگو، به پیشقراول انقلاب
 پرولتاری در شیلی تهدیل شود .

شیلی - ۱۵ اگوست ۱۹۷۵



75 KARLSRUHE 1
postfach 2563
West Germany

